

نام افغانستان
از دیدگاه پژوهشگران



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۲



شناسنامه:

نام افغانستان از دیدگاه پژوهش گران

پژوهشی از: زکریا اصولی

حروفچین و برگ آرا: ذکریا محمدی

نوبت چاپ: نخست، عقرب ۱۳۹۷ هـ.خ.

شماره گان: ۵۰۰ نسخه

محل چاپ: کابل - افغانستان

شابک: 978-9936-1-0143-2

سخن نخست

فشرده‌ی سخن این که من به دنبال دریافت حقیقت‌های تاریخی در حوزه‌های مختلف به گونه‌ی مدلل و مستدل هستم؛ همان گونه که شما هم هستید و این حق اساسی ما و شماست. این اشتراک نظر ما و شما می‌تواند روند روشنگری را در کشور تقویت و گسترش بخشد و انحصارطلبی، تک‌باوری و تحمیل دیدگاه را پایان بدهد. از این منظر، پژوهشی که من در مورد نام افغانستان کرده‌ام، به گونه‌ی متفاوتی آراسته شده است که نخست نام پژوهش گر بعد کتاب وی و در پاورقی صفحه، سال نشر و انتشارات درج شده است. آماری که احتوا می‌کند، دیدگاه‌های پژوهش‌گران در مورد نام افغانستان به بیش از ۶۰ نظر علمی می‌رسد. این تعداد نظریات کامل، همه‌شمول و نهایی نیست؛ شاید هم منابع علمی دیگری نیز وجود داشته باشد که ما نتوانستیم به آن دسترسی پیدا کنیم. با آنهم، تا آنجایی که امکان داشت ما منابع را با حفظ حقوق معنوی پژوهش‌گر درج این اثر کرده‌ایم. همان گونه که بارها

به‌عنوان یک دانشجوی حقوق گفته‌ام؛ این بار نیز از شما خواهش می‌کنم که کتاب بنویسید، کتاب بخوانید و در تقویت فرهنگ کتاب‌خوانی و کتابداری و حفظ آثار علمی سعی مزید کنید، تا بار دیگر ارزش‌های تاریخی ما تحریف، جعل و از بین برده نشود. لازم به تذکر است که از همه دوستانی که لطف کردند، معاونت علمی فرمودند تا این اثر علمی پایان یابد، اظهار سپاس و امتنان.

زکریا اصولی
کابل - افغانستان

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

نخست - میرغلام محمد غبار در کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ»

... افغانستان در قرن نوزدهم، خراسان جای خودش را به اسم تازه افغانستان گذاشت. در قرن دهم کلمه افغان که معرب "اوغان" بود، در مورد قسمتی از قبایل "پشتون" کشور در آثار نویسندگان اسلامی پدیدار شد و به تدریج مفهوم آن وسیع تر شده می رفت، تا در قرن هجدهم حاوی کلیه پشتون های کشور گردید. و اما افغانستان برای بار اول در قرن سیزدهم در مورد قسمتی از ولایات شرقی کشور اطلاق گردید. در قرن چهاردهم این اسم، مخصوص علاقه تخت سلیمان و ماحول آن در مشرق کشور بود. در قرن شانزدهم علاقه های جنوب کابل، عنوان ملک افغان گرفت و در قرن هجدهم از دریای سند تا کابلستان و از نزدیک کشمیر و نورستان تا قندهار و ملتان، مسکن افغان ها خوانده شد. بالاخره در قرن نوزدهم نام «افغانستان» به صفت نام رسمی این کشور قرار گرفت.^۱

دوم - سلطان محمد خان بارکزیایی (خالص) در کتاب «تاریخ سلطانی (تاریخ

حکومت داری لودیان، غلجاییان و سدوزاییان)

نام افغانستان در «تاریخ نامه هرات»، ذکر بیست و نهم: «در رفتن ملک شمس الدین طاب ثراه به افغانستان» آمده است، اما در آن جا افغانستان ناحیه است میان سیستان و سند.

همچنین در کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات» چنین آمده است:

پس فرمود تا یرلیغ نوشتند که: بلده هرات بالواقع و مرافق از جام و باخرز و کوسویه و جزه و فوشنج و ازاب و تولک و غور و خیصار و فیروزکوه و غرجستان و

۱. غبار، میرغلام محمد؛ افغانستان در مسیر تاریخ، جلد نخست، ص ۴۲، انتشارات عرفان، ۱۳۹۰.

مرغاب و مروچاق و فاریاب تا آب جیحون و اسفزار و سجستان و تکیاناباد و کابل و تیراه و افغانستان تا شط سند و حد هند، به یدِ اختیار و قبضه اقتدار او باز داده آمد. در سفرنامه ابن بطوطه ذکری از نام افغانستان رفته است: کشلوخان دانست که قصد مجازات او در میان است، لذا از آمدن امتناع نمود و با خرج مال درصدد جمع لشکر برآمد. از ترکستان و افغانستان و خراسان عده کثیر گرد او فراهم آمدند. واضح است افغانستانی که در آثار گذشته‌گان نامش یاد شده، صرفاً بخش کوچکی از آن در جغرافیای سیاسی کنونی جای دارد و این نام متعلق به خطه‌ای میان سند و شمال غربی هند و جنوب و جنوب‌شرقی رود کابل بوده است. در هیچ جای تاریخ احمدشاهی نامی از افغانستان نیامده است و در این کتاب احمدشاه ابدالی - که تاریخ‌نویسان ناسیونالیست وی را بنیان‌گذار افغانستان کنونی می‌نامند - به‌نام حاکم دارالقرار قندهار و دارالسلطنه کابل یاد شده است. همچنین در نامه احمدشاه بابا به نام سلطان مصطفی ثالث عثمانی که طبیعتاً باید نامی از مملکت احمدشاه ذکر می‌شد، هیچ اثری از واژه «افغانستان» دیده نمی‌شود.^۲

سوم - امین صیقل در کتاب «افغانستان معاصر، تاریخ مبارزات و بقای یک ملت»

افغانستان از اواسط قرن هجدهم به بعد، به‌عنوان یک موجودیت سیاسی قابل شناخت، وجود داشته است. در قرن دهم میلادی بود که بار اول نام‌های «افغان» و «افغانستان» به‌میان آمد و مورد استفاده مؤرخان قرار گرفت. پیش از آن، این کشور کدام هویت سیاسی و پیوستگی ملی به‌نام «افغانستان» نداشت. اگرچه بعضی از نویسندگان قدمت این نام‌ها را تا قرن سوم میلادی به‌عقب می‌برند؛ ولی تا جایی که به‌نظر می‌رسد، اسناد کافی در این زمینه ارائه نکرده‌اند.

۲. بارکزیایی (خالص)، سلطان محمدخان؛ تاریخ سلطانی (تاریخ حکومت‌داری لودیان، سوریان، غلجاییان و سدوزاییان). ص ۳۱، انتشارات امیری، ۱۳۹۶.

سرزمینی را که امروز به نام افغانستان می‌شناسیم، از آغاز عصر جدید بدین سو محل سکونت اقوام مختلفی بوده که به جز عقیده اسلامی، مشترکات چندانی با هم نداشتند. در سال ۱۷۴۷ میلادی، پیش از این که پشتون‌های درانی به قدرت برسند، واژه «افغان» به قوم خاصی از کوچی‌های چادرنشین و واژه «افغانستان» به محل معینی که مختص برای سکونت ایشان بود و درواقع سلسله‌کوه‌های سلیمان و کوه‌های سرحدات غربی نیم‌قاره را مشخص می‌کرد، اطلاق می‌شد. این اقوام که به تدریج به وادی‌ها و جلگه‌های مجاور سرازیر شدند؛ با مردم قدیم مسکون در آن مناطق (تاجیک‌ها) که در نواحی کابلستان، غزنی، لوگر، زابلستان و هیرمند متمرکز بودند.^۳

چهارم- عبدالاحمد جاوید در کتاب «اوستا»

... هنگامی که شاه شجاع ابدالی پادشاه مخلوع افغانستان در پنجاب مقیم و برای تصاحب دوباره تاج و تخت با دولت سیکی پنجاب و حکومت هند بریتانوی داخل معاهده مشهور لاهور ۲۶ جون ۱۸۳۸ میلادی گردید و متعاقباً مطالب خودش را توسط دو یادداشت ذریعه مکناتن نماینده انگلیسی و مستر «وید» پولیتیکل اجنت برای گورنر جنرال هندوستان لارد اکلند فرستاد؛ لارد مذکور در جوابیه ۱۶ آگست ۱۸۳۸ میلادی خودش راجع به ماده سوم پیشنهاد شاه شجاع چنین نوشت: «اخلاص‌گزین را به خوشی و رعیت مالاکلام این معنی منظور است که در میان انگلیس‌ها و مردم ولایت افغانستان چه از سیاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح آن خاندان عزّ و علی امری به‌وقوع نیاید».

و ظاهراً این اولین بار در مکاتبات رسمی و سیاسی افغانستان و انگلیس است که نام «افغانستان» در عوض «خراسان» دوره اسلامی ذکر و قید گردیده است.

۳. صیقل، امین؛ افغانستان معاصر (تاریخ مبارزات و بقای یک ملت)، مترجم: محمد نعیب؛ صص ۵۶ تا ۵۷، انتشارات سعید، ۱۳۹۴.

متعاقباً معاهده قندهار تاریخی ۷ می ۱۸۳۹ میلادی بین شاه شجاع و مکناتن نماینده گورنر جنرال هند منعقد و باز اسم افغانستان در دو ماده آن به قرار ذیل ذکر گردید:

ماده سوم - ... شاه محتشم‌الیه (شاه شجاع) گاهی احدی را از قوم و اهل فرنگ در زمره نوکران منتظم و منسک نخواهند کرد و کسی را از اهل فرنگ اجازت استقامت به ملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیس اعطا نخواهد فرمود...^۴ از این تاریخ به بعد است که رسماً اسم «افغانستان» در مورد «خراسان» اطلاق و تا امروز نام کشور ما محسوب می‌شود.^۵

پنجم - مونت استیوارت الفنس‌تون در کتاب «افغانان؛ جای، فرهنگ و نژاد» (گزارش سلطنت)

در مورد اصل نام «افغان» که اکنون به صورت عام بر آن ملت اطلاق می‌شود، اطلاعات دقیق و مشخصی در دست نیست و شاید که نامی جدید باشد. این نام را آنان از طریق زبان فارسی گرفته‌اند. آنان خود را «پشتون» می‌نامند که جمع‌اش «پشتانه» می‌شود. بر درانیان آن را «پختون» و جمع‌اش را «پختانه» تلفظ می‌کنند. شاید نام «پتان» که به روی افغانان هند نهاده شده، مأخوذ از همین کلمه باشد. آنان نام عمومی برای کشور خویش ندارند؛ ولی گاهی نام افغانستان را به کار می‌برند. دکتر "لیدن" نام پختوا را یاد کرده است، ولی من هرگز کاربرد آن را جایی ندیده‌ام. گاهی هم واژه «سرحد» یاد شده است، اما این نام به جلگه‌های شرق کوه‌های سلیمان اطلاق نمی‌شود؛ این کلمه درواقع چیزی جز «سردسیر» فارسی نیست. نامی که توسط ساکنان سرزمین بر تمام کشور اطلاق می‌شود، «خراسان» است.^۵

۴. جاوید، عبدالاحد؛ اوستا، نگاهی به جغرافیای تاریخی آریانا، خراسان و افغانستان، صص ۱۲۷ تا ۱۲۸، انتشارات شورای فرهنگی افغانستان، استاکهلم - سویدن، ۱۳۷۸.

۵. الفنس‌تون، مونت استیوارت؛ افغانان؛ جای، فرهنگ و نژاد (گزارش سلطنت)، صص ۱۵۷ تا ۱۵۸، مترجم: فکرت، محمد آصف؛ انتشارات قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.

ششم - محمد عمر یوسف در کتاب «کشف تاریخ»

نام «افغانستان» حدود ۱۷۰ سال پیش، یعنی در زمان شاه‌شجاع دست‌نشانده انگلیس در ۷ می ۱۸۳۹ میلادی از طرف انگلیس‌ها به کار رفته است. نام افغانستان ابتدا در یک دهکده کوچک در منطقه‌ای در جنوب افغانستان امروزی به کار می‌رفت و این دهکده ارتباط‌های نزدیک با انگلیس‌ها داشتند و این نام به ابتکار انگلیس در ۱۸۳۹ میلادی جانشین تمام نام‌های گذشته «آریانا» و «خراسان» گشته است.

در افغانستان مردم به اشتباه می‌گویند که احمدشاه ابدالی حاکم وقت افغانستان در ۱۷۴۷ میلادی نام «خراسان» را به «افغانستان» تبدیل کرده است. این گفته صحت و سند ندارد. نام افغانستان در زمان شاه‌شجاع از طرف انگلیس‌ها در قراردادی رد و بدل شد و نام رسمی کشور گردید.^۶

هفتم - محمد دانش بوسعیدی در کتاب «نگاهی به تاریخ و تحولات سیاسی افغانستان»

... کشوری که از سده‌ی نوزدهم به بعد به نام افغانستان شناخته شد، در دوره‌های جداگانه تاریخ درازمدت خود به نام‌های مختلف یاد شده است. بنابراین، اگر پژوهندگان در ضمن تفحص در آثار و مدارک مربوط به قرون اول و وسط و حتی در قرون جدید به این کلمه به عنوان نام «دولت» بر نمی‌خورند، نباید چنین نتیجه‌گیری کنند که سرزمین افغانستان سابقه تاریخی ندارد یا این که در آن عصر و زمان از تمدن و فرهنگ بی‌بهره بوده است؛ بلکه علت همان نبودن اصطلاح «افغانستان» به عنوان نام کشور و کاربرد کلمات دیگر در این مورد در زمان‌های پیشین است، و الا اصطلاح افغانستان که نمایان‌گر هویت یک قوم (پشتون) است؛

۶. یوسف، محمد عمر؛ کشف تاریخ، ص ۸۷، ناشر: عمر یوسف، ۱۳۸۸، کابل - افغانستان.

درحالی‌که در این کشور اقوام بسیاری مانند هزاره، تاجیک، ازبیک و اقلیت‌های زیاد دیگر زندگی می‌کنند، این نام نمی‌تواند معرف هویت ملی و تاریخی تمام اقوام و جغرافیای اصلی افغانستان باشد. چنانچه گفته آمدیم؛ در دوره اسلامی تا اواسط قرن نوزدهم افغانستان بیش‌تر به‌نام «خراسان» یاد می‌شد. مرحوم فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر می‌نویسد: بعضی‌ها این کلمه را مرکب از دو جزو شمرده‌اند مانند «خور» در معنی آفتاب و «آسان» در معنی جای. و برخی گفته‌اند که صورتی از خورایان بوده است، یعنی محلی که آفتاب از آن بالا می‌آید و در هر حال معنی «آفتاب‌برآمد» یا «مطلق شرق» را افاده می‌کند.

نورمحمد قندهاری که در سده‌ی بعدی کتاب «گلشن امارت» را در تاریخ امیرشیرعلی خان تألیف کرده است، در ذکر احوال امیردوست محمد خان پدر امیرشیرعلی خان می‌نگارد: «در آن زمان که خاقان مغفرت‌نشان امیر بی‌نظیر علیین مکان امیردوست محمدخان در ولایت "خراسان" در دارالسلطنه کابل ارم تقابل بر اورنگ امارت و جهانیان نشسته بود.» این گفتار نشان‌دهنده‌ی این است که «افغانستان» یک نام مستعار و برگرفته از نام قومی به‌نام «افغان» (پشتون) است که در این اواخر این سرزمین را به‌نام خود نام‌گذاری کردند.

دولتی که در نیمه سده‌ی هجدهم توسط شاه ابدالی پایه‌گذاری شد نیز در عصر شاه مذکور بود «خراسان» نامیده می‌شد. چنانچه از زبان صابرشاه، پیر و مرشد احمدشاه ابدالی روایت شده که راجع به شاه مذکور به حکمران لاهور گفت: «او پادشاه ولایت "خراسان" است و تو صوبه‌دار پادشاه هندوستان». از متون کهن مذهبی مانند متون "ویدی" اوستایی و پهلوی و از منابع عربی و فارسی دوره اسلامی و از بررسی تاریخ فرهنگ و ادب فارسی‌دری چنین معلوم می‌شود که کشور کهن سال افغانستان در طول تاریخ پنج‌هزارساله خود نام‌های مختلفی داشته است. در دوره کیومرثی به‌نام «هنیره بامی» و در عهد پیشدادی و کیانی به‌نام «ایرانا

ویجه» یا «آریانا» و در دوره اسلامی به نام «خراسان» بوده است. و این سرزمین در حدود یک و نیم قرن اخیر موسوم به «افغانستان» شده است. این هم ناگفته نماند که برای اولین بار واژه «افغانستان» به عنوان نام رسمی این کشور در سال های ۱۸۰۱ میلادی در معاهده بین ایران و انگلیس درباره دولت درانی و ابدالی به کار گرفته شده است.^۷

هشتم- بصیر کامجو در کتاب «تغییر نام افغانستان به خراسان»

از زمان تشکیل دولت ابدالی به قیادت احمدخان ملتانی پسر محمد زمان خان در ۱۷۴۷ میلادی تا عصر شاه شجاع در سال ۱۸۳۸ میلادی، کشور ما همچون گذشته به نام «خراسان» یاد می شد. در سکه پدر امیر عبدالرحمان این بیت خوانده می شود:

سپاه مشرق و مغرب ز هم مفصل شد

امیر ملک خراسان محمد افضل شد

در اسناد و مدارک معتبر تاریخی بالا واضح می شود که تغییر نام «خراسان» به «افغانستان» از طرف احمدخان ملتانی صورت نگرفته است و جانشینان و اخلاف وی تا شاه شجاع نیز خود را پادشاه «خراسان» زمین نامیده اند. از سوی دیگر، تغییر نام کشور ما از «خراسان» به «افغانستان» هیچ وقت در کدام نظرخواهی عمومی (رفراندوم) و مجلس نمایندگان مردم از جانب دولت و یا کدام نهاد مردمی دیگر به رأی گیری و همه پرسی قرار داده نشده است.

اما برخلاف اراده مردم ما، این کاربرد - نام گذاری ماهرانه و مرموز استعمار کهن برای اولین بار در مکاتبات و معاهدات رسمی توسط جنرال لارد اکلند انگلیسی و

۷. بوسعیدی، دانش؛ نگاهی به تاریخ و تحولات سیاسی در افغانستان، صص ۸۹ تا ۹۳، انتشارات واژه، ۱۳۹۵.

وابسرای شبه‌قاره هند در آگست ۱۸۳۸ میلادی عنوانی شاه شجاع پادشاه خراسان زمین به کار برده شد. ولی حقیقت که تا زمان امیر عبدالرحمان خان میان سال‌های ۱۸۸۰-۱۹۰۱ میلادی کشور «خراسان» با نام «افغانستان» خود و عادت نکرده بودند چنانچه سایل یکی از شاعران زمان امیر عبدالرحمان خان در یک قصیده‌ای که به‌خاطر بازگشت امیر از هندوستان سروده بود، این‌گونه آغاز می‌کند:

والی ملک خراسان به پشاور آمد

گویا مهر جهان تاب ز خاور آمد

این تغییر نام «خراسان» به «افغانستان» با داشتن عمر یک‌هزار و پنج‌صد ساله خویش از طرف نماینده انگلیس یک امر تصادفی نبوده، بلکه بر اصل تجارب سیاسی بریتانیایی وقت خیلی سنجیده شده، آگاهانه، شعوری جهت حفظ منافع درازمدت راهبردی سیاسی استعماری آن کشور در منطقه و تأمین منافع مقطعی شاه‌شجاع و هم‌ردیفان او صورت گرفته است.^۸

نهم- غلام‌محمد محمدی در کتاب «قهرمانان واقعی جنگ استقلال و جعل‌کاری در تاریخ معاصر»

افغانستان نام کشوری‌ست که با هویت سیاسی موجود، عمر کوتاه دارد، اما تعدادی واژه افغانستان تاریخی را به‌کار می‌برند.

اگر منظورشان از افغانستان تاریخی، تاریخ چندهزارساله باشد، این تاریخ دیگر مربوط به خراسان بزرگ و ایران یا آریانا بزرگ می‌شود که با پذیرش نام جدید از محتوا و افتخارات تاریخی خود محروم گردد، به‌همین سبب مؤرخان ایرانی و بعضی

۸. کامجو، بصیر؛ تغییر نام افغانستان به خراسان، صص ۲۹ تا ۳۰، محل چاپ دوم: آلمان، ۲۰۱۲ میلادی.

کشورهای دیگر، افغانستان را کشور جدید و ساخته و پرداخته انگلیس‌ها در قرن ۱۹ میلادی می‌دانند.

نگارنده (غلام‌محمد محمدی) در هیچ جایی از کتب تاریخی ندیده‌ام و یا مطالبی وجود ندارد مبنی بر این که در کدام اجلاس بزرگ و یا به‌وسیله فرمان تقنینی کدام پادشاه یا مجلس بزرگ، نام این سرزمین از «خراسان» به «افغانستان» تعویض شده باشد.

به بیان دیگر، هیچ مؤرخ تائیدکننده در این رابطه، سند مؤثقی به‌دست نداده است که نام یک قوم یا مجموعه‌ای از قبایل بدوی، متوطن در اطراف کوه سلیمان و نواحی آن، بالای سرزمینی گذاشته شده باشد که تاریخ چند هزار ساله دارد.

داکتر محیی‌الدین مهدی به نقل از کتاب «تاریخ احمدشاهی» اثر محمود الحسینی جامی، که طی حدود ۲۵ سال سلطنت احمدشاه ابدالی مؤرخ درباره وی بوده است، می‌نویسد: «نکته جالب این است که محمود الحسینی نه تنها اسمی از افغانستان در کتاب قطورش نبرده بلکه احمدشاه ابدالی را پادشاه خراسان خوانده است. روشن‌ترین سندی که افغانستان امروزی در تمام دوران احمدشاه ابدالی خراسان نامیده می‌شد، این است که در کتاب عبرت‌نامه تألیف علی‌الدین آمده است «احمدشاه ابدالی صابرشاه ملتانی (مشهور به صابرشاه کابلی) را نزد شه‌نواز خان حکمران لاهور، غرض اخذ بیعت و انقیاد از دولت خود فرستاد. شه‌نوازخان از صابرشاه سوال کرد «برادرم احمدشاه چه حال دارند؟» صابرشاه در جواب گفت «گستاخی مکن! او پادشاه خراسان است و تو صوبه‌دار پادشاه هندوستان». حتا شاهان سدوزایی (ابدالی) و بارک‌زایی تا محمد افضل خان همه خود را شاه و امیر خراسان می‌خواندند»^۹.

۹. محمدی، غلام‌محمد؛ قهرمانان واقعی جنگ استقلال و جعل‌کاری در تاریخ معاصر، صص ۱۳ تا ۱۴، ناشر: مؤلف، ۱۳۹۵.

دهم- محمد اکرام اندیشمند در کتاب «دولت-ملت سازی در افغانستان»

... مردم افغانستان مخصوصاً پشتوزبانان کوچی وقتی که از مسکن خود در ولایات ننگرهار و پختیا (پکتیا) و غزنی و قندهار در زمستان به‌سوی شرق حرکت می‌کنند و در آن‌جا از سرزمین‌های کوهستانی خود به مراتع تاریخی قدیم در وادی‌های دریای سند پای نهند چون مردم بوی از وطن اصلی‌شان بپرسند گویند از خراسان آمدیم.

واژه «افغانستان» به‌عنوان مسکن اصلی افغانان در تاریخ کشور ما ریشه پیشینه دراز دارد. اما به‌عنوان واحد سیاسی از قرن نهم میلادی متداول شده است. هنگامی که شاه شجاع ابدالی پادشاه مخلوع افغانستان در پنجاب مقیم و برای تصاحب دوباره تاج و تخت با دولت سیکه پنجاب و حکومت هند بریتانوی داخل معاهده لاهور مورخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ میلادی گردید و متعاقباً مطالب خودش را توسط دو یادداشت به ذریعه مکناتن انگلیسی و مسترد وید پولیتیکل اجنت برای گورنر جنرال هندوستان لارد اکلند فرستاد. لارد مذکور در جوابیه ۱۶ اگست ۱۸۳۸ میلادی خودش راجع به ماده سوم پیشنهاد شاه شجاع چنین نوشت: «اخلاص‌گزین به خوشی و رغبت ما را کلام به این معنی منظور است که در میان انگلیس‌ها و مردم ولایات افغانستان چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح آن خاندان عزو علی امری به‌وقوع نیاید» و ظاهراً این اولین بار در مکاتبات رسمی و سیاسی افغانستان و انگلیس است که نام «افغانستان» در عوض «خراسان» دوره اسلامی ذکر و قید گردیده است. متعاقباً معاهده قندهار مورخ ۷ می ۱۸۳۸ میلادی بین شاه شجاع و مکناتن نماینده گورنر جنرال هند منعقد و باز هم اسم افغانستان در دو ماده آن به قرار ذیل ذکر گردیده است:

«ماده سوم: ... شاه محتشم‌الیه (شاه شجاع) گاهی احدی را از قوم و اهل فرنگ در زمره نوکران منتظم و منسک نخواهند کرد و کسی را از اهل فرنگ اجازت

استقامت به ملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیس اعطا نخواهد فرمود...». از این تاریخ به بعد است که رسماً اسم «افغانستان» در مورد «خراسان» اطلاق و تا امروز نام کشور ما محسوب می‌شود.^{۱۰}

یازدهم - بصیر احمد دولت‌آبادی در کتاب «شناسنامه افغانستان»

در وجه تسمیه این سرزمین حرف‌های فراوانی گفته‌اند. پیش از به‌قدرت‌رسیدن افغان‌ها، نام «افغانستان» وجود داشت، ولی کشوری به‌نام «افغانستان» وجود نداشت. طایفه افغان طبق اسناد تاریخی که خود مؤرخان این طایفه ارائه داده‌اند، ابتدا در نواحی غور کنونی و غرب آن ساکن شد و بعداً به نواحی جنوب رفته‌اند، زیرا: «چون این طایفه از صدمه قتل و غارت بخت‌النصر بابلی کلدانی از ممالک شام و بیت‌المقدس جلای وطن کرده و به جبال غور رسیده و در جوار مردم غور که از نسل ضحاک تازی بودند سکونت گرفتند... به مرور ایام فرقه غوری حلیفی و برادری افغانه اختیار نموده، نیکی و بدی ترویج و ازدواج و غیره با افغانه مرسوم داشته و اصل و داخل افغانه گشته معروف به افغانه شدند...»

تاریخ سرزمین کنونی افغانستان فراز و نشیب زیادی را طی کرده تا به این‌جا رسیده است و باشندگان اصلی این سرزمین در گذشته در سیاست کشور چندان دخالتی نداشته است. از این‌رو بسیاری از تحلیل‌گران جهانی، حتا تحلیل‌گران خودی این سرزمین به اشتباهات بزرگی در مورد واژه‌ها روبه‌رو هستند. یکی از مؤرخان می‌نویسد:

«بدان که قبل از دولت اهل اسلام چنانچه سابق نیز مذکور گردیده، سوای ملک غور و ساغر و سیاه‌بند و بادغیس تمام ممالک میدانی و کوهستانی در افغانستان در تصرف قوم تاجیک و هزاره بودند... رفته رفته اقوام افغانه بر اوطان و

۱۰. اندیشمند، محمد اکرام؛ دولت-ملت‌سازی در افغانستان، ص ۵۳، انتشارات سعید، ۱۳۹۳.

اماکن ایشان متصرف شده، مالک املاک گردیدند، الا دامان شرقیه کوه تخت سلیمان و بر آن اقوام گهکر و هندوان بده (بودا) مذهب سکونت داشتند که در عهد سلاطین غزنی و غور قلع، قمع و اجلائی آن به عمل آمده، اوطان این هر دو طایفه نیز به تصرف افغانه درآمدند، مگر بعض اماکن کوهستانی واقع افغانستان مغربی که جبال شامخ دشوارگذر بودند که به دستور، در دست تاجیک و هزاره باقی ماندند. چنانچه کوهستان هزارستان و دیگر سلسله‌های این کوه و کوه هندوکش که در دست قوم تاجیک باقی ماندند که تا حال در ملک و تصرف اوشان اند.»

از این نوشته‌ها چنین برمی آید که اسم افغانستان نه تنها از سابقه‌ی تاریخی کشوری برخوردار نیست، که حتا اسم منطقه خاصی هم به نام افغانستان قبل از به قدرت رسیدن طایفه افغان در منطقه وجود نداشته و یا این که زیاد مشهور نبوده است. در هیچ یک از کتاب‌های قدیمی، نام سرزمینی به نام «افغانستان» وجود نداشته و برخلاف اسامی بسیاری از کشورها، اسم «افغانستان» بیانگر یک نوع حاکمیت است نه نام و ریشه تاریخی یک سرزمین و کشور^{۱۱}.

دوازدهم- دیدار علی مشرقی در کتاب «بحران هویت ملی در افغانستان»
پژوهشی در حوزه جامعه‌شناسی بنیاد اندیشه

... بصیر احمد دولت‌آبادی نیز در مصاحبه با فصل‌نامه علمی-فرهنگی طرح نو چنین دیدگاهی را بیان می‌کند که واژه افغانستان از جانب ایرانی‌ها در قرارداد با انگلیس بر این سرزمین گذاشته شده است. اول بار در قرارداد میان ایران و انگلیس در زمان شاه‌شجاع، واژه «افغانستان» مطرح شد یعنی سرزمین افغان‌ها درواقع مبتکر این نام خود افغان‌ها نبوده بلکه ایرانی‌ها بوده است^{۱۲}.

۱۱. دولت‌آبادی، بصیر احمد؛ شناسنامه افغانستان، صص ۳۳۰ تا ۳۳۲، چاپ پنجم، انتشارات عرفان، ۱۳۹۰.

۱۲. مشرقی، دیدار علی؛ بحران هویت ملی در افغانستان، صص ۲ تا ۴۳، انتشارات امیری، چاپ سوم، ۱۳۹۷.

سیزدهم- وارتان گریگوریان در کتاب «ظهور افغانستان نوین»

... افغانستان امروز چنان‌که می‌دانیم، با عنوان هویت سیاسی مستقلى در نیمه قرن هجدهم ظهور کرد. وقتی که افغان‌ها سرانجام، قلمرو حاکمیت خود را از پنجاب تا بلوچستان، ناحیه‌ای شامل جمعیتی که فاقد هویت سیاسی، زبانی و نژادی بود، گسترش دادند. اما مرز و خط مرزی فعلی افغانستان تا اوایل قرن بیستم، به‌وجود نیامد. مرز با شبه‌قاره هند در سال ۱۸۹۳ میلادی به‌وسیله به‌وجودآمدن خط دیورند قطعی شد؛ مرز با روسیه در سال ۱۸۹۶ میلادی (با تعدیلات کم‌تری در سال‌های دهه ۱۹۲۰، ۱۹۳۰ و ۱۹۴۸ میلادی) تثبیت شد و اصلاحات و تصحیح‌های نهایی در طول مرزهای ایران و افغانستان، ابتدا در سال ۱۹۰۳ تا ۱۹۰۵ میلادی تعیین شد، سپس در ۱۹۳۵ میلادی شکل گرفت. مرز مشترک با چین در سال ۱۹۶۴ میلادی تعیین حدود گردید. هیچ نوع ارزیابی مساحتی سیستماتیک با سرشماری جمعیت در افغانستان تاکنون تدارک دیده نشده است.^{۱۳}

چهاردهم- خلیل احمد جامی در کتاب «نگاهی به تاریخ معاصر افغانستان»

... نام افغانستان برای بار اول در قرن سیزدهم میلادی در مورد قسمتی از ولایات شرقی کشور اطلاق گردید. در قرن چهاردهم میلادی این اسم مخصوص علاقه تخت سلیمان و ماحول آن در مشرق کشور بود. در قرن شانزدهم میلادی علاقه‌های جنوب کابل عنوان ملک افغان گرفت. در قرن هژدهم میلادی از دریای سند تا کابلستان و از نزدیک کشمیر و نورستان تا قندهار و ملتان، مسکن افغان‌ها خوانده شد بالاخره در قرن نوزدهم میلادی نام افغانستان به‌صفت نام رسمی این کشور قرار گرفت.^{۱۴}

۱۳. گریگوریان، وارتان؛ ظهور افغانستان نوین، مترجم: کرمان، علی عالمی؛ ص ۲۵، انتشارات عرفان، چاپ دوم، ۱۳۸۹.

۱۴. جامی، خلیل احمد؛ نگاهی به تاریخ معاصر افغانستان، ص ۸، انتشارات مستقبل، ۱۳۹۶.

پانزدهم- نجیب مایل هروی در کتاب «تاریخ و زبان در افغانستان»

تردیدی نیست که پیشینه‌ی تاریخی، فرهنگی و یکتاپرستی مردم افغانستان بس طولانی است و نیز ارزشمند همچون انبوه درختی که ریشه به آب رسانیده و شاخه‌های سبزینه‌اش سایه‌ساری گوارا ایجاد کرده، که نشستن به زیر آن مایه‌ی شکوه و جلال آن ملت است و دست‌مایه تکامل و تمدن بنیادی وی. ولیکن با وصف مزبور، افغانستان امروزی به این نام خوانده نشده، بل به‌نامی خوانده می‌شده که محیط‌تر و درازدامن‌تر بوده و همه اقوام و گروه‌های قومی افغانستان را دربر داشته است؛ چرا که در افغانستان نه تنها قوم افغان=پشتون می‌زیند، بل گروه‌های چندمیلیونی از تاجیکان و هزاره‌گان و چورآیماکهای تاجیک ولران و کردان و بختیاران و بلوچان و عده‌ی کثیری از بیک و ترکمن و هندی (هندیکی، جاتی، کشمیری) و عرب و یهودی نیز زندگی می‌کنند.

نام «افغان» نخستین بار در جغرافیای مجهول المؤلف «حدودالعالم» دیده شده و در تاریخ یمنی نیز از آنان به‌عنوان یکی از ارکان جنگی سلسله غزنوی یاد شده است. ابوریحان بیرونی نیز در کتاب «ماللهند» می‌نویسد: که قبایل افغانی در ناحیه کوهستانی مجاور در سند (یعنی منطقه جبال سلیمان) مسکن داشته‌اند.

ادریسی مورخ عرب در شرحی که پیرامون کابل و قندهار نوشته، متذکر شده است که وجود افغانان در ناحیه کابل در قرن چهاردهم میلادی دیده شده و در هرات در قرن شانزدهم باری نام افغانستان با حدود تقریبی امروز در قاموس جغرافیایی عالم در اواسط قرن هجدهم معمول شده است.^{۱۵}

۱۵. هروی، نجیب مایل؛ تاریخ و زبان در افغانستان، صص ۱۹ تا ۲۰، انتشارات بنیاد افشار- تهران، چاپ دوم ۱۳۷۱.

شانزدهم- اکبر جان آرزومند در کتاب «تاریخ معاصر افغانستان از دوره احمدشاه ابدالی تاکنون»

... در قرن هجدهم خراسان جای خودش را به اسم تازه افغانستان گذاشت و اما نام افغانستان برای بار اول در قرن سیزدهم در مورد قسمتی از ولایات شرقی کشور اطلاق گردید. در قرن چهاردهم این اسم مخصوصاً در سرزمین پادشاهی تخت سلیمان، ماحول آن در مشرق کشور بوده در قرن شانزدهم هم منطقه‌های جنوب کابل عنوان «ملک افغان» نام گرفت. بالاخره در قرن هجدهم نام «افغانستان» به‌صفت نام رسمی این کشور قرار گرفت.^{۱۶}

هفدهم- لعل‌زاد در کتاب «افغانستان امروزی در نقشه‌های دیروزی»

... ازمدتی بدین‌سو بحث‌های داغی بین صاحب‌نظران کشور بر سر کلمات «افغان» و «افغانستان» و سابقه تاریخی آن‌ها جریان دارد. گروهی به اساس اسناد و شواهد «تاریخی» بدین‌باور اند که کلمه «افغان=پشتون» نام قومی است که مسکن اصلی آن‌ها اطراف کوه‌های سلیمان در جنوب کشور است و کلمه «افغانستان» نیز در نیمه اول قرن نوزدهم برای بار اول توسط خارجی‌ها (انگلیس‌ها) بر حکومت کابل به‌کار رفته و آهسته آهسته در اواخر نیمه‌ی دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم به‌نام رسمی کشور تبدیل گردیده است (بدون هیچ‌گونه نظرخواهی و یا تصویب مرجع مشروعی). درحالی که حتی تا نیمه‌های دوم قرن بیستم نیز شمال کشور به‌نام «ترکستان افغانی» یاد می‌گردید.

گروه دیگری نیز کوشش دارند که نام افغانستان را من حیث نام تاریخی کشور قلمداد نموده و سوابق آن را به دوره‌های احمدشاه ابدالی (۱۷۴۷ میلادی) برسانند

۱۶. آرزومند، اکبرجان؛ تاریخ معاصر افغانستان از احمدشاه ابدالی تاکنون، صص ۸ تا ۹، انتشارات پرند

و بر بنیاد مقوله‌ای «هرکس از افغانستان است، افغان است»، نام یک قوم (افغان=پشتون) را بر همه اقوام این کشور تحمیل نمایند^{۱۷}.

هجدهم- دکتر انورالحق احدی، دکتر لعل‌زاد و دکتر محی‌الدین مهدی در کتاب «حل مناسبات تباری در افغانستان»

... این که هیچ سندی وجود ندارد که احمدشاه نام این قلمرو را «افغانستان» گذاشته باشد، به شهادت تاریخ، طایفه افغان‌ها در اطراف کوه‌های سلیمان می‌زیستند، در دوره اسلامی ظاهراً «حدودالعالم من المشرق الی المغرب» نخستین کتابی است که از قومی به نام «افغان» نام می‌برد و محل زندگی آنان را در ضمن برشمردن شهرهای هندوستان در شهر «سول» معین می‌سازد. بعد از «حدودالعالم»، «تاریخ یمینی» و ترجمه آن ضمن محاربات محمود از افغانان و محل سکونت آنان در اطراف کوه‌های سلیمان در هند نام می‌برد. بیرونی در کتاب «تحقیق ماللهند» نوشته است: «قبایل افغان در کوه‌های غرب هندوستان به سر می‌بردند و تا به حدود رودخانه سند می‌رسند». کوه‌های سلیمان در محل سول به دو شاخه شرقی و غربی تقسیم می‌شود. سول شاخه غربی آن است که در زمان حاضر قبیله «وزیر» در آن جا سکونت دارند.

در مورد منشأ قبایل افغان پروفیسور «مورگنسترن» می‌گوید که «پکتوکی» (اولین بار توسط هرودت شناخته شد) یکی از ۱۱ قبیله آریایی بود که از جنوب دشت‌های آسیای میانه حرکت کرده، سلسله هندوکش را عبور و در دامنه‌های کوه‌های سلیمان جاگزین شدند.

با گذشت زمان به اثر زاد ولد - اندک اندک - به اطراف پراکنده شدند. سیفی هروی صاحب «تاریخ‌نامه هرات» (قرن هشتم) سرزمین میان سرحد قندهار فعلی تا رود سند را افغانستان می‌خواند. مناطق شمال کوه سلیمان شامل نواحی اطراف

۱۷. لعل زاد، افغانستان امروزی در نقشه‌های دیپروزی، ص ۱، انتشارات سعید ۱۳۹۰.

پشاور در این نام‌گذاری شامل نیست؛ زیرا افغان‌ها در اواسط قرن پانزدهم به این مناطق دست یافته‌اند. نظر به تعریفی که حدودالعالم از خراسان شرقی دارد، پشاور و توابع آن در این حدود شامل است: «ناحیتی است که شرق وی هندوستان است و جنوب وی بیابان سند است و بیابان کرمان و شمالی وی حدود غرجستان و گوزگانان و تخارستان». نام‌گذاری افغانستان در «تاریخ‌نامه هرات» رسمی نبوده؛ چون در کتب «تاریخ و جغرافیای عصر مغول‌های هند»، که به تفصیل قلمرو امپراطوری گورکانی را بیان کرده‌اند (از جمله در آیین اکبری) چنین نامگذاری دیده نمی‌شود. محمد قاسم فرشته در کتاب خود به نام «تاریخ فرشته» نام افغانستان را زبان مردم کابل و خلیج، به جای کوهستان، که همانا محل زیست افغانان در کوه‌های سلیمان باشد، به کار گرفته است.

در نظام اداری امپراطوری گورکانی، قلمرو زیر سلطه آنان در غرب رود سند، شامل دو ایالت (صوبه) کابل و قندهار می‌شد. کابل دربرگیرنده تمام اراضی آبریز دریای کابل (شامل ولایات کنونی پنجشیر، کاپیسا، پروان، کابل خاص، میدان وردک، لوگر، لغمان، نورستان، کنر، ننگرهار، پشاور، چترال و سوات) و مناطق شمال شرقی کوه‌های سلیمان می‌شد. بامیان و غزنی نیز از مضافات صوبه کابل به‌شمار می‌رفت.

قندهار شامل آبریز دریای هلمند (دربرگیرنده ولایات هلمند، قندهار، دایکندی، ارزگان و زابل) و مناطق جنوب غرب کوه‌های سلیمان تا سواحل بحر هند می‌گردید. غزنی یا «غزنین» در منابع این دوره، نوار وسط قندهار و کابل تا مصب دریای «توچی» به رود سند که به «دامان» مسمما است، گفته می‌شود.

بنابراین، وقتی در منابع تاریخی گفته می‌شود که طوایف افغان در قندهار، کابل یا غزنی زندگی می‌کردند باید توجه داشت که مقصد آن نواحی دوردست این ولایات است که اکنون در خاک پاکستان موقعیت دارد.

فقط در اوایل قرن نوزدهم است (۱۸۰۱) میلادی که برای اولین بار در یک مقاله میان ایران قاجاری و هند بریتانیوی نام افغانستان - با توسع معنا به سرزمینی

وسیع‌تر از آنچه سیفی گفته بود و کوچک‌تر از فتوحات احمدشاه ابدالی، اطلاق گردید. اما در مقابله سه‌جانبه میان هند بریتانیوی، شاه‌شجاع و رنجیت سنگه، حدود شرقی این نام‌گذاری به آن جاهایی کشیده شد که بعد از مرگ رنجیت سنگه انگلیس آن را مرز میان قبایل آزاد و مناطق اداری می‌دانست. در معاهده‌ای میان انگلیس و یعقوب‌خان، این مرز غربی‌تر شد؛ و معاهده «دیورند» در موقعیت فعلی میان پاکستان و افغانستان، آن را تثبیت و معاهده‌های راولپندی و کابل (۱۹۱۹ و ۱۹۲۱) میلادی میان شاه امان‌الله و انگلیس آن را نهایی ساخت. در حقیقت استقلال افغانستان، پایان آن پروسه طولانی است که به بازی بزرگ مسما گردید و نتیجه آن تشکیل کشور مستقل افغانستان منطقه حایل "1873 Buffer State" میان دو قدرت بزرگ روس و انگلیس است. بنابراین، این منطقه را نه احمدشاه ابدالی «افغانستان» نام نهاده و نه همه‌پرسی یا رفراندومی در این خصوص به‌عمل آمده بود.

آیا این حقایق با آن ادعا در تضاد نیست؟ آیا نمی‌توان ادعا کرد که بدنه‌ی اصلی افغانستان تاریخی در خارج از کشور که امروز به‌نام «افغانستان» خوانده می‌شود، موقعیت دارد؟ این نکته را سه حقیقت تاریخی ثابت می‌کند: یک- خاستگاه قوم افغان یعنی اطراف کوه‌های سلیمان، در قلمرو پاکستان امروزی موقعیت دارد.

دوم- نام «افغانستان» به‌معنای سرزمین افغان‌ها، برای اولین بار به منطقه‌ی اطلاق گردید که فعلاً در خاک پاکستان قرار دارد.

سه- از نظر کمی، نفوس افغان‌ها مقیم پاکستان سه برابر افغان‌های مقیم افغانستان است.

به‌همین دلایل است که: اولاً نصیرالله بابر که در دهه هفتاد میلادی استاندار ولایت سرحد بود، ادعا کرد که «دهلی را که داوودخان می‌نوازد، ما بهتر از او

می‌توانیم بنوازیم» (اشاره به سرود "د پشتونستان زموژ" که سالیان متمادی از طریق رادیوی افغانستان پخش می‌شد). ثانیاً مجلس ولایتی سرحد، اخیراً پیشنهادی به دولت فدرال سپرد که در آن تغییر نام ولایت سرحد به ولایت افغانیه تقاضا گردیده است. پیشنهادکنندگان، منطق طرح خود را به این حقیقت تاریخی متکی ساخته‌اند که در سال ۱۹۳۰ میلادی که چودری رحمت علی خان، نام پاکستان را به کشور موعود اسلامی پیشنهاد کرد، آن را از حروف اول پ (پنجاب)، الف (افغانستان)، ک (کشمیر)، س (سند) و تان (از بلوچستان) اخذ نموده بود. بنابراین، نام افغانیه به جای ایالت سرحد (که نام‌گذاری کاملاً سیاسی - نظامی بود) پیش از این وجود داشته است.

ادعای بابر را پیش از او، «منظور قادر» وزیر خارجه‌ی وقت پاکستان در مذاکره با سردار محمدنعیم وزیر خارجه‌ی افغانستان در حکومت محمد داود - از هواخواهان پروپاقرص داعیه‌پشتونستان - این‌طور مطرح کرده بود: «خواست مردم پشتون در دوطرف خط باید معلوم شود که آیا جملگی مایلند در افغانستان زندگی کنند و یا این که پاکستان را برمی‌گزینند؟ از آن‌جایی که سکنه پشتون پاکستان طی یک همه‌پرسی پاکستان را برگزیده‌اند، بنابراین باید به روش مشابه از پشتون‌های افغانستان سوال کرد. در هر صورت رأی آن‌ها برعلیه پاکستان خواهد بود؛ اگر غیر از این باشد، موضوع می‌تواند مورد بررسی بیشتری قرارگیرد...» به دنبال آن منظور قادر پیشنهاد خود را به‌طور علنی در هفتم مارچ ۱۹۶۰ میلادی تکرار کرد: «از آن‌جایی که دوسوم پشتون‌ها در پاکستان مأوا دارند و فقط یک‌سوم در افغانستان به‌سر می‌برند؛ برای اقلیت معقول‌تر خواهد بود تا اکثریت ملحق شود»^{۱۸}.

۱۸. احدی، انورالحق؛ لعل‌زاد؛ مهدی، محی‌الدین؛ حل مناسبات تباری در افغانستان، صص ۹۶ تا ۱۰۲، ناشر: حزب مردم مسلمان افغانستان، ۱۳۸۶.

نزد هم - محمدحسین یمین در کتاب «افغانستان تاریخی (فلسفه نام‌گذاری

شهرها، شهرک‌ها کوه‌ها و دریا‌های افغانستان

... واژه «افغانستان» نخست از نام قبیله‌بی خاص به‌نام قبایل «پشتون» و از قبایل پشتون به‌نام بخشی از این کشور کشیده شده و بالاخره در حدود یک‌ونیم قرن قبل این نام به‌حیث کل مملکت افغانیان به جای نام «خراسان» در مکاتبات و معاهدات رسمی افغانستان با دول خارجی به‌حیث اسم کل مملکت افغانیان قبول گردید.

درحالی‌که واژه افغانستان همچو نام ساحه قبایلی از پشتون‌های قدامت هفت صد ساله داشته است، چنانکه در اوایل سده هفتم (هجری ۶۱۸) و شاید برای بار نخست اسم «افغانستان» در مورد قسمتی از مسکن قبایل پشتون از طرف سیفی هروی در کتاب تاریخ هرات استعمال گردیده است. وی در این کتاب یک‌جا گوید: «چون شهرور سنه خمس و خمسين و ستمائه درآمد، در این سال به‌خدمت ملک اسلام شمس‌الحق‌والدین، طایفه‌یی از زعما و روسای افغانستان عرضه داشتند که به‌طرف جنوب به هفتاد فرسنگ ... اند.»

در جایی دیگر می‌گوید: «ملکی به شهر هرات حمیت عن‌الاقات و توابع آن چون: «جام»، «باخرز» و «کوسویه» و «خره» و «فوشنج» و «دزآب» و «تولک» و «غور» و «فیروزکوه» و «غرجستان» و «مرغاب» و «فاریاب» و «مرحق» تا «آب آموی» و «اسفزار» و «فراه» و «سجستان» و «تکیناباد» و «کابل» و «تیراه» و «اوبه» و «سیستان» و «افغانستان» تا «شط» و «سند» و «هند» فرستادیم.»

و نیز در جای دیگر در این کتاب آمده است: «اولجایتو خطه‌ی هرات را تا اقصای افغانستان و حد آموی به سلطان غیاث‌الدین کرت مفوض کرد؛ معلوم می‌گردد که هرات ساحه‌یی میان آمو دریا و اقصای افغانستان یعنی پشتون‌نشین اطراف کوه‌سلیمان را احتوا می‌کرده است.

همچنان عبدالرزاق در کتاب «مطلع السعدين» خود را از افغانستان يعنى همان علاقه و نواحى تخت سلیمان ياد کرده مى گويد: «ذكر توجه امير تيمور كورگان به سيستان و قندهار و افغانستان»؛ يعنى افغانستان در جنوب و هم مرز با قندهار.

به همين گونه احمد رازى جغرافيه نويس قرن دهم هجرى حد جنوبى ولايت كابل را در كتاب «هفت اقليم» متصل «فرمل» و «افغانستان» مى داند؛ و نيز مسكن افغان ها را مرتضى حسين هندى بلگرامى در كتاب «حديقة الاقاليم» خويش در يك جا از دريائى سند تا كابل مى داند.

سرانجام در اوایل سده نهم میلادی و یا قرن سیزدهم هجری نخستین مرتبه توسط الفستن جنرال معروف انگلیس در کتاب «سلطنت کابل» (۱۸۱۵ میلادی) به وسیله لارد اکلند وایسرای هندوستان در مکاتبات و معاهدات رسمی در پاسخ نامه خودش عنوانی شاه شجاع در آگست ۱۸۳۸ میلادی دو جا اسم افغانستان در عوض نام پیشترینه آن (خراسان) به کار گرفته شد.

تا آن هنگام پادشاهان درانی و حتا خود شاه شجاع به نام شاهان خراسان یاد شده اند که شواهد قبلى موبد این موضوع است و از جمله این سه نمونه تکرار مى گردد:

• در «ظفرنامه» (تألیف دیوان امرنات، لاهور، ۱۹۲۸، ص ۲) آمده: «از دروازه «هیتاپول» واقع ارگ لاهور که تابوت پادشاهان ذوی الاقتدار را به جز آن از درب دیگر بار نیست، خود را (احمدشاه) زنده درگذرانیده وارد خراسان گشته و به زخم ناسور بینی درگذشت.»

• مرزا عبدالهادی منشی دربار احمدشاه در وصف وی گوید:

به حکم ثانی محمود احمد شه توران و هند و هم خراسان

• در مورد شاه شجاع در ظفرنامه آمده است: «خبر شاه شجاع الملک انتشار یافت که پیش محمد صادق خان است از آن جا در دیره غازیخان

آمده ترتیب افواج نموده که از سبب نبودن پادشاه در خراسان (افغانستان) خود را پادشاه سازد^{۱۹}».

بیستم - اعظم سیستانی (بارکزی) در کتاب «آیا افغانستان یک نام جعلی است؟» ... عبدالرزاق بن اسحاق سمرقندی مورخ عهد تیموری در «مطلع السعدین و مجمع البحرین» خود از افغانستان به عنوان جزوی از قلمرو تیموری یاد کرده است^{۲۰}.

به همین گونه در کتاب «کشورهای جهان» نوشته عبدالحسین سعیدیان تصریح شده است:

تا پیش از قرن هجدهم میلادی افغانستان دارای وحدت سیاسی نبود زیرا قسمتی از آن به هند و قسمت شرقی آن به ایران تعلق داشت. سرزمین افغانستان در روزگاری که آریایی‌ها به سوی هند و ایران و اروپا روان شدند منطقه افغانستان جزو متصرفات قبایل ایرانی بود. در دوره هخامنشیان یکی از مناطق ایران بشمار میرفت در سال ۳۲۶ هجری قمری به تصرف اسکندر درآمد^{۲۱}.

بیست و یکم - مجیب الرحمن رحیمی در کتاب «نقدی بر ساختار نظام در افغانستان»

... سرزمینی که به نام «ایران» و «خراسان» یاد می‌شد و به قوم و گروه ویژه‌ای از ساکنان این سرزمین نسبتی نداشت، به «افغانستان» تبدیل شد که یک نام قومی

۱۹. یمین، محمدحسین؛ افغانستان تاریخی (فلسفه نام‌گذاری شهرها، شهرک‌ها، کوه‌ها و دریاها)، صص ۴۲ تا ۴۴، چاپ ششم، انتشارات سعید ۱۳۹۲.

۲۰. سیستانی (بارکزی)، اعظم؛ آیا نام افغانستان جعلی است؟، صص ۱۲ تا ۱۳، انتشارات دانش پشاور - پاکستان ۱۳۸۶.

۲۱. سعیدیان، عبدالحسین؛ کشورهای جهان، ص ۱۹۹، انتشارات علم و زندگی، چاپ چهارم ۱۳۷۶.

است و در گذشته‌ها به مناطق پشتون‌نشین میان مرز خراسان و پنجاب اطلاق می‌شد که اکنون در خاک پاکستان موقعیت دارد.

واژه «افغانستان» و ملحقات آن، به‌عنوان نام رسمی برای سرزمینی که اکنون افغانستان خوانده می‌شود، ساخته و پرداخته بریتانیاست که برای نخستین بار در معاهده «گندمک» با امیر محمد یعقوب‌خان در ۱۸۷۹ میلادی به کار رفت و تا دوره امیر عبدالرحمان‌خان و تعیین مرزهای رسمی کشور سال ۱۸۹۶ میلادی و دوران حبیب‌الله خان به‌همین شکل ادامه یافت و با کسب استقلال در ۱۹۱۹ میلادی افغانستان به‌عنوان نام رسمی این خطه و با حذف پیوند ملحقات بدون در نظر داشت گذشته‌ی تاریخی، تمدنی، فرهنگی و تعدد و کثرت موجود در این خطه بر ساکنان این سرزمین به‌جای نام تمدنی «خراسان» تحمیل شد. این حرکت که براساس تفکر قومی و مغرضانه انجام یافته بود، پیوند تمدنی پرافتخار این مرز و بوم را با آریانا، ایران، پرشیا و خراسان به‌صورت گسترده قطع کرد و اکثر این افتخارات، سخاوت مندانه به کشور ایران بخشیده شد که در یک حرکت سنجیده‌شده، هم نام ایران را به‌خود اختصاص داده و هم ولایتی را به‌نام «خراسان». «افغان» در محاوره عامیانه غیرپشتون‌ها هنوز هم مرادف پشتون است و برای نشان‌دهی و تشخیص پشتون‌ها به کار می‌رود و با پسوند «ستان» جایی را نشان‌دهی می‌کند که افغان‌ها (پشتون‌ها) در آن به‌سر می‌برند، مانند پاکستان، ازبکستان، تاجکستان و... یعنی کشور و مکانی که پاکستانی، ازبکستانی و تاجکستانی در آن زندگی می‌کنند. حتی وقتی عده‌ای روشنفکران و تحصیلکردگان غیرپشتون خود را «افغانستانی» می‌خوانند یا خود را افغانستانی معرفی می‌کنند تا به مکانی اشاره کنند که گروه‌های قومی مختلف در آن جا به‌سر می‌برند، به واکنش شدید عده‌ای از پشتون‌های قوم‌گرا برمی‌خورند؛ چون این‌ها براین باورند که این حرکت تهدیدی به هویت پشتونی کشور به حساب می‌رود و باید هرکس افغان خوانده شود، نه افغانستانی. این درحالی است که نام

قبل از این سرزمین، «خراسان»، به کدام قوم، قبیله یا گروه خاصی ارتباط نداشت و می‌توانست همه ساکنان را دربرگیرد.

تاریخ کشور از سوی حکومت به‌طور رسمی ساخته و بازنویسی شد و این تاریخ معوج و ناقص برای تدریس داخل نصاب تعلیمی شده و با اعمال تحریم بر آزادی بیان، نقد و منع ورود کتاب به کشور، به خورد عام مردم داده شد. این تاریخ جعلی، طوری طراحی شده بود تا نشان دهد افغانستان به‌عنوان یک کشور مستقل حتی قبل از میلاد مسیح وجود داشت و تأسیس افغانستان و انکشاف‌های بعدی در این سرزمین تنها توسط پشتون‌ها صورت گرفته است. و به این صورت سهم اقوام دیگر این سرزمین در تاریخ، فرهنگ و تمدن این خطه نادیده انگاشته شد یا کمرنگ جلوه داده شد.^{۲۲}

بیست دوم- شاه شجاع‌الملک در کتاب «واقعات شاه شجاع»

... در این کتاب که نویسنده‌اش شاه شجاع‌الملک بن تیمورشاه بن احمدشاه درانی، پادشاه سابق افغانستان است در صفحات ۶۸، ۱۰۴، ۱۵۶، ۱۶۸ و... از افغانستان به سطح یک ولایت نام می‌برد میشود:

- ... دو یوم (روز) بعد رنجیت سنگھ خود جهت ملاقات آمده و کلمات دوستی و یکرنگی به‌میان آورده نامه مشتمل بر وثوق اتحاد و یک‌جهتی و استحکام دوام الفت یکتادلی آورد نوشته و پنجه خود را به‌حضور بندگان ما به زعفران آلوده بر عهده نامه مذکور چسپانیده به بندگان ما سپرده و قسم با کُرنت و بابا نانک خود خورد و دست به قیضه تلوار خود گذاشته اقرار نمود که تمامی علاقه‌جات «کوت کمالیه» و «ختک» و «سیال» و «کلامور» را به پادشاه دادم که مالاومقالا همیشه به استمرار در تصرف و

۲۲. رحیمی، مجیب الرحمن؛ نقد بر ساختار نظام در افغانستان، صص ۱۰۹ تا ۱۱۱، چاپ مطبعه مسلکی افغان، ۱۳۸۷.

ملازمت و کارگزاران بوده باشد و هر قدر لشکر که بندگان پادشاه خواسته باشند جهت تسخیر ولایت افغانستان و تعذیر و هدایت مردم شریر بلاعذر اهمال همراه می‌کنم ...

• ... وقایع سی و دوم مراجعت بندگان ما از سند به شکاپور و قصد تسخیر ولایت افغانستان نمودن و آنچه بعد روی داد.

• ... آغاز حال حرکت با برکت پادشاه جم‌جاه از هندوستان به ولایت افغانستان.

• ... اخلاص‌گزین را به‌خوشی تمام و رغبت مالاکلام این معنی منظور است که در میان صاحبان و مردم ولایت افغانستان چه از سپاه و چه از رعیت بدون مرضی و صلاح آن خلاصه خاندان عزّ و علای امری به‌وقوع بیاید.^{۲۳}

بیست و سوم - هانری برادرش در کتاب «افغانستان و اتحاد شوروی»

... افغانستان معاصر در اثر یک ائتلاف داخلی مردم آن به‌میان نیامده، بلکه مانند اکثر کشورهای آسیایی و افریقایی، محصول عوامل خارجی می‌باشد. سرحدات این کشور در اثر کشمکش‌های امپراتوری بریتانیا در شبه‌قاره هند و امپراتوری روسیه در آسیای مرکزی تعیین شد که منتج به اختلاف نژادی و جغرافیایی گردید؛ حتا خود نام افغانستان در اول با اعتبار به یکی از نژادهای این کشور، یعنی پشتون‌ها، بر آن‌ها اطلاق شده است.^{۲۴}

۲۳. شاه‌شجاع؛ واقعات شاه شجاع، صص ۶۸، ۱۰۴، ۱۵۶، ۱۶۸، ناشر: بنگاه انتشارات میوند، ۱۳۹۱.

۲۴. برادرش، هانری؛ افغانستان و اتحاد شوروی، ص ۱، نشرات شورای ثقافت جهاد افغانستان، ۱۳۷۰.

بیست و چهارم - عزیزالدین وکیلی فوفلزائی در کتاب «تیمورشاه درانی»

... شاهنشاه کبیر (احمدشاه درانی) به فرزند بزرگ خود (تیمورشاه درانی) از باعث خدمت خلق الله فرمود که دستگاه سلطنت هرات از وجود پادشاه خالی است به استعجال هرچه تمام‌تر باید خدم و حشم خود حرکت نماید. چون حرارت هوا در حال اشتداد بود، تیمورشاه از سبب جدانشدن از حضور پدر و هم تکلیف عساکر رکابی عذر در پیش آورد. اعلیٰ حضرت احمدشاه که خدمت این مملکت را از هر چیزی مقدم می‌شمرد، تیمورشاه را با این مضمون مخاطب و به طرف دارالسلطنه هرات اعزام فرمود.



دل شاه آئینه روشن است
زنور وجودش جهان گلشن است
خدایو خراسان دارا سپاه
گل باغ اقبال تیمورشاه
که می‌خواست از شاه رخصت شود
به سمت هرات و خراسان رود^{۲۵}

بیست و پنجم - عوض علی سعادت در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی افغانستان معاصر»

پس از عهد اوستا یعنی در پایان دوران ساسانی و نیز در دوران اسلامی تا دوره شاهان نخست ابدالی، نام مناطق شمالی افغانستان به مدت حدود ۱۵۰ سال به نام خراسان و مناطق جنوبی آن به نام سیستان بوده است. «خراسان» به معنای برآمدگاه خورشید و سیستان به معنای سرزمین رادمردان است. خراسان در اصل «خوراسان» بوده که بر اثر تطور زمان به خراسان تبدیل شده است. خوراسان مرکب

۲۵. فوفلزائی، عزیزالدین وکیلی؛ تیمورشاه درانی، جلد اول، ص ۵۴، نشرکرده تاریخ تولنه (انجمن تاریخ) نمبر ۸۷، طبع دوم، ۱۳۴۶.

از «خور» به معنای «خورشید» و «آسان» به معنای جای است. یاقوت حموی جغرافیادان بزرگ اسلامی می‌نویسد: «خریبه فارسی دری، نام خورشید و آسان به معنای اصل و جای شی است». به کاربرد نام خراسان از دوران ساسانیان مرسوم شد. در لغت‌نامه «دهخدا» آمده است که واژه خراسان یک واژه پهلوی است که در متون قدیمی به معنای مشرق (خاور) در مقابل مغرب (باختر) به کار رفته است.

در همه منابع، دوره‌های حکومت اعراب مسلمان و آل سام و شنسب غوری (قرون نخست هجری)، طاهریان فوشنگی هروی (اوایل قرن سوم)، صفاریان سیستانی (قرن سوم)، سامانیان بلخی (قرن سوم و چهارم)، غزنویان (قرن چهارم و پنجم)، سلجوقیان خُرد و بزرگ (قرن پنجم و ششم)، خوارزمشاهیان (قرن ششم و هفتم)، چنگیز (قرن هفتم)، ایلخانیان مغول (قرن هفتم و هشتم)، غوریان خرد و بزرگ یعنی آل کرت و سلاطین غوری (قرن ششم تا نهم)، تیموریان (قرن هشتم تا دهم)، شیبانیان (قرن دهم تا یازدهم) و در دوره بابریان و صفویان و نادرشاه افشار (قرن دهم تا سیزدهم)، از سرزمین کنونی به نام «خراسان» و «سیستان» یاد شده است.

عبدالحی حبیبی می‌گوید: «نام بخش اعظم سرزمین افغانستان غربی و شمالی تا تخارستان و مجاری هلمند (هیرمند) و کابل در قرن هفتم میلادی "خراسان" بود و چنین به نظر می‌رسد که این نام در عهد ساسانیان از قرن پنجم میلادی به بعد شهرت یافته است.»

مرحوم غبار می‌نویسد: در کتاب‌ها، نظم‌ها و نثرهای خطی که تا عهد امیر عبدالرحمان خان در مناطق مختلف افغانستان نوشته شده‌اند، از طرف خطاط و نسخ کتب مذکور در خاتمه کتاب واژه «خراسان» به جای «افغانستان» ذکر شده است.

خراسان و سیستان تاریخی در سال ۱۸۳۸ میلادی در زمان شاه شجاع ابدالی توسط لارڈ اکلند، حاکم انگلیسی شبه قاره هند، به افغانستان تغییر داده شد و مرزهایش در زمان امیر عبدالرحمان تثبیت شد و در سال ۱۹۱۹ میلادی، در زمان امان‌الله خان به عنوان نام رسمی کشور در مجامع سیاسی جهانی پذیرفته شد.^{۲۶}

بیست و ششم - سید محمد امین عارف در «کتاب از اسکندر مقدونی تا کرسی قندهاری»

... در قرن نوزدهم خراسان به نام افغانستان نام گذاری شد. البته افغانستان امروز به حیث محور اساسی در فرهنگ پُربار آرین ها در مطالعه تاریخ منطقه عمل می کند و فلسفه واژه «افغانستان» متشکل از دو جزو «افغان» و «ستان» است که جزو دوم پیوند به مکان و همچنان قسمّاً افاده کننده کثرت است، نسیان، کودکستان و کوهستان به معنای محل تنها؛ اما درباره جزو اول آن یعنی واژه «افغان» تحقیقات بسیار صورت گرفته و نظریه های مختلفی ارایه شده است، که کلمه افغان ریشه بسیار قدیمی داشته و به اساس بعضی دلایل سابقه آن به سده سوم میلادی می رسد و بنابر قول دیگری در زمان حضرت سلیمان^(ع) شخصی به نام «افغان» به حیث سرکاری گر بنای مسجد اقصی وظیفه داشته که بعداً اولاده او این نام را برای شان انتخاب کردند و با اینکه واژه «افغان» به قیس افغان که به حجاز رفته اسلام را قبول کرد و معروف به عبدالرشید گردید است برمی گردد و عده ای ریشه این زبان را از پشتون دانسته، بلکه آن را از زبان های دیگر آرینی می دانند؛ اما به ملاحظه ی تاریخ معلوم می گردد که این واژه دارای سابقه ی تاریخی حدود ۱۷۰۰؛ زیرا کتیبه که از معبد زردشت در نقش رستم شیراز به دست آمده در بند دوم آن نام شهر پشاور به حیث سرحد نهایی شاهان کوشانی و در قسمت ششم آن از جمله

۲۶. سعادت، عوض علی؛ تاریخ تحولات سیاسی افغانستان معاصر، صص ۳۲ تا ۳۳، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶.

پادشاه شاهپورنام (وبعدہ فرن ابگان رزمہ ود) تذکر رفته است؛ و از متن انگلیسی «سپرنگلنگ» به دری ترجمه شده است و این نام یکی از سالاران جنگ است؛ همچنان سپرنگ مذکور واژه «آپه‌گان» را به نام افغان کنونی ارتباط داده علاوه می‌کند؛ که با نام شاهپور سوم پادشاه ساسانی تخلص به نام و صفتی آپه‌گان ذکر شده است؛ که به قول حبیبی این کلمه شاید به‌حیث صفت دلاوری و نجابت یا ریشه قومی آورده شده باشد^{۲۷}.

بیست و هفتم- عبدالاحمد جاوید در مقالات جاوید «پژوهش‌های تاریخی» ... بابر در بابرنامه در چند جا واژه «افغانستان» را به کار برده است از آن جمله: ولایت کابل از اقلیم چهارم است در میان معموره واقع شده شرقی آن «لمغانان» و «پرشاوره» و «کاشغر» و بعضی از ولایت «هند» است؛ غربی او کوهستان‌ها است که «کرنود» و «غور» در آن کوهستان است؛ شمالی او ولایت «قندوز» و «اندراپ» است کوه هندوکش در میان است؛ جنوبی آن «فرمل» و «نغز» و «بنو» و «افغانستان» است.

مختصر ولایتی است طولانی افتاده طول او از مشرق به طرف مغرب است اطراف و جوانب آن تمام کوه است. الفنستن جنرال معروف انگلیس که در سال ۱۸۱۵ میلادی کتاب معروف «سلطنت کابل» خود را نوشته، برای نخستین بار لفظ «افغانستان» را به کار می‌برد؛ اطلاق این کلمه را در مورد این سرزمین نسبت به کلمه «خراسان» رجحان می‌دهد.

۲۷. عارف، سید محمد امین؛ از اسکندر مقدونی تا کرزی قندهاری، صص ۱۸ تا ۱۹، انتشارات واژه، ۱۳۹۴.

در مکاتبات و معاهدات رسمی با دول خارج ظاهراً نخستین بار از طرف لارد اکلند وایسرای هندوستان در پاسخ‌نامه خودش به‌عنوان شاه شجاع مورخ الاول ۱۲۰۴ ه‍.ق. به کار رفته است.^{۲۸}

بیست و هشتم - محمد حسن نامی در کتاب «جغرافیای کشور افغانستان»

... نام افغانستان هرچند در فاصله‌ی بیش از دو قرن به این کشور داده شده، اما پیشینه‌ی تاریخی این سرزمین و ساکنان آن به هزاران سال پیش برمی‌گردد. در روزگاران گذشته، کشور افغانستان کنونی، بخش عمده‌ای از سرزمین بزرگی بود که آن را «آریانا» یا «ایریانا» و یا «آریا» و «ایریا» می‌خواندند. این نام از هزار سال قبل از میلاد تا قرن پنجم میلادی به افغانستان امروز و بخش‌هایی از ایران کنونی - مناطقی در آسیای میانه و بخش‌هایی در شمال و غرب پاکستان اطلاق می‌گردید. «استرابون» جغرافیه‌دان معروف عهد قدیم یونان، که اندکی بعد از سقوط دولت یونانی باختر می‌زیست، از محدوده جغرافیای افغانستان امروزی با نام «آریانا» یاد کرد و «باختر» و «بلخ» و «سند» را هم جزوی از آریانا به‌شمار آورده است. همچنین واژه دیگری که به‌عنوان نام قدیم افغانستان استفاده می‌شود «خراسان» است که نام بخشی از «ایران تاریخی» است؛ «خراسان بزرگ» به بخش شرقی ایران تاریخی گفته می‌شده است. بعد از نفوذ و گسترش اسلام از شبه‌جزیره عربستان به‌سوی مشرق، سرزمینی که تا آن دوران آریانا خوانده می‌شد، نامش را به خراسان به‌معنی مشرق طلوع‌گاه آفتاب تغییر داد و این نام به گونه‌ی رسمی به خراسان تغییر یافت و به‌همین نام مشهور گردید و این نام تا ۱۵۰ سال پیش بر کشور افغانستان اطلاق می‌شد؛ اما واژه افغانستان در طول صد سال اخیر شکل گرفته است؛ این واژه از

۲۸. جاوید، عبدالاحمد؛ مقالات جاوید (پژوهش‌های تاریخی)، ۸۳ تا ۸۴، جلد اول، گردآورنده: جاوید، اخشید؛ انتشارات سعید ۱۳۹۰.

نظر لغوی یک نام مرکب فارسی و متشکل از «افغان» و «ستان» است که «سرزمین افغان‌ها» می‌دهد.

این واژه اصولاً تنها به مناطقی اشاره دارد که برخی عشایر و قبایل پشتون که یکی از اقوام کهن آریایی و قدیمی خراسان زمین بودند و در نواحی قندهار و مناطق اطراف آن تا رود سند زندگی می‌کردند، اطلاق می‌شد؛ اما بعدها و به‌خصوص پس از فروپاشی و تجزیه کشور وسیع خراسان یا همان آریانای کهن و در دوره سلطنت ابدالی، کلمه افغان، نخست از قبیله خاص پشتون به قبایل مختلف قوم پشتون و سپس به اقوام مختلف ساکن در محدوده کشور نهاد شد. روی هم رفته، می‌توان گفت نام افغانستان پس از پادشاهی احمدشاه ابدالی و نه در دوران پادشاهی او به تدریج جانشین اسم «خراسان» شد؛ هرچند احمدشاه ابدالی، بنیان‌گذار دولت معاصر افغانستان نیز خود را پادشاه خراسان می‌خواند. درحالی که برخی به اشتباه فکر می‌کنند نام افغانستان به‌گونه رسمی از سوی او برگزیده شده است. جانشینان او تا شاه‌شجاع نیز خود را پادشاه خراسان می‌خواندند.

در مجموع می‌توان گفت که این تغییر نام کشور، از «خراسان» به «افغانستان» در یک مراسم رسمی دولتی یا در یک گردهم‌آیی و مجلس بزرگ مردم، لویه جرگه و چیز دیگر و یا در یک همه‌پرسی و نظرخواهی عمومی و یا فراندوم، عملی نگردید. این واژه افغانستان نخستین بار در زمان شاه‌شجاع و پس از نیمه قرن ۱۹ توسط انگلیس‌ها در برخی معاهده‌ها استفاده شد. اما اولین بار در مکاتبات و معاهدات رسمی با دولت‌های خارجی، واژه افغانستان را لارڈ اکلند انگلیسی به کار برد. به لحاظ معنی، «افغان» در لغت به معنای «ناله، فریاد و فغان» است، اما در حقیقت معرب واژه «اوغان» است که به اقوام پشتون گفته می‌شود^{۲۹}.

۲۹. نامی، محمد حسن؛ جغرافیای کشور افغانستان، صص ۷ تا ۹، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۷.

بیست و نهم- سید سلطان‌شاه همام در کتاب «سخن اندر شرح دردهای خراسانیان»

... معمول ساختن و رسمی نمودن نام یک قطعه خاص خیلی محدود نام افغانستان به جای یک ناحیت خیلی بزرگ و نامی، که خلاف توقعات و آرزوی اکثریت مردم ما می‌باشد. و اهمیت نام خراسان بزرگ در این است که هیچ گونه اثری تبعیضی ندارد و همه اقوام به راحت آن را کشور و سرزمین خود می‌دانند.^{۳۰}

سی‌ام- سید محمد علی جاوید در کتاب «افغانستان کنونی در شاهنامه فردوسی»

... اگر پرسیده شود که پیش از نام افغانستان، نام و تاریخ این کشور چه بوده؟ آیا این کشور چون بوته، در یکی از دو سده اخیر از زمین روییده و یا از پشت ابرها فرو افتاده که هیچ گذشته و تاریخ ندارد؟ حوادث تاریخی این سرزمین، که تحت عنوان «افغانستان» کم و بیش بعد از امضای «موافقت‌نامه قندهار» توسط شاه‌شجاع و مکناتن نمایند هند انگلیسی در سال ۱۸۳۸ میلادی به عنوان یک کشور ذکر گردیده، به کم‌تر از دو قرن می‌رسد. پس تاریخ گذشته آن چه بوده است؟ و ما می‌دانیم که پیش از آن تنها مناطق افغان (پشتون) نشین، در دوسوی دامنه کوه‌های «سلیمان» (کوه‌های حایل بین پاکستان و افغانستان) که گاهی به نام «افغانستان» یاد می‌گردید نه برای تمام سرزمینی که اینک افغانستان نامیده می‌شود و این نام در همان مناطق، در تاریخ‌نامه هرات، تالیف سیفی هروی متوفای بعد از سال ۷۲۱ هجری قمری چندین بار ذکر شده و تقریباً به همان مناطق دامنه‌های کوه‌های سلیمان استعمال گردیده است.

۳۰. همام، سید سلطان‌شاه؛ سخن اندر شرح دردهای خراسانیان، ص ۶، چاپ اول (به شکل رساله)، انتشارات درج نشده، ۱۳۷۰.

حقیقت غیرقابل انکار آن است که نویسندگان تواریخ کهن تا دو قرن پیش هرچه تحت نام ایران یا خراسان نوشته بودند، به حساب پارس قدیم یا ایران کنونی قید شد. زیرا هر دو نام را زمامداران فارس یا ایران کنونی صاحب شدند. لهذا سردمداران کشور که نام ایران و نام خراسان را خوش نداشتند، آن هر دو نام تاریخی را به حکومت رضاشاه بخشیدند و افغانستان بدون نام و پیشینه‌ی تاریخی و تمدنی باقی ماند. پس آن‌ها به این فکر افتادند که باید یک اسم دیگر برای جغرافیای افغانستان پیدا کنند، تا مردم کشور نگویند: که مگر کشوری به نام «افغانستان» هیچ گذشته‌ی تاریخی ندارد؟ لهذا افغان‌ها به تلاش افتادند تا برای سرزمین‌شان نام دست‌وپا کنند که دارای پیشینه‌ی تاریخی و مدنیت باشد و افتخارات آن را مربوط به ملت افغانستان بسازند. آن‌ها از تاریخ منطقه نتوانستند نامی جدید بیابند؛ پس به سراغ آثار نویسندگان یونان باستان شتافتند، تا نام دیگری غیر از ایران بیابند و آن را نام قدیم این سرزمین بدانند. سرانجام در سال ۱۳۲۰ هجری خورشیدی یعنی ۶ سال بعد از این که رضاشاه نام «ایران» را روی «پارس» گذاشت، در کتاب «استرابون» متولد سال ۶۴ پیش از میلاد، به واژه «آریانا» رسیدند و به آن محکم چسبیده یا قاطعیت نوشتند که نام سرزمین افغانستان در گذشته‌های دور، «آریانا» بوده و همین آریانا افتخارات بزرگ و گذشته درخشان دارد. اما ننوشتند که در کدام کتاب، تاریخ و تمدن و افتخاراتی تحت نام آریانا نوشته شده است. زیرا هرچه در کتب تاریخی منطقه و شاهنامه‌ها به نشتار آمده، زیرا عنوان «پارس»، «فارس»، «ایران» و «خراسان» بوده است.

احمدعلی کهزاد برای نخستین بار مفهوم آریانا و ایران را جدای از یکدیگر به بررسی گرفت و گویا طبق دستور دستگاه حاکمه، به تاریخ‌سازی و جعل تاریخ دست یازید که اینک پارس قدیم و بخشی از خراسان کهن به نام ایران و قسمت‌های عظیمی از ایران باستان و خراسان بزرگ، به نام افغانستان یاد می‌شود. پس نخستین کسی که از نویسندگان افغانی به کلمه آریانا پرداخت و به جعل تاریخ

پرداخت و به اصطلاح به گونه علمی، تحقیقی و پژوهشی آن را به کاوش و بررسی گرفت و نام کهن افغانستان را آریانا نامید، احمدعلی کهزاد مورخ باستان‌شناس افغانی و رییس انجمن تاریخ افغانستان بود که در سال ۱۳۲۰ خورشیدی رساله‌ای تحت نام «آریانا» منتشر کرد و پس از وی، دیگر نویسندگان افغانی از او پیروی کرده همان‌طور نوشتند.^{۳۱}

سی و یکم - صاحب‌نظر مرادی در کتاب «آریانا و آریان»

... یکی دیگر از روش‌های هویت‌براندازی گروه‌های متعصب در داخل کشور تجهیز نمودن چهره‌ها و گروه‌های تمامیت‌خواه پس از نام‌گذاری و تشکیل دولت افغانستان در سال ۱۸۳۸ میلادی توسط مثلث استعماری چون: لارد اکلند وایسرای بریتانیا در هند، رنجیت‌سنگه پادشاه هندی بریتانوی پنجاب، شاه‌شجاع پادشاه فراری افغانستان و به اربکه‌نشینی امیر عبدالرحمان خان بر خاکدان خراسان بود که با برنامه‌های زنجیری در جهت هویت‌براندازی تاریخی و فرهنگی مردم بومی متوسل شده‌اند. نام‌گذاری جغرافیایی که با فدا نمودن تاریخ دیرین سال یک سرزمین پرافتخار، بایست شاه‌شجاع که در مزدوری و وطن‌فروشی به سمبول نامردان تاریخ مبدل شده است، بر آن حکمرانی نماید. این توافقات در ماه اگست ۱۸۳۸ میلادی در لاهور به امضا رسید.

دکتر جلال الدین صدیقی، میر محمد صدیق فرهنگ و پروفیسور محمدنظیف شهرانی با استناد بر یادداشت‌های جنرال الفنتون انگلیسی این عقیده را به‌میان گذاشته‌اند که کهن‌ترین اشاره شناخته‌شده به نام افغانستان به‌عنوان یک واحد سیاسی، در قراردادی دیده می‌شود که در سال ۱۸۰۱ م میان دولت‌های بریتانیه و قاجار ایران به امضا رسیده است. این پیمان در برابر تهدیدهای نظامی فرانسه علیه

۳۱. جاوید، سیدعلی جاوید؛ افغانستان کنونی در شاهنامه فردوسی، صص ۶۱۹ تا ۶۲۱، انتشارات واژه، ۱۳۹۴.

منطقه از یک سو و حمله پادشاه پشتون تبار «درانی» کابل، علیه هند بریتانیایی از سوی دیگر شکل گرفته بود. در این رابطه میرغلام محمدغبار می نویسد: «در همین قرن نهم بود که در نامه جوایبه لارد اکلدن وایسرای هندوستان، مورخ ۱۶ اگست ۱۸۳۸م به عنوان شاه شجاع الملک پادشاه فراری و غیرقانونی افغانستان (بعد از عهدنامه سه جانبه لاهور بین شاه شجاع مخلوع و رنجیت سنگه پادشاه پنجاب و دولت هند انگلیسی) برای بار اول نام افغانستان در عوض اسم خراسان ذکر گردید. بدین ترتیب اخلاص گزین را به خوشی و رغبت مالا کلام این منظور است که در میان صاحبان (انگلیسی ها) و مردم ولایت افغانستان چه از سپاه و چه از رعیت، بدون مرضی و صلاح انخلاصه خاندان عزّ و علی، امری به وقوع نیاید.» این جمله در جوایبه ماده سوم پیشنهاد دوگانه شاه شجاع نوشته شده بود. درحالی که شاه شجاع در مقدمه کتاب واقعیات خود در عوض افغانستان همان نام تاریخی و عمومی خراسان را ذکر کرده است. متعاقباً انگلیس ها که در زیرنقاب شاه شجاع به قندهار مسلط شدند، معاهده دیگری در ۷ می ۱۸۳۹ میلادی به شاه شجاع تحمیل کردند که در دو ماده آن اسم «افغانستان» به جای نام «خراسان» مذکور گردید. ماده سوم آن چنین می گوید: «شاه محتشم الیه (شاه شجاع) گاهی احدی را از قوم و اهل فرنگ (انگلیس) در زمره نوکران منتظم و منسلک نخواهند کرد و کسی را از اهل فرنگ اجازت استقامت به ملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار اعطا نخواهند فرمود. هکذا در ماده چهارم، از این تاریخ به بعد نام رسمی کشور افغانستان قرار گرفت.»

همین موضوع را در یادداشت های محمدطاهر بدخشی چنین می خوانیم «ترکیب اسم مکان «افغانستان» به صورت رسمی فقط در قرارداد سه جانبه شاه شجاع (پادشاه غیرقانونی افغانستان) و سیکه ها و انگلیس در سال ۱۸۳۸ میلادی مکتوباً به دست رسیده است. این که می گویند این نام بعد از به پادشاهی رسیدن احمدشاه ابدالی به خراسان سابق که آن را به دست آورده بود، اطلاق گردیده است،

سند مکتوبی (قلمی یا چاپی) در دست نیست؛ برعکس در اکثر فرامینی که به زبان فارسی نوشته شده و یا کتب و یادداشت‌های آن دوره باز هم نام خراسان دیده می‌شود در پهلوی آن فقط در حصه دولت چیز جدیدی که به میان آمده اصطلاح «دولت افغانیه» یا «سلطنت افغانیه» و چنین چیزها در فرامین و کتاب‌های آن عهد آمده است نه کلمه ترکیبی اسم مکان افغانستان حتا نام خراسان در آثار دوره تیمورشاه و زمان شاه آمده است.

تاریخ احمدشاهی نوشته منشی محمود الحسینی نیز بر مصداق همین باورها می‌نویسد که، احمدشاه و سلاطین بعدی (امیردوست محمدخان، شیرعلی خان و امیرمحمد افضل خان) در فرامین دولتی خود را سلطان خراسان معرفی می‌کرده‌اند. این گفته از مصرع شعری که در مهر امیرمحمد افضل خان حک گردیده است، به‌خوبی روشن می‌گردد:

قشون مشرق و مغرب به هم موصل شد

امیر ملک خراسان محمد افضل شد

در سال ۱۸۳۹ میلادی رنجیت سنگه وفات نمود و انگلیس‌ها تا سال ۱۸۴۹ میلادی میراث‌دار قلمرو او گردیدند و متکی بر قرارداد سه‌جانبه و این که این مناطق را از رنجیت سنگه گرفته‌اند هیچ‌گونه ادعایی را در زمینه قبول نکردند.

با تذکراتی که در زمینه تغییر نام کشور از «خراسان» به «افغانستان» صورت گرفت نگارش گران امور تاریخ در تدوین تاریخ افغانستان از کرونولوژی تاریخ که به‌جیت چارچوب عمده نگارش تاریخ مطرح می‌باشد، به‌صورت قطع چشم پوشیدند. اکثر فعالین انجمن تاریخ با عدول از این قانونمندی تاریخ‌نویسی، احوال‌نامه‌های گذشته این سرزمین را پیش روی خود گذاشتند و در هر جایی که نام «آریانا»، «ایران» یا «خراسان» را یافتند آن را حذف و به جای آن نام افغانستان را نوشتند. این روش غیرعلمی با تأسف تاریخ ما را دچار سردرگمی‌ها و بدفهمی‌های هول‌انگیزی از مسئله هویت و فرهنگ گردانیده است، زیرا کرونولوژی تاریخی در باب نام کشور

افغانستان پیش از سال ۱۸۳۸ میلادی واقف نیست و با این نام حوادثی را بیاد ندارد و عرضه نمودن این نام در حافظه گنگ زمان‌ها پیش از تولد آن به صورت طبیعی، تاریخ کشور را متضاد و بی موازنه ساخته و زخم‌های ناشناخته‌ای را در برابر آنان می‌گذارد که از افغانستان چند هزار سال پیش سخن می‌گویند تا چیزهایی را تحت همین سرخطها می‌خوانند درباره قلب هویت شخصیت‌های علمی این سرزمین مدعیان و غرض‌ورزان در نبود مدافع فرهنگ کشور بی کار نشستند و بلااستثنا شخصیت‌هایی چون ابن سینای بلخی، ابوریحان بیرونی، مولانای بلخی و دیگران را زمانی عرب و وقتی ترک نامیده‌اند.^{۳۲}

سی و دوم- عبدالعزیز منیب در کتاب «تاریخ معاصر افغانستان»

... اسم افغانستان یک اسم تازه و جوان بوده و مانند کلمه افغان سیر داشته است؛ به این معنی که نخست این اسم به یک منطقه محدود (کوه‌های سلیمان) اطلاق می‌گردید، آنگاه قبایل پشتون را دربر گرفت تا آن که جانشین اسم خراسان گردید. برای اولین بار کلمه افغانستان در کتاب سیفی اوایل قرن هفتم هجری ذکر شده است. جنرال الفستین در کتاب خود به نام «سلطنت کابل» در ۱۸۱۵ میلادی برای اولین بار لفظ «افغانستان» را به کار برده است و آن را بر نام سرزمین خراسان رجحان می‌دهد و جانشین کلمه خراسان می‌سازد. در مکاتبات و معاهدات رسمی با دول خارجی ظاهراً نخستین بار کلمه افغانستان از طرف لارڈ اکلند وایسرای هندوستان در پاسخ‌نامه خودش به عنوان شاه‌شجاع ۱۸۳۸ میلادی به کار رفته است.^{۳۳}

۳۲. مرادی، صاحب‌نظر؛ آریانا و آریایان، صص ۳۴۱ تا ۳۴۸، انتشارات سعید، ۱۳۸۹.

۳۳. منیب، عبدالعزیز؛ تاریخ معاصر افغانستان، ص ۱۲، انتشارات محمدی، چاپ دوم، ۱۳۹۳.

سی و سوم- عزیزالدین وکیلی فوفلزایی در کتاب «تاریخ زمان‌شاه»

تبدیل نام هند، سند، توران و خراسان به دولت افاغنه افغانستان!

... حدود تمامیت خاک خراسان همان است که وقایع عسکری و سیاسی و تقسیمات حکومت اعلی افغانستان در عصر زمان شاه معلوم می‌کند یعنی شرح وقایع و گزارش و اسما حکام محلی و نام‌های حکام تحت اداره زمان شاه جغرافیای مملکت ما را از شرق و غرب افغانستان ترسیم و تمديد می‌دارد.

تبدیل نام‌های فوق با افغانستان از عهد سلطنت احمدشاه غازی در نظر گرفته شد، اما تا وفات تیمورشاه ۱۲۰۷ هجری قمری بازهم اشتها داشت و چون تمامیت خاک خراسان با افغانستان تعلق گرفت به‌همان افتخار به تبدیل نام خراسان عطف توجه به‌عمل نیامد و هکذا با اسما سایر نقاط افغانستان نیز آن قدر جدیت به‌عمل نیامد تا به‌طور عام به یک عنوان واحد مربوط سازند، زیرا افتخار هفت کشور و هفت دارالسلطنه بسیار وقت و رد زبان اولیا اقتدار بود.

در دوره سلطنت زمان‌شاه ۱۲۰۷ - ۱۲۱۶ هجری قمری با آنکه هفت کشور و هفت دارالسلطنه عنوان عمومی داشت ولی به لحاظ ترقی نام افغان و افغانیت زده شده. اما در اول نام افغانستان به دولت افاغنه اشتها گرفت و باعث این که در وقت حکومت هوتکی تا انقراض سلطنت اعلی حضرت شاه حسین ۱۱۵۱ هجری قمری قوم غلزایی در قندهار و قوم ابدالی تا انقراض دوره حکومت سردارالله یارخان در هرات و فراه حکومت‌های جداگانه‌ای داشتند در وقت احمدشاه غازی که هر دو حکومت تحت نظام واحد آمد و تمام قبایل افغان متوطنان قندهار، بلوچستان، کابل، پشاور، کشمیر، پنجاب، سرهند، کوهات، سوات، بنیر، کویت و ده‌ها نقاط و قبایلی مانند روهیله یوسف‌زایی، برکی، ترکلانی، کوهاتی، بنگش، مهمند، وزیری، ساغری، ختک، سلیمان خیل ارکزایی و ده‌های دیگر باشندگان از اجزا و اتباع امپراتوری افغانستان شناخته شدند. در این وقت افغانستان به چند نام‌های

خراسان، هند، سند، ترکستان، توران، کابلستان، زابلستان، بلوچستان و مکران یاد می‌شدند؛ چنانچه تا اواخر سلطنت تیمورشاه غازی ادامه داشت مثلاً میرزا عشرت در متن نکاح نامه‌ای که اعلیٰ حضرت تیمورشاه در سال ۱۲۰۱ هجری قمری با نواب خدیجه سلطان صبیبه سردار عباس قلی خان بیات والی نیشاپور عقد مناکحت بر بسته است گوید :

شد ممالک هند و بلاد ترکستان

خدیو داور سند و قلمرو توران

جهان مطاع شهنشاه ظل سبحان

سلاله شرف دودمان درانی

بعدل و جاه نوشیروان و اسکندر

به تیغ ثانی تیمور شاه نیک اختر

در دوره زمان شاه نخست به دولت افاغنه (دولت افغانها) به رسمیت کامل شناخته شد و چون قبایل درانی، غلزاری به طور عام از جلوس احمدشاه ۱۱۶۰ هجری قمری حکومت واحد از خود تشکیل داده بودند به جای افغانستان به صورت علامت جمع (افاغنه) محسوب کردند. ولی در عصر زمان شاه به اعتبار چند اثر خطی و تاریخی خصوصاً نامه‌هایی که بین سران مملکتین افغان و ایران مکاتبه شده است و هکذا نامه‌های سیاسی کاپیتان ملکم راجع به سیاست افغانستان همه جا «دولت افاغنه» نگاشته است و اخیراً از باعث عروج و قدرت طوایف افغان که اصلاح باشندگان همین کشور عزیز اند نام افغانستان اشتهار گرفت، خصوصاً در متن اوراق فواصل نامه افغانستان که از طرف نواب مظفرخان رکن الدوله والی ملتان ترتیب یافته و فعلاً در دست نگارنده موجود است در آن لفظ افغانستان به طور واضح به میان آمده است، اما در اقوال شعرا و مدیحه‌سرایان دربار سلطانی نظر به شهرت‌های مقامات تاریخی افغانستان که از پیش در خلال صحایف تاریخ جا داشته‌اند از طریق مباهات یاد کرده‌اند مثلاً:

سپهر مرتبه شاه زمان کزو بزمان شد
بسیط روی زمین از بساط عدل شتان
به خلق و مشرب و تدبیر او زمانه ندیده
کسی به کشور هند و بلاد روم خراسان

در متن معاهده‌ای که اعلیٰ حضرت شاه‌شجاع الملک درانی با الفنستون سفیر دولت بریتانیا در "دارالمرز" پشاور (بر ضد سیاست ایرانیان با دولت فرانسه) به امضا رسانیده است، در آن نام افغانستان به وضاحت نگاشته شد و از فکر عالی زمان‌شاه غازی برادر خود تایید کرده است.^{۳۴}

سی و چهارم - غلام محمد محمدی در کتاب «دولت امیر حبیب‌الله "خادم دین رسول‌الله" در برابر سه تجاوز خارجی (دولت پهلوی، اتحاد شوروی و انگلستان)»

... انگلیس‌ها بعد از امضای معاهده‌ی ننگین سه‌جانبه‌ی لاهور در سال ۱۸۳۸ میلادی میان شاه‌شجاع نواسه و میراث‌دار احمدشاه ابدالی و رنجیت‌سنگه حاکم مقتدر پنجاب و نماینده‌ی باصلاحیت انگلیس نام پرافتخار «خراسان» را به «افغانستان» تبدیل و این خطه‌ی پُرافتخار آسیا را از نام و افتخارات تاریخی و تمدنی آن تهی کردند.^{۳۵}

سی و پنجم - محمد تقی زاهدی در کتاب «حکومت فدرالی و اصلاحات در افغانستان»

... از تاریخ محمودالحسینی مورخ دربار احمدشاه و مدارک دیگر، این نکته فهمیده می‌شود که احمدشاه ابدالی موسس کشوری به نام «افغانستان» نبوده است حتا نام

۳۴. فوفلزایی، عزیزالدین وکیلی؛ تاریخ شاه زمان، صص ۳۹۱ تا ۳۹۲، نشرات انجمن تاریخ افغانستان، نمبر ۵۴، مطبعه دولتی دارالسلطنه کابل ۱۳۳۷.

۳۵. محمدی، غلام محمد؛ دولت امیر حبیب‌الله «خادم دین رسول‌الله» در برابر سه تجاوز خارجی، ص ۳، انتشارات سعید، ۱۳۹۷.

«افغان» یا «افغانستان» در کتاب محمودالحسینی برای یک بار هم ذکر نگردیده است. امپراتوری وسیعی را که احمدشاه تشکیل داد به نام خراسان و یا حکومت درانی یا حکومت احمدشاهی یاد می‌شده است؛ درحالی که در زمان حکومت‌های آل یحیی کتاب‌های تاریخ که در مکاتب رسمی تدریس می‌شد، احمدشاه ابدالی را «احمدشاه بابا» مؤسس کشور افغانستان یاد می‌کرد و این ادعا هیچ پشتوانه تاریخی ندارد. زیرا یکی از وضاحت‌های تاریخ چند سده اخیر جهان این است که استعمار انگلیس و یا جهان سرمایه‌داری برای از بین بردن عظمت تاریخی، افتخارات تاریخی، غنای فرهنگی و اعتقادی ملت‌های دیگر در تلاش بوده‌اند و با هوشیاری و زرنگی خاص که دست آن‌ها رو نگردد، ملت‌های بزرگ و فرهنگ‌های غنی را پارچه پارچه نمودند، تا از آن‌ها ملت‌های کوچک و مردم محتاج و گدا بسازند.

جایگزین کردن نام افغانستان به جای «خراسان بزرگ» نیز از همین دسایس استعمار انگلیس بود که توسط عبدالرحمان خان برای تضعیف ملت و ایجاد فتنه در میان مردم شریف خراسان پیاده گردید. ضرورت سیستم جمهوری فدرالی برای افغانستان و حتا تغییر نام افغانستان به خراسان، پیش از پنجاه سال بل در حلقه‌های سیاسی علامه شهید سید اسماعیل بلخی مطرح می‌شد که در اشعار بلخی نیز منعکس گردیده است.^{۳۶}

۳۶. زاهدی، محمد تقی؛ حکومت فدرال و اصلاحات در افغانستان (با نگاهی به حکومت فدرال استرالیا)، ص ۳۶ تا ۳۷ و ۸۹، چاپخانه نینوا ۱۳۹۰.

سی و ششم- سید امید میرعظیمی در کتاب «افغانستان مجلس و سیاست خارجی»

... در سال ۱۱۲۶ هجری خورشیدی احمدشاه درانی که از سرداران نادرشاه افشار بود، پس از مرگ او بر ناحیه شرقی فلات ایران (خراسان) مسلط شد و خود را امیر خراسان خواند.^{۳۷}

سی و هفتم- مارینا حمیدزاده، زینب رفیعی و صارمه افضل‌ی در دستنامه آموزشی دولت و مسوولیت‌های آن

... تشکیل دولت افغانستان جدید همزمان با نفوذ استعمار انگلیس در هند بود. اولین کسی که این نام را بر کاربرد لارد ال‌کند فرمانروای انگلیسی هند بود^{۳۸}.

سی و هشتم- هوشنگ طالع در کتاب تاریخ تجزیه ایران «دفتر پنجم» تجزیه سرزمین‌های خاوری (افغانستان، بلوچستان، سیستان، خوارزم و فرارود)

... سرزمین‌های خاوری فلات ایران که امروزه، به نام کشور افغانستان و جمهوری‌های آسیای میانه و... نامیده می‌شوند، همیشه بخشی از خراسان بزرگ بوده‌اند.

نام افغانستان بر پاره‌ای از سرزمین‌های خراسان بزرگ، نام نوی است. در این زمینه، میرغلام محمدغبار که با بافتن ریسمان و آسمان و یا آسمان و ریسمان، کوشش نافرjامی برای تاریخ‌سازی به کار بسته است، می‌نویسد:

۳۷. میرعظیمی، سید امید؛ افغانستان: مجلس و سیاست خارجی، ص ۱۶، انتشارات خانه تاریخ و تصویر ابریشمی ۱۳۹۰.

۳۸. جعی از نویسندگان، دستنامه آموزشی دولت و مسوولیت‌های آن، ص ۱۳، انتشارات مجتمع جامعه مدنی افغانستان (مجما) ۱۳۹۱.

«نام افغان تا قرن چهارم میلادی از طرف نویسندگانی چون الفی و فرشته وابن بطوطه، در مورد قبیله یا قبایلی از پشتو زبانان ذکر می‌گردید...»
همچنین عبدالرزاق در کتاب مطلع السعدین، می‌نویسد:
«ذکر توجه صاحب قرآن «امیر تیمور گورکان» به سیستان و قندهار و افغانستان...»

بدین سال، روشن می‌گردد که تا زمان امیر تیمور گورکان، قندهار، جدا از منطقه‌ای بوده که به نام افغانستان نامیده می‌شد و تنها: «تخت سلیمان و نواحی آن، افغانستان نامیده می‌شد.»

نام افغانستان به عنوان یک کشور، نخستین بار از سوی انگلیس‌ها به کار گرفته شد و این امر، سنگ نخست جداسازی این سرزمین از ایران قرار گرفت.
در همین قرن نوزدهم میلادی بود که در نامه جوابیه لاردر اکلند، وایسرای (نایب السلطنه) هندوستان، مورخ ۱۶ اگست ۱۸۳۸ میلادی، به عنوان شاه‌شجاع الملک ... برای بار اول نام «افغانستان» در عوض اسم «خراسان» ذکر گردید.
در حالی که شاه‌شجاع در مقدمه کتاب «واقعیات» خود در عوض افغانستان همان نام تاریخی و عمومی خراسان را ذکر کرده است.
وی در ادامه گفتار می‌افزاید:

«متعاقباً انگلیس‌ها که در زیر نقاب شاه‌شجاع به قندهار مسلط شدند، معاهده در ۷ می ۱۸۳۹ میلادی به شاه‌شجاع تحمیل کردند که در دو ماده آن، اسم افغانستان به جای نام خراسان مذکور گردید... از این تاریخ به بعد، نام رسمی کشور افغانستان قرار گرفت.»

دیگر تاریخ‌سازان نیز نتوانسته‌اند کار بیش تری از پیش ببرند.
واژه «افغان» در اوایل ظهور اسلام، به قبایل چندی از افغانان غور اطلاق می‌شد و در مورد شعبه ابدالی، «پختانه» مستعمل و در قرن ششم هجری در مقابل

قبایل خلیج، اسم افغان به تواتر مذکور گردید تا اسم عمومی «پختانه‌ها» شد و بالاخره در قرن ۱۹ میلادی نام ملی افغانستان قرار گرفت.

پس از جنگ جهانی نخست و فروپاشی امپراتوری روسیه، انگلیس‌ها برپایه خلق کشور افغانستان، در پی کشورسازی در سرزمین‌ها خوارزم و فرارود افتادند.

دولت انگلیس میل داشت در خوارزم و ترکستان و ماورالنهر نیز دولت‌هایی به‌نام ترکمنستان در خوارزم و تاجکستان در بخارا و ازبکستان در سمرقند به‌وجود آید با فرو افتادن حکومت روسیه تزاری، مردم سرخس نیز مانند بسیاری از سرزمین‌های جدا کرده شده از ایران، خواهان پیوستن به میهن شدند. از این‌رو، دولت ایران نیروهایی به سرخس فرستاد و در برابر این گام دولت ایران انگلیس‌ها اخطار کردند که دولت ایران باید سرخس را تخلیه کند و ابداً پیرامون تعرض به حاکمیت همسایه شرقی نگردد، زیرا ما می‌خواهیم در آن‌جا، دولتی به‌نام ترکمنستان ایجاد کنیم.

نیروگرفتن حکومت بلشویکی در روسیه، امکان کشورسازی از انگلیس‌ها را در بخش‌های دیگری از خراسان بزرگ گرفت؛ اما بلشویک‌ها پس از درهم‌کوبیدن پایداری‌های مردمی در سرزمین‌های خوارزم و فرارود، با بهره‌گیری از الگوی انگلیسیان، با تکه‌تکه کردن این سرزمین (سیاست تبر تقسیم)، دست به جمهوری‌سازی زدند.^{۳۹}

سی و نهم - عبدالحمید محتاط در کتاب «تاریخ تحلیلی افغانستان»

... غلام محمد غبار در نوشته‌های تاریخی خویش علامه تساوی بین خراسان و افغانستان امروز گذاشت. زمانی که غبار متوجه اشتباهات خود شد فوراً اثر جداگانه‌یی را به‌نام «خراسان» به‌نشر سپرد. در حقیقت «خراسان» مجموعه مدارک و شواهدی می‌باشد که غبار در حقیقت برای تصحیح اشتباهات خویش گردآوری

۳۹. طالع، هوشنگ؛ تاریخ تجزیه ایران (دفتر پنجم) تجزیه سرزمین‌های خاوری (افغانستان، بلوچستان، خوارزم و فرارود)، صص ۱ تا ۳، انتشارات سمرقند ۱۳۸۸.

نموده است. غبار خودش درباره نوشته‌های خود چنین تبصره می‌کند: «حتا من مجبور بودم که در طی سی و چند سال سایر نوشته‌های خود را نیز ناقص و معیوب عرضه کنم»^{۴۰}.

چهلّم - جریده «افغانستان»، کنگره ملی افغانستان به‌تاریخ ۱۹ قوس ۱۳۸۲ هجری خورشیدی

... نشستی را تحت عنوان «بررسی قانون اساسی جدید و نظام سیاسی آینده افغانستان» در شهر کابل برگزار کرد که در این نشست پروفیسور رهین رییس دانشگاه البیرونی به بیانیه خویش پیرامون قانون اساسی پرداخته، گفت مسوده جدید ترجمه‌یی از قانون دیگر است و به اساس ادبیات بیرونی ترتیب شده. همچنان به مسوده دیگری اشاره کرد که در اروپا توسط صاحب‌نظران ترتیب شده بود و آن مسوده‌یی بود که به‌نام قانون اساسی افغانستان و آریانا کبیر در یک نشریه در «Los Angles» آمریکا به نشر رسید.

وی افزود وقتی که ما می‌گوییم که افغانستان را با این نام نمی‌پذیریم این کدام مشکلی را به‌وجود نمی‌آورد مانند انگلستان که بریتانیا هم نامیده می‌شود و اگر ما نام آریانای کبیر داشته باشیم ایران هم نمی‌تواند به فرهنگ ما تجاوز نماید. در مسوده فعلی سه مشکل وجود دارد:

نخست، نام مملکت؛ دوم زبان‌ها باید به‌طور مساویانه مطرح شود؛ سوم، آزادی مذاهب باید به‌میان آید.

در ماده ۲۰ مسوده قانون اساسی جدید تذکر رفته است که سرود ملی به زبان پشتو باشد، ولی زبان پشتو نمی‌تواند زبان سرود ملی باشد و این ماده هم به‌خاطر جلب توجه مردم این موضوع وارد مسوده شده است.

۴۰. محتاط، عبدالحمید؛ تاریخ تحلیلی افغانستان، ص ۳۲، انتشارات خیام ۱۳۸۹.

در اخیر قطعنامه‌یی از طرف هیأت ریسه تصویب شد که در این جا به دو موردش را اشاره می‌کنیم:

- در همه جا گفته شود «آریانا»ی دیروز و «افغانستان» امروز یا «خراسان» دیروز «افغانستان» امروز؛
- حدود اربعه افغانستان باید تعیین شود.^{۴۱}

چهل و یکم- وحید مژده رییس نشرات دادگاه عالی دولت انتقالی اسلامی افغانستان

... در هنگام نظرخواهی درمورد مسوده قانون اساسی مصوب ۱۴ جدی ۱۳۸۲ ه.خ. چنین ابراز نظر کرده است که در قسمت شناخت مردم افغانستان اغماض به «پتهان» و یا «پشتون» اطلاق شده و مرادف آن تعریف شده است و در عصر امروز نیز اقوام غیرپشتون آن را به «پشتون» اطلاق می‌نمایند. اصطلاحی که می‌تواند عام باشد عبارت از «آرین» یا «آریایی» می‌باشد و بهتر است نام افغانستان هم به «آریانای کبیر» در قانون اساسی شناخته شود.^{۴۲}

چهل دوم- عزیزالدین وکیلی پوپلزایی در کتاب «ابدالیان قندهار قبل از احمدشاه کبیر»

... بابر در «تزک» خود از افغانستان متذکر شده و نیز در کتاب «ماثرالامرا» در ضمن گزارش سال ۱۰۱۶ ه.خ. نام افغانستان یاد شده، اما افغانستان تا آن وقت‌ها فقط مخصوص حوالی و دامنه‌های کوه سلیمان بوده است.

۴۱. جریده افغانستان، ۲۲ قوس ۱۳۸۲، گزارش‌گر: محمد اسماعیل نوید.

۴۲. کمیسیون قانون اساسی، دبیرخانه، بخش علمی و مسلکی، نام رسانه پیام مجاهد، شماره ۳۳، عنوان: «مسوده قانون اساسی از چند دیدگاه»، ۲۶ عقرب ۱۳۸۲.

پوپلزایی در صفحه ۶۲ همین کتاب می افزاید که:

«جمله دولت افاغنه تا عصر سلاطین درانی یعنی تا دوصد سال پیش از امروز نیز گاه گاه مطابق اصطلاح قدیم در بعض ارقام و نامه ها به کار می رفت و بعد به طور عموم اسم قدیم افغانستان جاگزین آن همه نام گردید؛ چنانچه خطی که نواب مظفرخان والی ملتان در تاریخ فوت تیمورشاه و جلوس زمان شاه نوشته از افغانستان، هندوستان، توران و ایران ممالک تحت تسلط افغان یادآور شده و چون جمله «دولت افاغنه» عربی و «افغانستان» ترکیب زبان دری است شاهان و رؤسای افغان مانند سایر عنوان ها و القاب شامخ و شاخص سلطنتی همان جمله عربی را به جهت افاده مرام که باید سلاطین و شایان دولت عثمانی و غیره بدانند به کثرت به کار می بردند که این یک لزوم سیاسی داشت^{۴۳}».

چهل وسوم- حسن فضایی در کتاب «تأثیر نظام های سیاسی و اجتماعی افغانستان بر ادبیات دری»

... افغانستان امروزی هم در تمام طول دوره اسلامی به نام «خراسان» یاد می شده است و واژه «افغانستان» رسماً از سده نهم به این سو، بر این سرزمین اطلاق گردیده است.

عنصری بلخی، ملک الشعراء سلطان محمود غزنوی، سلطان مذکور را که پایتخت اش غزنه و در قسمت شرق فلات ایران واقع بود با عنوان «خدايگان خراسان» و «خسرو مشرق» یاد نموده می گوید:

خدايگان خراسان به دشت پشاور به حمله ای پیراگند جمع آن لشکر

واژه افغانستان به عنوان محل سکونت قبایل افغان برای اولین بار در تاریخ نامه هرات تألیف سیفی هروی در اوایل سده چهاردهم میلادی ذکر گردیده است، اما

۴۳. پوپلزایی، عزیزالدین وکیلی؛ ابدالبان قندهار قبل از احمدشاه کبیر، ص ۲۵، انتشارات ریاست اطلاعات و ارتباط عامه اکادمی علوم، ۱۳۹۶.

این واژه به‌عنوان نام رسمی کشور، بار اول در سال ۱۸۰۱ میلادی در معاهده بین انگلستان و ایران بر دولت درانی اطلاق گردید.^{۴۴}

چهل و چهارم - هادی عبدالغفار شرقی در کتاب «سیر تاریخی خراسان و یادواره‌های سیاسی»

... در دهه چهارم قرن ۱۹ برای اولین بار نام افغانستان به عوض نام خراسان از طرف شاه شجاع مخلوع در جواب نامه اکلند انگلیسی وایسرای هندوستان بعد از عقد معاهده سه‌جانبه‌ی لاهور بین دولت هند بریتانیوی رنجیت‌سنگه‌پادشاه پنجاب و شاه شجاع ذکر شده است. و شاه شجاع در کتاب «واقعات» به‌جای نام افغانستان نام اصلی تاریخی و عمومی خراسان را تذکر داده است.^{۴۵}

چهل و پنجم - نامه احمدشاه ابدالی به سلطان عثمانی

... نامه احمدشاه ابدالی در مجله ماهنامه تاریخی، ادبی و هنری آرپانا به‌نشر رسیده است که در این نامه هیچ از افغانستان نام برده نشده است. در بخشی از این نامه آمده است:

«به دارالقرار قندهار نموده عازم انتظام‌مهام عراق، خراسان و آذربایجان و...»

بعد همین به‌دارالقرار قندهار این‌گونه توضیح داده شده است:

به دارالقرار قندهار در اصطلاح دیوانی امروزی مملکت افغانستان نام شهر و ولایتی است به مرتبه ایالت دوم بعد از ولایت کابل، اما در زمان حیات اعلیٰ حضرت احمدشاه ابدالی به‌حیث کرسی و پایتخت مملکت اتخاذ گردیده بوده؛ تیمورشاه

۴۴. فضائی، حسن، تأثیر نظام‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان بر ادبیات دری، ص ۲۳، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان ۱۳۸۳.

۴۵. شرقی، عبدالغفار؛ سیر تاریخی خراسان و یادواره‌های سیاسی، ص ۱۱۸، انتشارات و مطبعه یوسف، ۱۳۹۴.

پس‌ش به سبب بعضی منافع سیاسی، مرکز سلطنت را از قندهار به کابل انتقال داده و شهر کابل اکنون نیز مرکز پادشاهی و پایتخت مملکت افغانستان می‌باشد. این توضیح که مورد به‌دارالقرار داده شده است جزو نامه نیست. این توضیح از طرف تحشیه جلالی صورت گرفته است. دانشجویان، دانش‌پژوهان، استادان دانشگاه‌ها می‌توانند این نامه و این توضیح را مطالعه بفرمایند. در هیچ مورد در این نامه از افغانستان تذکری به عمل نیامده است.^{۴۶}

چهل و ششم - سید عسکر موسوی در کتاب «هزاره‌های افغانستان»

... کشوری که امروزه «افغانستان» نامیده می‌شود تا ۱۵۰ سال پیش «خراسان» نام داشت. خراسان که مرزهای جغرافیایی آن بارها تغییر کرده است، بسیار وسیع‌تر از افغانستان امروزی بود. مرزهای جدید و نام افغانستان در طول صد سال اخیر رسمیت یافته است.

نام از نظر تاریخی حاصل انکشاف اجتماعی، سیاسی و... این سرزمین در طول نیمه دوم قرن هجدهم است. فروپاشی صفویه (۱۷۳۶ - ۱۵۰۰) و به دنبال آن قتل نادرشاه افشار (۴۷-۱۷۳۶) در ایران (در غرب خراسان)، همراه با اضمحلال امپراتوری مغول (۱۸۰۰-۱۵۰۰ م) در هند (در شرق خراسان) از یک طرف، و گسترش و افزایش قدرت روسیه تزاری و هند انگلیس در شمال و شرق خراسان از طرف دیگر، خیزش و بروز تحول بنیادی در ساختارهای سیاسی و اجتماعی منطقه را به دنبال آورد. که نتیجه آن، پیدایش مرزها، ملت‌ها و کشورهای جدید بود. امپراتوری پارس که مبتنی بر ساختارهای فدرالی بود و اصولاً شامل فدراسیون‌های مستقل کوچک و بزرگ حکمرانان محلی با ملیت، زبان، فرهنگ و مذاهب مختلف

می‌شد، به تدریج از هم پاشید. طی قرن بعد و در نتیجه این فروپاشی، دو کشور جدا در درون مرزهای امپراتوری قدیم سربرآوردند؛ ایران و افغانستان.

این نکته در مورد افغانستان جالب است که این کشور جدید، حتی برای بنیان‌گذارش احمدخان (۷۲-۱۷۴۷م) در طول یک قرن بدون نام باقی ماند در دو سند بسیار مهم این دوره، نام افغانستان هیچ‌گاه به کار نرفته است. این مسئله را که چگونه این کشور جدیداً تأسیس شده می‌تواند بدون نام باقی بماند، تنها پس از تعمق و بررسی باید پاسخ داد؛ اما یک چیز روشن است: مطالعه اسناد نشان می‌دهد که در طول این دوره نزدیک به یک قرن نام خراسان به شکل وسیع استفاده می‌شد و احمدخان نیز خودش را پادشاه خراسان می‌شناخت. به نظر صدیق فرهنگ؛ دولتی که در نیمه سده هجدهم (۱۷۴۷ م) توسط احمدشاه ابدالی پایه‌گذاری شد. در عصر شاه مذکور خراسان نامیده می‌شد. چنان‌که از زبان صابرشاه، پیر و مرشد احمدشاه روایت شده که راجع به شاه مذکور به حکمران لاهور گفت: «او (احمدشاه) پادشاه ولایت خراسان است و تو صوبه‌دار هندوستان».

به همین ترتیب، محمود افشار خاطر نشان می‌کند:

«خیلی از کتب ادبی و اشعار فارسی در افغانستان، یعنی خراسان سابق، به وسیله خراسانیان گفته و نوشته شده است.»

خراسان تا نیمه دوم قرن ۱۹ میلادی توسط مورخان بومی به عنوان نام رسمی کشور استفاده می‌شد در این رابطه فرهنگ می‌نویسد:

«نورمحمد قندهاری که در سده بعد کتاب گلشن امارات را در تاریخ امیرشیرعلی خان تألیف نموده است، در ذکر احوال امیردوست محمد خان پدر امیرشیرعلی خان (۷۹-۱۸۶۱) میلادی چنین می‌نگارد:

«در آن زمان که خاقان مغفرت‌نشان، امیر بی‌نظیر علین مکان امیردوست محمدخان در ولایت خراسان در دارالسلطنه کابل ارگ تقابل بر اورنگ امارت و جهانبانی نشست بود».

نویسندگان خارجی نیز یادآوری کرده‌اند که ساکنان افغانستان تا اواخر قرن نوزدهم، کشور خود را خراسان می‌نامیدند. «راورتنی» در این رابطه می‌نویسد: «کشوری را که بلافاصله در غرب سلسله کوه‌های عظیم غربی مهتر سلیمان قرار دارد، افغان‌ها خراسان می‌نامند».

بلیو نیز بعداً این ادعا را تأیید می‌کند:

نام خراسان توسط خود این مردم برای مشخص کردن کشوری به کار رفته که خارجی‌ها آن را افغانستان می‌شناسند. این اصطلاح به محدوده‌ای ارتباط دارد که در مفهوم وسیع خود «آریانا» نامیده شده است.

ویگنه (۱۹۸۲م) که طی نیمه اول قرن نوزدهم به افغانستان سفر کرده و زمانی در دربار امیر دوست محمدخان به سر می‌برده است، کتاب خود را «داستان سفر به غزنی، کابل و افغانستان» نام‌گذاری می‌کند. عنوان فوق به وضوح اشاره به این موضوع دارد که نام افغانستان از نظر جغرافیایی کاربرد محدودی داشته و صرفاً به مناطقی اطلاق می‌شده که افغان‌ها (پشتون‌ها) در آن ساکن بودند. این محدوده شامل کوه‌های سلیمان و حوالی آن می‌شد.

اما علی‌رغم شواهد فراوان، به دلیل حساسیت پشتون‌ها حاکم، انجام هیچ نوع مطالعه جدی و یا جامعی (در دهه‌های اخیر) اجازه داده نشده تا نشان دهد که نام افغانستان از چه زمانی، توسط چه کسانی و به چه دلیل جای نام خراسان را گرفت. تنها سند موجود در این رابطه اشاره به این مطلب دارد که نام افغانستان برای اولین بار در موافقت‌نامه بین ایران و بریتانیا در سال ۱۸۰۱م مورد استفاده قرار گرفت. بدین ترتیب می‌توان احتمال داد که نام افغانستان توسط قدرت‌های خارجی برای مردم این کشور انتخاب شده است و نه توسط خود مردم این سرزمین.

از نظر لغوی افغانستان یک نام مرکب فارسی و متشکل از «افغان» و «ستان» است که سرزمین افغان‌ها معنی می‌دهد این اصطلاح اصولاً تنها اشاره به مناطقی

دارد که تمام یا اغلب ساکنان آن‌ها افغانان هستند؛ یعنی نواحی شامل قندهار و مناطق اطراف آن تا رود سند.

قبل از سال‌های ۱۸۰۰ میلادی اصطلاح افغانستان هیچ‌گاه برای اشاره به توکل کشور به کار نمی‌رفت. «ستان» در فارسی پسوند رایجی است، مانند: گلستان، شهرستان، دبستان، بوستان، کودکستان؛ و اسامی اماکن، مانند: نورستان، بلوچستان، هزارستان، ترکستان و نظایر آن. اما به کارگیری «ستان» برای شان به یک کشور، کاربرد نسبتاً جدیدی است و این ادعا را تأیید می‌کند که نام افغانستان اخیراً ساخته شده است؛ همان‌طور که در افغانستان امروز مناطقی چون: نورستان، ترکستان و نیز هزارستان داریم.

افغانستان آن‌گونه که امروز شناخته شده است، کشوری مرکب از گروه‌های مختلف قومی است که تنها یکی از آن‌ها، افغان‌ها (پشتون‌ها) هستند استفاده از نام افغانستان به عنوان نام کل کشور در قدم اول به نوعی انحصار قدرت، تحمیل هویت افغان‌ها بر غیرافغان‌ها و انکار موجودیت دیگر ساکنان این سرزمین اشاره دارد.

به همین دلیل این نام را دیگر گروه‌های قومی کشور هیچ‌گاه نپذیرفته‌اند. واقعیتی که در خارج کمتر انعکاس یافته، اما در داخل افغانستان امری مسلم است. از طرف دیگر، خراسان به دلیل عدم اشاره به هیچ گروه و قومی خاص و به عنوان نام تاریخی این سرزمین، برای چند کشور قابل احترام بوده و کاربرد آن رایج است. به علاوه، این نام به ادبیات اصیل و هویت‌بخش و میراث فرهنگی اشاره دارد که در طول بیش از ۱۴ قرن تولید شده و در هزاران جلد کتاب فارسی در زمینه تاریخ، فلسفه، علوم، جغرافیا و شعر انعکاس یافته است. در این مورد جالب است به هزاره‌ای اشاره کنیم که در طول دهه ۱۸۹۰ میلادی به ایران مهاجرت کرده و خود را «خاوری» یعنی منسوب به «خراسان» می‌دانند.

در همین رابطه می‌توان هزاره‌ها، افغان‌ها، نورستانی‌ها، تاجیک‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، پشه‌بی‌ها، بلوچ‌ها، عرب‌ها، سیکه‌ها، هندوها و دیگر ساکنان کشور را «خراسانی» خطاب کرد؛ نامی که مردمان این سرزمین زیر عنوان آن قرن‌ها به‌خوبی زندگی کرده‌اند. خراسان کشوری است که در رشد و انکشاف فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن، کلیه این مردمان سهم داشته‌اند؛ بدون این که اجازه سلطه یا انحصار قدرت به‌هیچ یک از اقوام یا ملیت‌ها تفویض شده باشد. به‌همین ترتیب، صحیح نیست که دیگر گروه‌های قومی ساکن این کشور را «افغان» بنامیم و به کشورشان با عنوان «افغانستان» یا «سرزمین افغان‌ها»، اشاره کنیم؛ کاری که هیچ توجیه زبان‌شناسانه و یا تاریخی ندارد، به‌همان ترتیبی که بریتانیای بزرگ را نمی‌توان صرفاً انگلستان، اسکاتلند یا ولز دانست؛ که در این صورت هویت ملی خاصی را به‌کار گرفته و هویت فرهنگی مردمان گوناگون آن را مورد انکار قرار داده‌ایم. همان‌طور که اشتباه است اگر کسی را ولز انگلیسی یا انگلیس اسکاتلندی بنامیم، صحیح نخواهد بود که افغان هزاره، ازبک افغان، بلوچ، ازبک، تاجیک نورستانی و جزو آن بگوییم.^{۴۷}

چهل و هفتم- محمد انور نیر در مجله ماهانه تاریخی، ادبی و هنری «آریانا» ... عبدالقادر بداونی که حسب حکم اکبر پادشاه چیزی از کتب «تاریخ مبارک‌شاهی» و «نظام‌التواریخ» را بیرون‌نویس کرده و مقداری از خود ضم ساخته کتابی نوشت به‌نام «منتخب‌التواریخ» نیز از افغانان زیاد یاد نموده، اما از مسکن ایشان یعنی افغانستان ذکری نکرده است؛ بعد جهانگیر نیز در «توزک» خود ذکر افغانان یا کسانی که به‌نام قوم افغان معروف بودند به چند دفعه نام برده مگر از افغانستان تذکر نداده است. برعکس خواجه ابوالحسن که یکی از مترسلان و

۴۷. موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، مترجم، شفایی، اسدالله، صص ۲۳ الی ۲۶، ناشر، اشک یاس ۱۳۸۷.

زبده‌نویسان اردوی جهانگیر بود دو مرتبه در خصوص افغانستان اشاره نموده می‌نویسد:

«شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت زمین‌بوس دریافت. او از تربیت‌یافته‌های حضرت عرش‌آستانی است و در این دولت مصدر خدمات شایسته گشته، شمشیرهای نمایان زده، به مناصب عالی و مراتب بلند ترقی و تصاعد نموده و مدت‌ها خدمت قندهار داشت تا بود بشوکت و اقتدار به‌سر برد. در این ولا به خطاب خان دوران و صاحب صوبه‌گی کابل و ضبط افغانستان سرافراز گشت.»

درجای دیگر گوید:

«مقارن این حال قلیچ خان از لاهور آمده، سعادت زمین‌بوس‌اش دریافت او را به حکومت کابل و استیصال اجداد و ضبط افغانستان تعیین فرمود.»

خواجه نعمت‌الله ابن خواجه حبیب‌الله هروی که در سال ۱۰۱۸ میلادی به همکاری هیبت‌خان کاکر کتابی در شرح «نسب افغان» نوشت و خود نیز افغان بود، در چندین جا از افغان یا افغانان یا به جمع عربی افاغنه یاد کرده است؛ با آن‌هم از موضعی به‌نام «افغانستان» ذکری ننموده، تنها در یک‌جا شرحی دارد که ذکر آن حدود ساکن افغانان را واضح می‌سازد. وی می‌گوید:

«سلطان شهاب‌الدین ملک معزالدین را که از امرای عالی‌شان (که از جمله امرای علیشان) او بود حکم فرمود که اقوام جمیع افغان را از کوهستان غور برآورده در نواحی کوه‌ها اطراف جوانب دارالسلطنه غزنین آباد سازد که هم محافظ مستقر خلافت باشند و هم کفار جوار هندوستان را پیمال سازند. ملک معزالدین حسب‌الحکم، آن‌جماعه افغان را خانه‌کوچ از کوهستان غور آورده در کوه سلیمان و اشغرو سواد (سوات) و بجور (باجور) از حدود کابل تا نیلاب و از نواحی قندهار تا سرحد ملتان هرجا که مخوف بود و مناسب داشت. و روه عبارت است از کوه، و طول آن از سواد (سوات) و بجور (باجور) نواحی بهکر (شاید قلعه بهکر) و عرض آن حسن ابدال تا کابل و قندهار در حدود این کوه واقع است و کوه سلیمان و اسنقر

(اشنغر) مابین این کوه است. و اول شهری که در کوهستان بعد از آمدن ایشان (افغانان) آباد شد اسنقر (اشنغر) بوده و از آباد شدن ایشان سلطان شهاب‌الدین به‌غایت خوشحال شد».

عبدالحمید لاهوری مورخ دربار شاه‌جهان با این که چندین مرتبه از استان‌های مختلف افغانستان موجوده مثل: کابل، قندهار، غزنی و غیره ذکر نموده و در چند جای کتاب‌اش از افغانان نام برده است، مگر از خطه‌ای موسوم به افغانستان هیچ یاد نکرده است. گذشته از آن، محمد هوتک مورخ عصر «هوتکیان» نیز از افغانستان هیچ یادی ننموده منتها از دو شخص موسوم به «پیرافغان» و «شیخ میان قاسم افغان» نام برده است و بس. در زمان سلطنت نادر افشار با وجود این که موصوف پیش از جلوس و پس از آن چندین مراتب در شهرهای افغانستان موجود مانند: هرات، قندهار، غزنی، کابل و صفحات شمال آن رفت‌وآمد نموده با افغانان جنگ‌ها کرده و از راه افغانستان به هند حمله برد. باز هم مورخین درباره مورخین معاصرش از قبیل محمد مهدی استرآبادی در «جهانکشی نادر» با این که به‌دفعات از افغانان یاد کرده، ولی از افغانستان ذکری ننموده است. همچنان میرزا محمد مهدی منشی مورخ معاصر نادرشاه افشار نیز از افغانان به‌کرات یاد کرده، مگر از افغانستان اسمی نبرده است. به‌علاوه، محمدکاظم در کتابش به‌نام «نامه عالم‌آرای نادر» افغانان را در چندین جا یاددهانی نموده، اما درخصوص افغانستان اشاره نکرده است.

تعجب این جا است که اغلب مورخین عصر اعلیٰ حضرت احمدشاه درانی نیز افغانستان را در اثرهای خویش زیاد یاد می‌کنند، ولی با این که جریان وقایع و جنگ‌های دوره سلطنت وی را مفصل بحث نموده‌اند، اما اشاره درباره کشوری موسوم به افغانستان نکرده‌اند. چنانچه میرغلام علی آزاد بلگرامی در «خزانه عامره» چند مرتبه از افغانان نام قوم و اشخاص ذکر کرده. همچنان که میرزا صادق موسوی که بحث‌هایی درباره افغانان به‌خصوص احمدشاه درانی و تیمورشاه درانی کرده و به

کرات از افغانان اسم برده، مگر حدود افغانستان یا لااقل از واژه افغانستان یادی ننموده است. به‌علاوه، محمدعلی ابن محمد صادق الحسینی که آخرین جملات کتابش را به‌نام احمد شاه درانی و حرکت او از لاهور به جالیز (جالندر) اختتام بخشیده، نیز با این‌که بحث‌های مفصلی از جنگ‌های شاه مذکور در هند کرده و به‌وضاحت از افغانان نام می‌برد، ولی از کلمه افغانستان ذکری به‌عمل نیاورده است. و یا ابوالحسن ابن محمد امین گلستانه در «مجل التواریخ» با این‌که به دفعات از افغانان اسم برده. و یا علی شیرقانع در کتاب «تحفة الکرام» با وجود این‌که در ضمن تذکر از شعرای هند تا زمان احمدشاه، نام‌های مواضع هند افغانستان موجوده، ترکستان روسی و ایران طور مشرح ذکر کرده و از افغانان یادآور شده با هم از کلمه افغانستان ذکری ننموده است. برعلاوه، مورخین مذکور محمد سعادت باوجود این‌که خودش به قوم افغان منسوب است و در سلسله نسب افغانان کتابی نوشته باز هم از افغانستان نام نبرده است. تعجب‌تر آن‌که حتا خود احمدشاه درانی در نامه که عنوانی مصطفی سلطان، پادشاه عثمانی آن وقت، نگاشته بود، نیز از افغانستان یاد نکرده است؛ تنها در یک‌جا راجع به ایالت افغان و ساکن آنان چنین اشاره می‌کند: «... در بین ... ریاست ایالت افغان که قریب هزار هزار (یک لک) و چهارصد هزار خانواده سره بنوی و همچنین دو هزار هزار (دولک) و دویست از طایفه ارقوی که هزار هزار آن‌ها در اصل قندهار و مابقی در حدود کابل و غزنین و پشاور و غیروالیات سکنا دارند. این دلیل این شده نمی‌تواند که نام افغانستان معمول نبوده؛ زیرا نواب صمصام‌الدوله شاهنوازخان که خود از معاصران احمدشاه است (شروع تالیف ۱۱۸۲ و ختم ۱۱۹۴ ه.ق.) راجع به افغانستان ذکری دارد؛ چنانچه می‌نویسد:

«شاه‌بیگ خان حسب حکم در سنه ۱۰۱۶ ه.ق. از قندهار به کابل رسید ملازمت جنت‌مکانی دریافت و به منصب پنج‌هزاری و خطاب خان‌دوران و صاحب‌صوبه‌گی کابل و ضبط افغانستان مباحی گشته، از حسن ابدال رخصت

تعلقه یافت.» مگر آن هم قسمی که از سنه ضبط واقعه ۱۰۱۶ ه.ق. پیداست، در عصر سلطنت جهانگیرپادشاه بن جلال الدین اکبر اصابت می نماید و درین جا از خود واقعه عصر خود بحث نمی کند. پس معلوم می گردد که آن را از مأخذ دیگر استفاده کرده است. به هر حال، از خلال مطالبی که به آن ها اشاره کرده آمدیم، چنین نتیجه می گیریم که: موجودیت افغانستان از قرن هفتم هجری شاید پیش تر از آن ثابت است و آن قسمتی از بلاد شرق افغانستان موجود و شاید تمام پشتونستان را شامل بود. درحالی که قسمت غربی و نواحی شمال و شمال شرقی و حتا نواحی جنوب غرب کشور جزو آن نبود^{۴۸}.

چهل و هشتم - طوبی ابوی صادق در کتاب «تحلیل رویدادهای سلطنت شاه محمود سدوزایی»

... کشور عزیز ما که در زمانه های قدیم به نام آریانا در دوره های قرون وسطا بعد از ظهور و نفوذ اسلام، این سرزمین به نام خراسان و از قرن هجدهم میلادی به این سو به نام افغانستان یاد شده است^{۴۹}.

چهل و نهم - میرزا عطا محمد در کتاب «نوای معارک عصر سدوزایی ها و بارک زایی ها»

... «نوی معارک» از نقطه نظر ثبت وقایع تاریخی دوره جدید و معاصر افغانستان اهمیت به سزایی دارد؛ زیرا متأسفانه مأخذ قلمی ما مربوط به عصر سدوزایی و

۴۸. نیر، محمد انور؛ مجله ماهانه تاریخی، ادبی و هنری آریانا، ص ۷۹ تا ۸۴، دوره ۲۳، شماره مسلسل ۲۵۷، دلو و حوت ۱۳۴۳.

- قابل یادآوری است که مؤسس مجله آریانا، احمد علی کهزاد، مدیر مسوول علی رضوان و مهتمم حبیب الله رفیع می باشد.

۴۹. ابوی صادق، طوبی؛ تحلیل رویدادهای سلطنت شاه محمود سدوزایی، ص ۱، ناشر: ریاست نشرات اکادمی علوم، ۱۳۸۹.

بارک‌زایی انگشت‌شمار و محدود است و چون مولف شخصاً جزو وقایع می‌زیسته و در جریان وقایع با چشم‌دید خود و با مسموعات نزدیک به عصر خود و عصر خود را نوشته، نوشته‌های او اطمینان‌بخش و قابل اعتبار است. واقعات این کتاب تا جایی که ارتباط به عصر سدوزایی‌ها دارد مختصر و روی داده‌های دوره بارک‌زایی مفصل‌تر می‌باشد و پیش‌آمدهای مربوط به تهاجمات اول فرنگی در افغانستان و شاه‌شجاع سدوزایی به‌خصوص وقایع سند و شکارپور که محل رهایش بیش‌تر اوقات مولف محسوب می‌شود، مشرح ذکر یافته و به تعلقات میران سند با دربارهای شاهان و امرا و سرداران افغانی روشنی خوبی می‌اندازد. یکی از ممیزات این کتاب این است که مولف آن نام افغانستان را قطعاً استعمال نکرده و همه جا افغانستان را به‌نام خراسان و اهالی آن را به اسم خراسانیان یاد می‌کند؛ چنانچه راجع به یادداشت‌های خود در صفحه نهم متن می‌گوید که «وقوعات خراسان و مقدمات شاه‌شجاع الملک را تسوید کرده» شهادت او و امثال او نشان می‌دهد که این اسم و صفت با سوابق چندین قرنه تا اواخر قرن ۱۳ هجری خورشیدی هنوز در مملکت ما مورد استعمال داشت. بدین ترتیب کتاب «نوی معارک» از شماره نود و یک سال هشتم مجله آریانا به بعد هشت هشت صفحه نشر شد تا در شماره یکصد و هجدهم سال دهم به پایان رسید. (احمد علی کهزاد ۲۰ میزان ۱۳۳۱ هجری خورشیدی) ۵۰.

۵۰. میرزا عطا محمد، نوی معارک (نسخه خطی موزه کابل مشتمل برواقعات عصر سدوزایی و بارک‌زایی)، صص ب و ج، از نشرات انجمن تاریخ شماره ۲۲، نمبر عمومی نشرات ریاست مستقل مطبوعات ۲۰۶، سال نشر ۱۳۳۱ هجری خورشیدی.

پنجاهم - سید محمد علی جاوید در کتاب «افغانستان در گذر زمان از عصر حجر تا محمود غزنوی»

... سرزمینی که اینک افغانستان نامیده می‌شود، تحت این نام، جز در سه جنگ افغان و انگلیس و یک جنگ با اتحاد شوروی و شکست دادن آن‌ها تاریخ پُرافتخاری ندارد. زیرا این جغرافیا در ۷ ماه می سال ۱۸۳۹ میلادی یعنی ۱۷۳ سال پیش از نوشتن این سطور (که در سال ۲۰۱۲ میلادی تحریر می‌گردد) طی موافقت‌نامه قندهار، میان شاه‌شجاع الملک، پادشاه تحت‌الحفظ و مجبور از یک‌سو و مکناتن نماینده استعمار انگلیس از سوی دیگر، به نام افغانستان، آن هم فقط بر روی کاغذ نام‌گذاری شد. پیش از آن نام این خطه ایران و طبق نوشته مورخین افغانی، آریانا و سپس خراسان بود. پس هرچه در تاریخ پیش از دو قرن، تا پیدایش تاریخ به نام «ایران» یا «خراسان» نوشته شده است^{۵۱}.

پنجاه یک - سید محمد علی جاوید در کتاب «افغانستان در گذر زمان از سلطنت غزنوی تا سقوط پادشاهی صفویه»

... این سرزمین که در دو سده‌ای اخیر نام افغانستان به خود گرفته همان ایران کهن و تاریخی است که در برخی از کتب یونانی قبل از میلادی به گویش آریانا نیز به نبشته آمده است. پهنه وسیع ایران، بعداً خراسان نام گرفت و در این اواخر، افغانستان خوانده شد.

جای شک نیست که نام افغان حدود پیش از هزار سال در کتب تواریخ و جغرافیای مسلمان‌ها ذکر گردیده است. ظاهراً نخستین کسی که نام افغان را به قبایل ساکن غرب هندوستان و کوه‌های سلیمان در نوشته خود ذکر نموده همانا

۵۱. جاوید، سید محمد علی؛ افغانستان در گذر زمان از عصر حجر تا محمود غزنوی، جلد اول، ص ۲۱، نشر واژه، ۱۳۹۴.

نویسنده کتاب جغرافیه «حدود العالم من المشرق الى المغرب» می‌باشد که در جوزجان و در عهد آل فریغون؛ حکام جوزجانان نوشته شده است. گویا آن کتاب در سال ۳۷۰ ه‍.ق. به پایان رسیده بود که تا تحریر این سطور ۱۰۶۶ ه‍.ق. از نوشتن آن می‌گذرد. بعد از وی، در شاهنامه فردوسی و تاریخ عتبی، که هر دو در عهد سلطان محمود غزنوی از سال ۳۸۹ تا ۴۲۱ نوشته شده بود و بعداً در «کامل ابن اثیر» و «طبقات ناصری» منهاج سراج جوزجانی و هکذا در کتب دیگر نام افغان بیان گردیده است. ولی نام افغانستان شاید بعدها به مناطق و دامنه‌های کوه سلیمان در محاورات مردم وجود داشته است. مگر پیش از سیف بن محمد هروی در تاریخ‌نامه هرات که به احتمال بسیار در سال ۷۰۰ هجری خورشیدی آن را به پایان رسانیده و چندین بار نام افغانستان را در کتاب خود یاد نموده، پیش از وی کسی دیگر، این نام را در نوشتار ذکر نکرده است. برای نخستین بار سیفی هروی بود که افغانستان را بر کوه‌های سلیمان اطلاق نمود. افغانستانی که سیفی هروی ذکر نموده، تنها بر دامنه‌های کوه سلیمانی اطلاق می‌شده و حتا شامل قندهار و هلمند هم نبوده است. وی چنین می‌نویسد:

«الجایتوخان خطه‌ی هرات تا اقصای افغانستان و حد آموی، به سلطان غیاث‌الدین کرت، محفوظ نمود».

در قرن چهاردهم میلادی، عبدالرزاق نویسنده‌ی «مطلع السعدین» چنین می‌نویسد:

«ذکر حدود صاحبقران (امیر تیمور گورکان) به سیستان و قندهار و افغانستان است».

در قرن شانزدهم میلادی، امین احمد رازی در «جغرافیه هفت اقلیم» خود، حدود کابل را چنین تعیین می‌کند:

«شرقی کابل پشاور و لغمانات و بعضی ولایت هند، و غربی او کوهستان است و قوم نکودری و هزاره آن‌جا سکونت دارند. شمال آن قندوز و اندراب است و کوه

هندوکش فاصل، جنوبش فرمل، و بفرد و افغانستان است.» از نوشته سیفی هروی و عبدالرزاق و امین احمد رازی چنین معلوم می گردد که واژه «افغانستان»، نخست در قرن ۱۴ میلادی برگستره‌ی کوه‌های سلیمان اطلاق و استعمال می گردید و تا قرن ۱۶ میلادی، به مدت دو قرن همان گونه کاربرد محدود داشته است و شامل قندهار هم نمی شده است و در قرن شانزدهم نیز شامل کابل، لغمان، کنر، ننگرهار، از شرق، و هزاره‌جات تا هرات از غرب و کوه هندوکش تا اقصای شمال افغانستان از شمال نمی شده و تنها شامل برخی از ولایات جنوبی افغانستان فعلی بوده است.

جغرافیانویس دیگر قرن نوزدهم میلادی مرتضی حسین بلگرامی حدود سیستم را در «حدیقة الاقالیم»، چنین تعریف می کند:

«سیستان ولایتی است که حدودش از خراسان و کرمان و اطراف افغانستان است».

از این بیان هم دانسته می شود که تا قرن ۱۹ میلادی یعنی، حدود ۱۵۰ سال پیش تر هم نام مجموع این کشور افغانستان نبوده است؛ بلکه یک بخش آن سیستم بوده که ولایات نیمروز، فراه و هلمند تا قندهار را دربر می گرفته و بخش دیگر، خراسان که شامل ولایات هرات، بادغیس تا تخارستان بوده و قسمت دیگرش اطراف افغانستان بوده و یک بخش هم به نام قرن ۱۹ میلادی بود که در نامه‌ی جوابیه لارڈ اکلند وایسرای صاحب اختیار کشور هندوستان از جانب بریتانیا مورخ ۶ اگست ۱۸۳۸ میلادی یعنی ۱۷۳ سال پیش از نوشتن این سطور، به عنوان شاه شجاع الملک، پادشاه فراری و غیرقانونی افغانستان، پس از عهدنامه‌ی لاهور برای بار اول نام این کشور در عوض خراسان، به نام افغانستان ذکر گردیده. اکلند بدین ترتیب نوشته بود:

«اخلاص گزین را به خوشی و رغبت مالاکالام این معنی منظور است که در میان صاحبان (انگلیس ها) و مردم ولایت افغانستان، چه از سپاه و چه از رعیت

بدون مرضی و صلاح آن خلاصه خاندان عزّ اعلا امری به وقوع نمایند». این جملات در جواب پیشنهاد دوگانه‌ی شاه‌شجاع نوشته بود. درحالی که شاه‌شجاع در مقدمه کتاب «واقعات» خود، در عوض افغانستان، همان نام تاریخی و عمومی خراسان را ذکر کرده است. متعاقباً انگلیس‌ها که در زیر نقاب شاه‌شجاع به قندهار مسلط شده بودند، معاهده دیگری در سال ۱۸۳۹ میلادی به شاه‌شجاع تحمیل کردند که در دو ماده‌ی آن اسم افغانستان به جای خراسان مذکور گردید. ماده سوم چنین می‌گوید:

«محتشم‌الیه (شاه‌شجاع) گاهی احدی را از قوم و اهل فرنگ در زمره نوکران منتظم و منسلک نخواهند کرد و کسی را از اهل فرنگ اجازت اقامت به ملک افغانستان بدون اطلاع و استرضای سرکار انگلیسی اعطا نخواهند فرمود». در ماده چهارم نیز انگلیس‌ها نوشتند:

«فوج منتظم و مرتب که صاحبان انگلیس سرکرده و سردار ایشان باشند، برای حفاظت ملک و ذات پادشاه مفتخرالیه و هم جهت اندفاع اعدای بیرونی علی‌الدوام در ملک افغانستان مقرر و معین خواهد شد...».

بدین ترتیب به جای خراسان نام افغانستان نوشته آمد و بعد از آن بود که آهسته آهسته نام این کشور به افغانستان تغییر یافت.

در کتاب «سراج‌التواریخ» که پس از نام‌گذاری خراسان به افغانستان نوشته شده است، می‌بایست هر جای قوم مذکور را به نام «پشتون» یاد می‌کرد. ولی چنین نشده و نویسنده آن فیض‌محمد کاتب هزاره، بر اطلاق کلمه افغان بر آن قوم، هیچ محدودیت نداشته و سانسورگر «سراج‌التواریخ» که شخص امیرحبیب‌الله خان پادشاه وقت افغانستان بود، نیز ابایی از استعمال واژه افغان نداشته و گفته است که پس از نام‌گذاری کشور به افغانستان باید به قوم افغان کلمه پشتون را اطلاق نمود. و اگر حبیب‌الله خان و یا گماشتگان وی چنین حکمی بر کاتب می‌کردند او جرئت تمرد نداشت علاوه برآن با تأیید کتبی حبیب‌الله خان جلد اول آن کتاب به چاپخانه

رفت و چاپ شد نگارنده (سیدمحمد علی جاوید) که بر بخشی ازسراج التواریخ مرور کردم، همواره واژه افغان را نام عمومی این قوم یافتیم و لفظ پشتون یا پشتو، هیچ به نظر نرسید. اگرچه تمام سراج التواریخ را نخوانده‌ام، اما گمان نمی‌کنم که حتا یک بار هم واژه پشتون به جای افغان استعمال شده باشد. از قرن ۱۸ میلادی، ابدالی‌ها در سرزمین خراسان کهن به رهبری احمدشاه ابدالی قدرت یافتند و در نیمه نخست قرن ۱۹ میلادی نام این کشور را به افغانستان مبدل ساختند. هرچند پیش از قرن ۱۹ هم از دامنه‌های کوه سلیمان و مناطق افغان‌نشین، افغانستان خوانده می‌شد و فقط برای آن بود که در آن حصص، اکثریت باشندگان را مردم افغان تشکیل می‌دادند. نه نام کشور یا جغرافیای محدود و معین و در عهد شاه شجاع بود که طی توافقنامه‌ای با انگلیس‌ها حاکم هندوستان جغرافیایی کنونی به نام افغانستان خوانده شد و در عرصه بین‌المللی کشوری به نام جدید تبارز یافت. اگرچه در محاورات روزمره و حتا اسناد رسمی تا زمان حبیب‌الله خان دو دهه نخست قرن بیستم هم هنوز نام این کشور به افغانستان و ترکستان و متعلقه آن یاد می‌گردید که نمونه آن از سراج التواریخ کاتب هزاره آمده است و پیش‌تر در عهد امیردوست‌محمدخان و نیز امیرمحمدیعقوب خان، در دو موافقت‌نامه «گندمک» نیز واژه افغانستان به‌تنهایی نیامده بلکه کلمه متعلقات آن، نیز به آن افزوده شده است و ماده اول معاهده گندمک این‌گونه تحریر گشته بود:

روزی که این عهدنامه به تصدیق طرفین می‌رسد، بین حکومت بریتانیا و والاحضرت امیر افغانستان و متعلقات آن یعنی متعلقات افغانستان و جانشینان امیر، دوستی دایمی برقرار خواهد بود... البته این عهدنامه یک سند ننگین بردگی بود که فعلاً در پی بیان آن نیستیم و محل خودش ذکر خواهیم نمود. از متن این توافق‌نامه کاملاً آشکار است که در آن زمان، واژه افغانستان شامل تمام افغانستان فعلی نمی‌شده وگرنه چه نیازی به ذکر «و متعلقات آن» وجود داشت؟ کما این که در وقت پادشاهی حبیب‌الله خان در قرن ۲۰ میلادی نیز چنین بود از زمان شاه

امان‌الله به بعد، رفته رفته مفهوم افغانستان گسترش یافت و فراگیر گردید و در زمان حکومت خلقی‌ها نام ترکستان و هزاره‌جات، نیز جای خود را به صفحات شمالی و مناطق مرکزی داد و تا یک قرن نام افغانستان بر خراسان به سختی جا افتاد.^{۵۲}

پنجاه دوم - محیی‌الدین مهدی در کتاب «بلوچ‌ها از مازندران تا بلوچستان» ... در تاریخ‌نامه هرات چندین بار از افغانستان نام برده شده و از خلال آن می‌توان به موضع و موقعیت افغانستان تاریخی پی برد:

یک - در ذکر سی و دوم: «چون خیر به ملک تاج‌الدین (حاکم مستنگ) رسید که ملک شمس‌الدین به حکومت هرات و غور و افغانستان آمده است و در تکناباد معسکرساخته است. و هم درین چند روز با لشکرهای گران به افغانستان خواهد آمد».

دوم - «چون جاهو (سردار افغانی) پیش ملک شمس‌الدین آمد، و آنچه دیده و شنوده بود عرضه داشت، ملک شمس‌الدین به تدبیر و موافقت هلق‌نوین لشکر به‌طرف افغانستان برد. چون به حدود مستنگ رسید قرب پنج هزار مرد افغانی به رسم خدمت و ملازمت بر درگاه عالی پناه او جمع شدند. ملک تاج‌الدین کرد که زعیم و کلک اهل مستنگ بود با مال بسیار به خدمت او آمد، چنانکه ذکر آن به تحریر و تقریر خواهد پیوست».

سوم - ملک شمس‌الدین سرهای شهنشاه و بهرامشاه را «از بدن جدا کرد و به اطراف و اکناف افغانستان فرستاد...».

چهارم - دیگر بار در زیر عنوان «در فتح حصار تیری» (در ذکر سی و چهارم) آن‌جا که می‌نویسد: «در آن وقت که ملک شمس‌الدین به ملوک و والیان افغانستان

۵۲ . جاوید، سید محمدعلی؛ افغانستان در گذر زمان از سلطنت غزنوی‌ها تا سقوط پادشاهی صفویه، صص ۱۵ و ۵۶۵ تا ۵۶۸ و ۵۷۲ تا ۵۷۳، ناشر: رنگین کمان ۱۳۹۴.

مکتوبات نوشت و ایشان را به خدمت خواند، این المار (حاکم قلعه‌ی تیری) در جواب مکتوب ملک اسلام نوشته بود».

پنجم- ملک اسلام شمس الدین والدین بعد از آن به چند ماه در اواخر صفر سنه مذکور «... از شهر مستنگ بیرون آمد و به پنج روز به حصار تیری رسید».

شش- «ملک اسلام شمس الحق والدین حصار تیری را به جنگ بگرفت... بعد از این فتح به ده روز، کامیاب از افغانستان به تکه‌ناباد آمد».

هفت- دیگر بار در ذکر سی و پنجم زیر عنوان «در فتح حصار کهیرا و به قتل رسیدن شعیب افغان» آمده است: «در آن سال که ملک شمس الدین لشکر به افغانستان کشید، شعیب پناه به ولایت کشمیر برده بود».

هشت- شعیب به قصد تسلیم شدن به ملک شمس الدین از کشمیر بازگشت، ولی چون به افغانستان رسید، شمس الدین مراجعت کرده بود. به خیال او گذشت که عقبه لشکر او را صدمه زند و از خود نامی و نشانی باقی بماند. از راه مستنگ عازم گرمسیر شد و مبارز الدین محمد نهی را که ملازمان و دلیران خود را به افغانستان فرستاده بود غافلگیر کرده و عده‌ای را کشت و اموالی را غارت کرد.

ملک شمس الدین با شنیدن این خبر بار دیگر رو به افغانستان کرد و شعیب با افراد خویش به قلعه کهیرا تحصن جست. بعد از چهل و شش روز مردم حصار کهیرا شعیب را تسلیم کردند.

نه- بار دیگر در ذکر سی و ششم «در فتح حصار دوکی به قتل رسیدن سندان افغان» گفته است که: «بعد از تخریب حصار کهیرا و قتل شعیب افغان، پسر عم ازو به نام سندان، از طایفه سورنا، که از ملازمان ملک شمس الدین بود، بر او شورید و بر انتقام خون پسر عم قیام کرد. در سال ۶۵۴ هجری قمری و در حصار دوکی پناه جست». سیفی نمی گوید که ملک شمس الدین در کجا بود که سندان از معسکر او فرار کرد و از راه بیابان و سنگلاخ خود را به دوکی رسانید؛ سرداران ملک شمس الدین به بیست روز به دوکی رسیدند. ملک تاج الدین کرد که از این سرداران

بود، او را دعوت کرد که خود را تسلیم کند تا شفاعت‌اش را نزد ملک شمس‌الدین نماید. سندان پیشنهاد او را رد کرد و آن را حيله و مکر دانسته گفت: «امیدوارم که هم در این هفته بیش‌تر نامداران و صدرنشینان افغانستان به معاونت و مظاهرت می‌بیایند تا با این یکدل و یک‌زبان داد خویشتن از سپاه ملک شمس‌الدین بستانیم و به خون شعیب که خویشاوند من است هزار خون بریزم».

پس از روز نهم که مساعی لشکریان کارساز نبود، ملک شمس‌الدین به لشکر پیوست و او روز پنجم ورود خویش با سوراخ کردن ده جای قلعه و سوزاندن درب آن، فتح قلعه میسر گردید. سندان با دوصد تن از اقاربش کشته شد و دیگران سلاح بینداختند.

ده- بار دیگر در ذکر سی و هفتم زیر عنوان «در قتل طایفه‌ی دزدان افغانی» آمده است که: «در سال ۶۵۵ هجری قمری طایفه‌ای از زعما و روسای افغانستان عرضه داشتند که از حصار دوکی بر طرف جنوبی به هفتاد فرسنگ جماعتی دزدان اند که ایشان را "کنکان" و نهران" خوانند. صدسال کمابیش می‌شود که این گروه راه می‌زنند و تجار و سفرا و ابناء السبیل را که از اطراف و اقطار بلاد عربی به هندوستان می‌روند غارت می‌کنند». سرداران ملک شمس‌الدین «پانزده روز راه به اوطان دزدان رسیدند» پس از پانزده روز جنگ، جمله‌ی آن‌ها را دستگیر کردند.

یازده- بار دیگر در ذکر سی و هشتم زیر عنوان «در فتح حصار ساجی» آمده است که ملک شمس‌الدین پس از خلاص کردن خلق «از جور و تعدی دزدان کنکانی و تهرانی» قصد مراجعت به هرات را داشت که بعضی سرداران او گفتند: «... که کلی ولایات افغانستان ملک اسلام را مسلم و مسخر گشته است و تمامت قلعه‌ها و حصارها و جایگاه‌ها فتح شده، الا حصار ساجی که آن فتح نشده است».

«و در آن‌جا هزار مرد افغان جلد مبارز متوطن است و از عهد یزدجرد تا امروز هیچ پادشاه و ملک و حاکم را گردن ننهاده‌اند.» گویا از محل کنکانی و تهرانی تا

حصار ساجی هجده روز را پیمودند (یا راه بوده؟) پس ده روز محاصره قلعه را فتح کردند.

دوازده- بار دیگر در ذکر سی و نهم زیرعنوان «در قتل ملک علی بن مسعود ملک شهر خجستان»، جایی که می گوید: «در این سال ۶۵۶ هجری قمری ملک اسلام شمس الحق والدین کرت، طاب ثراه از افغانستان به تکه نباد آمد و پهلوان مبارزالدین محمد نهی را با هزار سوار در تکه نباد بگذاشت».

سیزده- بار دیگر در ذکر چهل و یکم زیر عنوان «در رفتن ملک شمس الدین به محاصره بکر» در این سال ۶۵۷ هجری قمری ملک اسلام شمس الحق والدین لشکر به افغانستان برد و از افغانستان در ربیع الاول سنه مذکور عنان عزیمت برطرف بکر تاخت و فتح حصار بکر را از حضرت واجب الوجود مطلق و رب الارباب استدعا نمود».

چهاردهم - طی نامه هایی که به قلعه دار نوشت آمده است: «سلام و پیام من را مهتر این قلعه رسانید و بگویند که تمامت اهل قلاع و بقای افغانستان تا حد سند و هند فرمانبرداری ما به دم و قدم آثار خدمت به اظهار رسانیدند».

پانزده- «اکنون می باید به استقبال ما مبادرت نمایی تا چنانکه ملوک خراسان و جماهیر افغانستان به عنایت بی غیایت و الطاف بی حساب ما مخصوص گشته اند، محفوظ گردی».

شانزده- والی قلعه به جواب گفت که: «من به کرات و مرات عزیمت آن کرده ام که به خدمت ملک اسلام شمس الحق الدین آیم. اما چون شنودم که با والیان افغانستان و قلاع ایشان چه کرده، از آن عزیمت برگشتم». ملک شمس الدین که عزم تسخیر قلعه را داشت، به دلیل مقاومت دلیران نگهبان قلعه و صعوبت موضع آن (که در میان آب مهران قرار داشت) به گرفتن مال و قبول خراج گذاری و فرمانبرداری قلعه گیان راضی شده و جانب «زمینداور» حرکت کرد.

هفده- بار دیگر در ذکر چهل و دوم زیر عنوان «در قتل میرانشاه و سالار کرد» از افغانستان نام برده؛ آن‌جا که از پهلوان محمد نهی به سبب قتل میرانشاه و پسرش سالار در ۶۵۹ هجری قمری «نام و آوازه عظیم حاصل شد، چه، هرزده سال میرانشاه در افغانستان و حدود هندوستان لشکرکشی کرده بود».

هجده- بار دیگر در ذکر چهل و سوم زیر عنوان «در گریختن ملک تاج‌الدین کرد از پیش ملک شمس‌الدین» ۶۵۹ هجری قمری جایی که ملک شمس‌الدین، پهلوان محمد نهی را به سبب اظهار خوشی از نماندن دشمن سرزنش می‌کند و اظهار می‌دارد که تا زمانی که ملک تاج‌الدین کرد (حاکم مستنگ) زنده است، نباید ایمن بود. چون ملک تاج‌الدین این سخن می‌شنود با پنجاه سوار دلیر راه شط‌آمو می‌درپیش می‌گیرد و پس از یک ماه سفر «به لشکرگاه شاهزاده برکه خان رسید» برکه خان او را نزد نکودر فرستاد؛ اما در سی فرسخی لشکرگاه نکودر «قومی از دلیران و کرات غور با او مقابل افتادند» او را اسیر ساخته «در شهر تکناباد در بند کردند» اما مادر قتلغ تمور (امیر تکناباد) از این امر آگاه گردیده، پنجاه نفر فرستاد و او را خلاص نموده و «در مصاحبت او تا حدود مستنگ برفتند. از زعمای افغانستان شخصی هوبو نام با هزار مردم افغان پیش ملک تاج‌الدین کرد آمد».

نزدهم- بار دیگر در ذکر چهل و چهارم زیر عنوان «در رفتن ملک شمس‌الدین، طاب‌ثراه، به جنگ نکودر»، این بار «اوغانستان» نوشته است. در سال ۶۶۰ هجری قمری نکودر یا نکودار سر از اطاعت ابقاخان بتافت. ابقاخان شاهزاده تبسین اوغول را که برادر ابقا بود به تعقیب او فرستاد تا او را به هر ترتیبی برگرداند. ملک شمس‌الدین نیز با هزار و پنجاه تن در معیت او بود «نکودار در اندخای بود، چون خبر شاهزاده تبسین یا اوغول با سپاه گران و مصاحب او ملک شمس‌الحق والدین کرت بشنید از اندخای بگریخت و رو به طرف اوغانستان کرد. چون به شال و بینی‌گاو رسید، شاهزاده تبسین اقول و ملک شمس‌الدین بدو رسیدند».

بیست- بار دیگر (نیز با ضبط اوغانستان) در ذکر چهل و پنجم زیرعنوان «در حکایت مرکتای شحنه‌ی هرات در ملک تاج‌الدین خار»: «چون ملک اسلام شمس‌الحق والدین به‌طرف اوغانستان حرکت کرد، ملک تاج‌الدین خار را که از قرباتان او بود، قایم‌مقام خود در شهر هرات بگذاشت».

بیست و یک- بار دیگر در ذکر پنجاه و سوم زیر عنوان «در حکومت ملک بلبان در شهر هرات» به‌سبب حمله شهزاده چغتایی «براق» به خراسان، ابقاخان بر ملک شمس‌الدین متغیر شد؛ او نیز ترسیده به قلعه خیسار رفت. پس از شکست براق، ابقاخان حکم به ویران کردن شهر هرات داد. ولی به‌وساطت بزرگان از جمله شمس‌الدین صاحب دیوان، از این حکم اعراض نمود و بلبان نام را به‌مقام ملکی و اورادنام و طغای نام را به‌مقام شحنه‌گی شهر هرات حکم داد. «آنان به‌نوعی با رعایا زندگانی کردند که همه نیک‌خواه ایشان شدند. و دائماً ملک بلبان و اوراد و طغای از ملک اسلام شمس‌الحق والدین خائف و ناایمن بودند و ملک شمس‌الدین از این معنای خازع بود. تا از هرات رفته بود، در ولایت غور و غزنین و افغانستان به قمع اعدای و ضبط ولایت به‌سر می‌برد».

بیست و دوم- بار دیگر در ذکر پنجاه و هشتم زیر عنوان «در ایلچی فرستادن ابقا نزد ملک شمس‌الدین» پس از سال‌ها مفارقت میان ابقاخان و به ملک شمس‌الدین، و دوری این از هرات، ابقاخان در سال ۶۷۴ هجری قمری قاصدی با نامه‌ای ملک شمس‌الدین فرستاد و از او درخواست نمود که: «از آن جایگاه منیع که مساکن پلنگان و شیران است و آشیان کرگس و عقاب ولایت غور، به هرات استدعا کند. به هرات رود این سرحد را تا اقصای افغانستان و حدود شبورغان و آموی، چنان که از امارت و حکومت بی‌وهن او سزد آبادنی گرداند».

بیست و سه- بار دیگر در ذکر پنجاه و نهم زیر عنوان «در رفتن ملک شمس‌الدین طاب‌شراه به عراق» (۶۷۵ هجری قمری) آورده است که ابقاخان را پس از فتنه‌ی شهزاده براق، همچنان خاطر از جانب ملک شمس‌الدین مکدر بود.

خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان و امرای لشکر به کرات از ابقا خواستند او را عفو کند. چون «دلایل فرمانبرداری و هواخواهی به محل اعتماد و منزلت اعتضاد رسانیده و همگی همت و نهمت او بر جانب رعایا و حمایت سایر برایا منوط و مربوط است، دیار افغانستان را به جهت حق‌گذاری نعمت پادشاهان ماضی به زخم تیغ مسلم و مسخر گردانیده. امیدواریم که پادشاه جهان چنین ملکی را که شناخته‌ی پادشاهان است و پرورده‌ی نعمت ایشان بیخشد.»

بیست و چهارم- بار دیگر در ذکر صد و دهم زیر عنوان «در نواخت اولجایتو سلطان ملک» اسلام غیاث‌الحق والدین راه این شخص که نواده‌ی ملک شمس‌الدین مهین است، از قبل اولجایتو ملک هرات بود. در سال ۷۱۰ هجری قمری جمعی از امرا و صواب خراسان عریضه و تذکره‌ای در شکایت از او نوشتند و او را متهم به بدسگالی در حق اولجایتو نمودند. ترمیم قلاع و امارات غور را دال بر آن مدعا دانستند و او را متمایل به امرای چغتایی خواندند. اولجایتو حکم احضار ملک غیاث‌الدین را صادر نمود. غیاث روز بعد عازم عراق (مراغه، بغداد) گردید. اولجایتو از طریق درباریان خویش، مراتب نارضایتی خود را به او رسانید. غیاث‌الدین انکار کرد که «آنچه که حساد از من تقریر کرده‌اند و به سمع اشرف شاهنشاهی رسانده‌اند، دروغ است»، «و اگر چنان که از این دروغی چند که این طایفه بدنژاد که از خبث طبیعت و لوث نیت خویش باز نموده‌اند اندیشه‌مند بودمی، متوجه این جانب نگشتمی». با آن که سلطان را قناعت حاصل گشت، گفت: «و در اردوی بزرگ ما ساکن باشد تا آن هنگام که آن جماعت که از او حکایت تخلف و یاغی‌گری باز نموده‌اند، حاضر گردند. بعد از آن که در مشافهه کذب و صدق آن به ثبوت پیوندد، در باب او حکم مطلق فرمایم». امرا و صواب رسیدند و به اشاره شیخ عبدالرحمن اسفراینی، یک‌جا با خواجه رشیدالدوله و تاج‌الدین علی‌شاه (از امرای اعظام) نزد اولجایتو رفتند و این‌بار برخلاف گذشته از ملک غیاث‌الدین تمجید کردند. اولجایتو به شرط تعهد و پیمان که «با دشمنان ملک و منازعان ملک ما

دشمن باشد و با اولیا و احیای ما دوست» پس از چهار سال توقف در عراق، اجازه برگشت به او داد و «فرمان فرمود تا به تجدید یرلیغ نوشتند و خطه هرات را تا اقصای افغانستان و حد آموی بدو مفوض کردند».

بیست و پنجم- بار دیگر در ذکر صد و نهمین زیر عنوان «در رفتن شاهزاده بسور به شهر سجستان و مراجعت او» به نام افغانستان برده شده است. بسور از شهزاده‌های چغتایی با اباجی (از لشکریان نکودر) و جمع دیگر در سال ۷۱۶ هجری قمری از آمویه گذشته وارد خراسان شد و با اولجایتو دست یکی کرد. با مرگ اولجایتو، ابوسعید جای او را گرفت و همان عهد را با بسور تجدید کرد. در سال ۷۱۷ هجری قمری به سیستان رفت، از ملک سیستان و تمام ملوک خراسان خواست براساس پیمان او با اولجایتو و ابوسعید، به او باج دهند و از او اطاعت کنند. ملک نصیرالدین به اغوای تمور فرزند اباجی تعلل می نمود. بسور تمور را به قتل رسانید و سایر «شاهزادگان و امرا و روس سپاه را خلعت‌های گران‌مایه داد و زعما و اکابر افغانستان را بنواخت و عاطفت تمام محظوظ گردانید و به اندک روزگاری لشکر انبوه و خزاین مملو ساخت» تا بعد از ضبط خراسان، عزم دارالملک سلطانیه نماید.

بیست و شش- بار دیگر در ذکر صد و بیست و هفتم «در تخلف ملک قطب‌الدین اسفزار با ملک اسلام غیاث‌الحق والدین» از افغانستان سخن گفته؛ و آن این که ملک و قطب‌الدین که ملک اسفزار را داشت، چند یار با بذل مال به امرا و اعیان خود به پادشاه وقت رسانید. «تا باشد که پادشاه و امرا شهر اسفزار را به تمامی بدو مسلم دارند. امرا فرمودند که اسفزار و فراه و سجستان تا حد افغانستان از توابع و مضافات شهر هرات است و از عهد قدیم باز در حکم ملوک غور بوده و احکام پادشاهان چنگیزخانی و امرای پیشین بر آن ناطق و شاهد است».

بیست و هفت- بار دیگر در ذکر صد و بیست و نهم زیر عنوان «در فتح ملک اسلام غیاث‌الحق والدین بر ملک قطب‌الدین اسفزار و زوال حکومت ملک قطب‌الدین» آمده است: ملک غیاث‌الدین پس از فتوحات نمایان و منکوب نمودن

معاندین سلطان، مولانا‌ی معظم ناصرالدین عبیدالله را با نامه‌ای و به اران به نزد سلطان ابوسعید فرستاد. روز بعد به حضور امیرچوپان رسید و از خدمات ملک غیاث‌الدین یاد کرد، امیرچوپان مولانا را تحسین نمود و در تأیید سخنان او گفت: «... و آنچه او با شاهزاده یسور - که تمامت عساکر پادشاهان توران را منهزم گردانید و چندین شهزاده بزرگ‌سال را به قتل آورد - کرد، هیچ پادشاهی و ملکی از گاه دولت پادشاهان چنگیز خان نکرد. اگر خواست حق باشد از حد مازندان تا اقصای افغانستان و شط آموی بدو مفوض گردانم»^{۵۳}.

پنجاه و سوم - حامد علمی در کتاب «روزشماری وقایع افغانستان»

... احمدشاه درانی برای اولین بار در ۱۵ جولای ۱۷۴۷ میلادی برابر است به ۲۴ سرطان ۱۱۲۶ هجری خورشیدی برای اولین بار نامه عنوانی یکی از سران قبایلی خراسان شرقی خویشان را پادشاه خواند.^{۵۴}

پنجاه و چهارم - محمدعظیم عظیمی در کتاب «درآمدی بر قدرت ملی افغانستان»

... کشور افغانستان با آن که ظاهراً در شمار کشورهای هارتلند به‌شمار می‌آید اما یگانه کشور جهان است که تاکنون موقعیت ژئوپلیتیک آن تثبیت نشده است؛ به‌همین دلیل است که افغانستان پیوسته میدان کارزار و کشاکش نیروهای ریملندی - آیلندی (انگلیس و آمریکا) از یک سو و کشور «Hearth land» (روسیه) از سوی دیگر بوده است و در آینده نیز خواهد بود. نظریه هارتلند یا سرزمین قلب را

۵۳. مهدی، محیی‌الدین؛ بلوچ‌ها ازمازندان تا بلوچستان، صص ۴۰۰ تا ۴۰۷، انتشارات امیری ۱۳۹۶.

۵۴. علمی، حامد؛ روزشماری وقایع افغانستان، ص ۱۵، چاپ پنجم، ناشر: مرکز اطلاعات و رسانه‌های حکومت، ۱۳۹۰.

برای سرآغاز همه بحث‌های ژئوپلیتیک قرن بیستم دانست، چرا که همچنان معروف‌ترین مدل جغرافیایی در بحث‌های سیاسی جهان شناخته می‌شود.^{۵۵}

پنجاه و پنجم- حق نظر نظراف در «فصلنامه علمی-فرهنگی آمو»

... شاه‌شجاع در دوره سلطنت یگان عملی انجام نداده بود که موجب نیک‌نامی وی گردد؛ لیکن امضاشدن شرط‌نامه بین م. الفستون و شاه‌شجاع در سال ۱۸۰۹ میلادی به مداخله آشکار حکومت‌داران بریتانیایی در امور داخلی افغانستان راه کشاد. مذکور بر مداخله فرانسه و ایران نگران بود و در یکی از ماده‌های آن آمده بود: «اگر فرانسوی و قاجاری به معاهده خودها عازم ملک پادشاهی شده، لشکرکشی نمایند، کارکنان دولت انگلیس به جهت تدافع آن قصوری نورزیده، از خراجات جهت مهم مزبور خود را معاف ندارد. و هرگاه قرارداد معاهده فرانس و قاجار برقرار هم نباشد، این دو مطلب که مرقوم خامه‌مشکین شمامه گردید، برقرار بوده، از طرفین به‌وقوع رسد.»

باید یادآوری شد که م. الفستون با سفارش مقامات بریتانیا به دربار شاهان درانی اعزام شده بود، که مواد اطلاعاتی گردآوری نماید. نتیجه سفر وی از آن عبارت شد، که اثری بنام «سلطنت کابل» نوشته نمود و درباره حیات سیاسی و اجتماعی افغان‌ها معلومات دلچسپی گردآوری گردد. در اثر مذکور برای اولین بار در ادبیات غرب مفهوم جغرافیای «افغانستان» به‌معنی و مسکن افغان‌ها مرادف «پشتونستان» کنونی مورد استفاده قرار گرفته است. بعداً این مفهوم به غلط جایگزین خراسان قرار داده شد.^{۵۶}

۵۵. عظیمی، محمد عظیم؛ درآمدی بر قدرت ملی افغانستان، صص ۵۱ و ۵۷، ناشر: موسسه تحصیلات عالی افغانستان، ۱۳۹۴.

۵۶. فصلنامه علمی و فرهنگی آمو، صص ۹۵ تا ۹۶، سال دوم، شماره ۵ و ۷، ارگان مشترک کانون همیشگی - انستیتوت شرق‌شناسی و میراث خطی اکادمی علوم جمهوری تاجیکستان، ۱۳۸۰.

پنجاه و ششم - احمدعلی کهزاد در کتاب «افغانستان در شاهنامه - شاهنامه در خراسان یا شاهنامه در آریانا»

... افغانستان یک نام تازه و بسیار جدید است؛ و فردوسی شاعر بزرگ و حماسه‌سرا از عدم استعمال آن معذور است، زیرا کلمه افغان به‌شهادت شاهنامه به‌عنوان نام عشایری که سابقه هزارساله دارد (برای‌شان اطلاق شده است)، ولی اسم ترکیبی وطن افغان‌ها یعنی افغانستان از ۱۵۰ سال تجاوز نمی‌کند.^{۵۷}

پنجاه و هفتم - سید مهدی فرخ در کتاب «تاریخ سیاسی افغانستان»

... چون کشوری به‌نام افغانستان در گذشته وجود خارجی نداشت، طبعاً ملتی هم موجود نبود. پس این سرزمین حصه‌ای از هندوستان و حصه‌ای از ایران است؛ اگر در قرن هجدهم دولتی هم در افغانستان به‌وجود می‌آمده، یک امر اتفاقی است، نه یک واقعیت تاریخی. این دولت اتفاقی نیز به‌وسیله قبیله‌ای به‌نام «افغان» تشکیل گردیده که مرکبی از دزدی، آدم‌کشی، غداری، دروغ‌گویی و فریب‌کاری هستند و اساساً از چند سالی بیش‌تر در تاریخ ملل جهان عمر ندارند و اگر با این بی‌اصالتی هنوز در دنیا دولتی به‌نام افغانستان وجود دارد، توازن قوای روس و انگلیس آن را زنده نگهداشته است.^{۵۸}

۵۷. کهزاد، احمد علی؛ افغانستان در شاهنامه - شاهنامه در خراسان یا شاهنامه در آریانا، ص ۲۹، چاپ سوم، انتشارات سعید ۱۳۹۵.

۵۸. فرخ، سید مهدی؛ تاریخ سیاسی افغانستان، ص ۲۳، ناشر احسانی، نقد و تصحیح با همکاری کمیسیون فرهنگی حزب وحدت اسلامی افغانستان - قابل یادآوری است که کتاب تاریخ سیاسی افغانستان یک نقد جامع از طرف سرور دانش شده که از صفحه ۱۷ تا ۴۷ را دربر می‌گیرد. قم ایران، حوت ۱۳۷۱.

پنجاه و هشتم- یاسین رسولی در کتاب «پاسخ سنت به سکولاریسم در افغانستان»

... نام افغانستان از نیمه دوم قرن ۱۸ پیدا شد؛ قبل از آن نه افغان‌ها و نه دیگران این سرزمین را افغانستان نمی‌نامیدند.^{۵۹}

پنجاه و نهم- عزیز آر یانفر در «هفت نامه‌ی تندر»

... افغانستان چگونه شکل گرفت؟

روشن است که گستره‌ی کشوری که اکنون به نام افغانستان یاد می‌شود، در درازای تاریخ، همواره پاره‌ای از بخش خاوری فلات بزرگ و پهناور ایران، یعنی «ایرانستان» یا ایران بزرگ بوده است که با کشورهای آسیای میانه، پاکستان و ایران کنونی، تاریخ مشترک دارد.

در گذشته تاریخی، نام افغانستان صرف چونان یک منطقه (نه یک کشور) پیشینه داشته و برای گستره‌ی پشتون‌نشین که اکنون بیرون از نوار مرزی کشور ما در پاکستان قرار دارد، اطلاق می‌گردیده است.

طرفه این که شهرهای بیش‌تر پشتون‌نشین چون: قندهار، غزنی، گردیز، جلال‌آباد و حتا پشاور (پورشاپور) در آغاز بیش‌تر تاجیک‌نشین بوده‌اند که با گذشت زمان پشتون‌نشین گردیده‌اند.

کتاب حدودالعالم که مولف آن تا به امروز گمنام مانده است، نخستین اثری است که در آن از قومی به نام افغان (پشتون) و گستره زیست‌بوم افغان‌ها (پشتون‌ها) نام برده شده است. این کتاب که در حول و حوش سال ۹۲۸ میلادی به نگارش درآمده است جای زندگی افغان‌ها را در ساول در هندوستان، در یک دهکده با آب و هوای خوشگوار و زیبا که برفراز کوهی قرار دارد، خوانده است. تاریخ‌یمنی

۵۹. رسولی، یاسین، پاسخ سنت به سکولاریسم در افغانستان، ص ۱۲۷ الی ۱۲۷، انتشارات عرفان، ۱۳۸۶.

در ضمن جنگ‌های محمود، از افغانان و محل سکونت آن‌ها در اطراف کوه‌های سلیمان در هند خبر می‌دهد. بیرونی در سال ۱۰۳۰ در کتاب خود به نام «تحقیق ماللهند» می‌نویسد که در کوه‌های مرز غربی هند تا وادی سند قبایل مختلف افغان زندگی می‌کنند و ساول شاخه غربی آن است. موقعیت این گستره همچنین در روضة الصفا محمد بن خاوندشاه بلخی یاد شده است.

همچنان در تابلوی موزایک نقاشی شده الکساندر مقدونی (مکدونی) که هنگام کاوش‌های ویرانه‌های پومیی یافت شد، لحظه‌ی یورش اسکندر بر سپاهیان داریوش سوم در گوگامیل دیده می‌شود. در این نبرد، سواره نظام افغانی (پشتونی) مجهز با سلاح‌های سنگین در راست سپاه ایران در رکاب داریوش، پادشاه خود می‌جنگیدند. شاید این یکی از نخستین یادآوری‌ها از این قوم در جهان خارج باشد. این تابلو نشان می‌دهد که پشتون‌ها در آن برهه زیر فرمان داریوش سوم و سرزمین‌شان جزو امپراتوری پارسی هخامنشیان بوده است. با این همه، روشن نیست که پشتون‌ها در این تابلو به چه نامی یاد شده‌اند.

در شاهنامه فردوسی، سرزمین و گستره افغان‌ها در داستان «سرگذشت رستم با کک کوهزاد» که کک کوهزاد، شاه و سردار آن‌ها خوانده شده است، بیرون از حوزه سیستان (زابل، قندهار و بست) است که سه روزه راه از زابل دور است. با گذشت زمان، نام افغانستان رفته رفته، بیش‌تر بر گستره پیرامون کوه‌های سلیمان اطلاق می‌گردیده است. در کتاب «یادداشت‌هایی درباره افغانستان و بلوچستان» هنری جورج راورتی در صفحات ۳۲۹ تا ۳۳۰ حدود افغانستان اصلی شرح داده شده است:

«این رشته کوه‌های بزرگ (سلیمان) که در میان قندهار و دیره‌جات قرار دارد، درازی آن از «دره خیبر» و «جلال‌آباد» در شمال تا «سیوی» و «دادر» در جنوب حدود ۳۰۰ کروه بوده و پهنای آن نزدیک به ۱۰۰ کروه می‌باشد. در این گستره که سرزمین پهناور را دربر می‌گیرد، دره‌ها و جلگه‌های بی‌شماری هست. در همین جا و

به‌ویژه در همسایگی و پیرامون «کاسی‌غر»، یا «شیوال» بود که قبایل افغان مطابق به روایات‌شان نخست جاگزین گردیده و سپس به همه جهات گسترش یافتند. همین محدوده یادشد افغانستان اصلی است نام اصلی منطقه افغان از نقطه‌ای به نام «تیراه» و «کاسی‌غر» ایجاد شده است، جایی که زیارت حضرت سلیمان قرار دارد. کوه‌ها بسیار بلند بوده و پیوسته پوشیده از برف است. در مسیرهای همسایه آن به‌سوی باختر، جنوب و خاور و نزدیک به ساحات «پوشنگ»، «شال»، «سیوی» و دیره جات آب بسیار کم‌یاب، کشاورزی کم‌رنگ و باشندگان آن کم می‌باشد.

مؤلف «تذکره‌الملوک» به‌طور دقیق می‌گوید که: «افغانستان از کاسی‌غر تا مرزهای ولایت قندهار وسعت دارد. طوری که در تشکیلات سلطنت صفویه قرار داشت وائزه "افغانستان" چونان نام یکی از استان‌های مربوط آل کرت هرات پیشینه نزدیک به هفت‌صدساله دارد و بار نخست در "تاریخ‌نامه هرات" تألیف "سیف‌هروی" به گستره پیرامون کوه‌های سلیمان به کار رفته است. در این اثر چند بار نام افغانستان به کار رفته است. این کشور در میانه‌های سده نوزدهم در سیمای یک دولت در چهارچوب مرزهای کنونی و با نام امروزی افغانستان از میان پارچه‌های برجامانده از امپراتوری درانی سربرآورده است.

امپراتوری درانی به نوبه خود، پس از فروپاشی امپراتوری بزرگ نادرشاه افشار به دو بخش خاوری و باختری از سوی احمدشاه درانی به میان آمده بود.

این‌گونه، افغانستان در سیمای امروزمین و در چهارچوب مرزهای بین‌المللی کنونی، یک کشور نو است که درواقع در آخرین روزهای امارت دوست‌محمدخان و با آغاز امارت امیرشیرعلی‌خان، با پیوندیابی سردارنشین‌های کابل، قندهار و هرات با کارگردانی انگلیسی‌ها و پشتیبانی آن‌ها از امیردوست‌محمدخان در دوره دوم امارت او بنا به اقتضای وقت، منافع امپراتوری بریتانیای کبیر و روسیه تزاری چونان یک منطقه حایل در میان متصرفات آسیایی این دو امپراتوری ظهور نمود.

در دوره امارت امیر عبدالرحمان خان با امضای کنوانسیون کابل که به معاهده دیورند شهرت یافته است و نیز تثبیت مرزهای آن با کشور پارس (ایران) در باختر از سوی انگلیسی‌ها و مرزهای شمال آن با روسیه تزاری در نتیجه توافقات روسیه تزار و انگلیس، تسجیل گردید. پیدا است، همین‌گونه، امپراتوری درانی را که از فروپاشی امپراتوری نادر افشار به دو بخش خاوری و باختری، پدید آمد، نیز نمی‌توان افغانستان خواند.

درواقع، مرزهای امپراتوری درانی بیش‌تر از مرزهای خراسان تاریخی (هرچند هم نه به‌گونه کامل) همخوانی داشت. در سال ۱۸۰۱ میلادی هنگامی که فتح‌علی‌شاه قاجار با انگلیسی‌ها نخستین قرارداد سیاسی را امضا کرد و قرار شد که فتح‌علی‌شاه به محمود وزیر فتح‌خان کمک کند تا زمان‌شاه را از تخت کابل کنار بزنند. زمان‌شاه که آن‌دم با شاه قاجار از زبان زور سخن می‌گفت، ناگهانی متوجه شد که در لبه پرتگاه تباهی قرار گرفته است.

از همین‌رو، طره‌بازخان را برای گفتگو به تهران فرستاد. در کتاب «ناسخ‌التواریخ» در این زمینه چنین آمده است:

«از طرف دیگر، طره‌بازخان افغان نزد شاه‌زمان برسید، معروض داشت که در مملکت ما مسموع افتاده که شهریار آهنگ خراسان فرموده، همانا سفر شهریار به خراسان موجب آسفتگی و پریشانی امصار و بلدان است. اگر سفر خراسان به دیگر وقت افتد از اشفاق شاهانه بعید نباشد».

فتح‌علی‌شاه نیز در پاسخ او مکتوبی کرد که ما را از طلب ملک موروثی و تسخیر خراسان تقاعد نخواهد رفت و اگر کسی را در این کار سخنی باشد از زبان شمشیر جواب خواهد گرفت.

به‌گونه‌ی که دیده می‌شود، کشور زمان‌شاه درانی نام دیگری جز خراسان نداشت است. در غیر آن، اگر افغانستان خوانده می‌شد، باید هم طره‌بازخان و هم فتح‌علی‌شاه آن را افغانستان می‌خواندند.

از سوی دیگر، پس از فروپاشی امپراتوری درانی با برافتادن زمان‌شاه ابدالی، سرزمین‌های برجامانده از این امپراتوری، به چند خان‌نشین و سردارنشین و میرنشین تقسیم گردید که در ادبیات سیاسی جهان بیش‌تر به نام «سردارنشین‌های افغانی» شناخته می‌شوند.

افغانستان همچون نام یک منطقه در تاریخ معاصر، برای نخستین بار به سال ۱۷۹۸ میلادی از سوی انگلیسی‌ها در اثری که «گ. فورستر» نوشته بود، به کار رفته است. پروفیسور یوری گانکوفسکی فقید در ص ۱۳ کتاب گران‌سنگ «امپراتوری درانی» خود که به سال ۱۹۵۸ میلادی از سوی انتشارات ادبیات خاور مسکو به چاپ رسیده و در افغانستان از سوی اکادمی علوم به زبان پشتو هم ترجمه شده است، از این اثر نام برده است. پیش از این، واژه «افغانستان» در ادبیات اروپایی به چشم نمی‌خورد. پسان‌تر، به گونه‌ای که روان‌شاد محمود محمود در صفحات ۳۳ و ۳۴ از کتاب وزین «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» آورده است، در متن پارسی قرارداد سیاسی‌ای که بیرجان ملک‌مدر در ماه جنوری ۱۸۰۱ میلادی با دولت فتح‌علی‌شاه قاجار به امضا رساند. در ماده‌های دوم، سوم و چهارم کلمه «پادشاه افغانستان» برای دولت زمان‌شاه درانی به کار رفته است. در ظاهر، این نخستین سندی به زبان پارسی است که نام افغانستان برای امپراتوری درانی در دوره زمان‌شاه به زبان پارسی به کار برده شده است. روان‌شاد غبار این متن قرارداد را به نقل از روان‌شاد محمود محمود در کتاب افغانستان در مسیر تاریخ آوردند و در کشور چنین پذیرفته شد که کلمه افغانستان برای نخستین بار در ۱۸۰۱ میلادی در قرارداد میان ایران و انگلیس برای امپراتوری درانی به کار رفته است. روان‌شاد فرهنگ نیز در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر چنین چیزی را تأیید می‌نماید.

سوک‌مندانه، روان‌شاد محمود محمود متن انگلیسی قرارداد را در کتاب خود نیاورده‌اند تا دیده شود که در متن انگلیسی نیز کلمه افغانستان به کار برده شده

است. همچنین روشن نیست که ایشان متن اصلی قرارداد را به زبان پارسی از بایگانی‌های دولتی ایران برگرفته‌اند یا این که آن را از انگلیسی ترجمه کرده‌اند؟ از همین رو، مادامی که متن اصلی قرارداد به زبان پارسی دیده نشود، نمی‌توان به ضرس قاطع در مورد آن چیزی گفت. شاید متن اصلی پارسی این قرارداد در آثار ایرانی بازتاب یافته باشد؛ مگر، چنین برمی‌آید که تا اکنون کسی از پژوهش‌گران افغانستانی چنین سندی را ندیده باشد. دست‌کم بنده (عزیز آریانفر) تا اکنون به آن برخورداده‌ام. در بایگانی وزارت خارجه ایران هم این سند موجود نیست. در سال ۱۹۹۶ میلادی در سفری که همراه با استاد ناظمی به لندن داشتم، چاشتی همراه روان‌شاد استاد بیرنگ کوهدامنی مهمان روان‌شاد استاد جاوید در خانه شان بودیم. سخن از این در میان آمد که برای نخستین بار نام افغانستان برای کشور ما در کدام زمان و در کجا به کار رفته بود. استاد بیرنگ گفت که در قرارداد معروف ۱۸۰۱ میلادی میان ایران و انگلیس. استاد جاوید فرمودند که: من متن اصلی قرارداد را به زبان انگلیسی در کتابخانه لندن دیده‌ام؛ در قرارداد به زبان انگلیسی کلمات «شاه درانی» و «سرزمین افغان‌ها» (کشور افغان‌ها) به کار رفته است. چنین برمی‌آید که در متن پارسی قرارداد در ظاهر مترجم ایرانی یا هندی یا به اشتباه یا برسیبیل عادت معمول ایرانی‌ها که هر سرزمینی را با پسوند «ستان» یاد می‌کنند، کلمه افغانستان را به کار برده است.

و یا هم خود روان‌شاد محمود محمود جای شاه درانی، شاه افغانستان را به کار برده است. به باور من (عزیز آریانفر) نخستین بار کلمه افغانستان به‌عنوان نام کشور ما در ضمیمه قرارداد ۱۸۳۸ میلادی به کار رفته است. همین‌گونه، در صفحه ۱۰۵ کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» در قرن نوزدهم میلادی، می‌بینیم که در بند هفتم معاهده که میان «سرهار فورد جونس» از سوی دولت انگلستان و میرزامحمد شفیع، صدراعظم و حاجی حسین خان از سوی دولت ایران به تاریخ ۱۲ ماه مارچ ۱۸۰۹ میلادی در تهران منعقد شده بود، در متن پارسی کلمه افغانستان

آمده است که در متن انگلیسی چنانچه گفتیم، «افغان‌ها» آمده است که بازهم چنین برمی‌آید که روان‌شاد محمود محمود آن را از انگلیسی ترجمه نموده باشند. همین‌گونه در صفحه ۱۲۱ و ۱۲۲ «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» آمده است:

«... دولت انگلستان به نمایندگی الفنستن قراردادی بر ضد مملکت ایران و فرانسه، با افغانستان منعقد کند و عهدنامه‌ای با پادشاه کابل در تاریخ ۱۷ ماه جون ۱۸۰۹ میلادی منعقد نمود که خلاصه آن از این قرار است ...».

در این سند که روان‌شاد محمود محمود از زبان انگلیسی ترجمه نموده اند، سه بار نام افغانستان آمده است، مگر در اصل قرارداد که در صفحه ۷۷ «سراج التواریخ» آمده است و روان‌شاد دکتر محمود افشار یزدی نیز آن را در صفحات ۶۴ تا ۶۷ جلد دوم «افغان‌نامه» آورده است نامی از افغانستان دیده نمی‌شود و در عوض «پادشاه دُر دران»، «پادشاه سپهر بارگاه کابل» و «پادشاه ممدوح» آمده است.

چنین برمی‌آید که روان‌شاد محمود محمود برای آسانی کار خوانندگان و جلوگیری از دادن توضیحات بیش‌تر ترجیح داده باشند، «پادشاه افغانستان» بیاورند و یا شاید هم در کتاب انگلیسی نوشته «سِر جان ویلیام کی» که محمود محمود از آن بهره گرفته بود، چنین کاری شده باشد.

در صفحات ۱۳۵ تا ۱۳۷ همین کتاب، در عهدنامه‌ای که به تاریخ ۱۴ مارچ ۱۸۱۲ میلادی سرگور اوزلی با پارس به امضا رساند، در ماده پنجم «طایفه افغانه» آمده است.

درحالی‌که در ماده ششم در صفحه ۱۳۸ تنها کلمه «افغان» ذکر شده است. همین‌گونه در صفحات ۱۹۸ تا ۲۰۲ در سواد صورت عهدنامه‌ای که به نمایندگی مستر موریر و مستر هنری الیس در ۲۵ نوامبر ۱۸۱۴ میلادی با دولت ایران بسته شده و برنگار شده است، در فصل هشتم با «طایفه‌ی افغانه» و در فصل نهم آن با کلمه «افغان» برمی‌خوریم. الفنستون در کتاب «گزارش سلطنت کابل» که از سوی

آقای فکرت به‌زبان پارسی برگردان و به سال ۱۳۷۶ هجری خورشیدی در ایران چاپ شده است، در صفحه ۱۰۴ می‌نگارد:

«افغان‌ها نام عمومی برای کشورشان ندارند. اما «افغانستان» که محتملاً نخست در ایران به‌کار برده شده، مکرر در کتاب‌ها آمده است و اگر به‌کار رود، برای مردم آن سرزمین ناآشنا نیست. بنابراین، من این نام را برای کشور به‌کار خواهم برد که هم اکنون حدود آن شرح داده‌ام».

جالب است که آنچه الف‌نستون به‌عنوان حدود کشور پیچیده افغان‌ها شرح داده است (نگاه شود به ص ۱۰۴ همان اثر)، شامل شمال افغانستان کنونی و باختر آن نمی‌گردد. او در ص ۱۵۸ می‌نگارد: «آنان افغان‌ها نام عمومی برای کشور خویش ندارند؛ ولی گاهی نام افغانستان را به‌کار می‌برند». دکتر لیدن نام «پشتونخوا» را یاد کرده، ولی من هرگز کاربرد آن را در جایی ندیده‌ام.

گاهی هم واژه «سرحد» یاد شده است، اما این نام بر جلگه‌های شرق کوه‌های سلیمان اطلاق نمی‌شود. این کلمه درواقع چیزی جز «سردسیر» (?) فارسی نیست.

نامی که توسط ساکنان سرزمین بر تمام کشور اطلاق می‌شود، خراسان است اما واضح است که به‌کار بردن این نام درست نیست؛ زیرا از یک‌سو تمام افغانان در محدوده خراسان داخل نیستند. و از سوی دیگر، در بخش مهمی از آن ایالت (خراسان) افغانان ساکن نیستند. باتوجه به این که نام افغانستان چونان نام رسمی کشور تا نیمه‌های سده نوزدهم در اسناد رسمی بازتاب نیافته بود و مردم نیز با آن آشنا نبودند، از همین‌رو هم کاربرد نداشت. با بررسی اسناد و مدارک دست‌داشته می‌توان گفت که کلمه افغانستان برای نخستین بار در سخنرانی‌بی که مکناتن در مراسم تاج‌پوشی شاه‌شجاع درانی در قندهار پس از افتادن این شهر به‌دست نیروهای انگلیسی در ۱۸۳۸ میلادی ایراد کرد، یاد شد و متن این سخنرانی در اسناد انگلیسی پیوست معاهده لاهور (که میان انگلیسی‌ها و رنجیت‌سنگه به‌تاریخ

۲۶ جون ۱۸۳۸ میلادی به امضا رسیده بود. شاه شجاع نیز آن را امضا کرده بود) ضمم گردیده است. باید توجه داشت که در آن هنگام پشاور و مضافات آن که از سوی رنجیت سنگه (همپیمان انگلیس) اشغال شده بود، باتوجه به استراتیژی انگلیس در آن برهه نمی توانست جزو افغانستان در تعریف مکانات به شمار رود.

همچنین کشور هرات در آن برهه بازهم باتوجه به سیاست های وقت انگلیس بیرون از افغانستانی بود که الفنتسن در نظر داشته بود. همین گونه مناطق شمال هندوکش که در ادبیات سیاسی جهان در آن برهه به نام «ترکستان جنوبی» یاد می گردید، نمی توانست شامل افغانستانی که مکانات مدنظر داشت، بوده باشد.

این افغانستان تنها شامل گستره ای از قندهار تا غزنی و کابل و جلال آباد و پروان و کوهستان می گردید. تا جایی که بنده (عزیز آریانفر) کاوش نموده ام، ظاهراً نخستین باری که در آثار انگلیسی زبان، کلمه افغانستان چونان نام بخش هایی از سرزمین ما به کار برده شده است، ۲۵ اگست ۱۸۳۲ میلادی بوده است. در صفحه ۳۲۴ جلد یکم «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» چنین می خوانیم:

در ۲۵ اگست ۱۸۳۲ رونامه موسوم به "گازت بمبی" چنین می نگارد:

«... عباس میرزا حکم کرده سی هزار قشون ایران به طرف هرات و افغانستان حرکت نمایند و این مقدمه حمله بر هندوستان می باشد که به کمک دولت روس به عمل خواهد آمد...»

در مراسلات دیپلماتیک ایران با انگلیس ها، کاربرد این نام در اواخر نیمه نخست سده ی نوزدهم، هرچند هم در معانی گوناگون معمول بوده است. برای نمونه، در نامه ای که میرزا ابوالحسن خان شیرازی وزیر امور خارجه ایران به تاریخ ۱۹ ذی القعدة ۱۲۴۸ هجری قمری عنوان وزیرمختار انگلیس نوشته است، چنین می خوانیم:

«... به غیر از سمت قندهار و کابل و هرات و طرف افغانستان به هر طرف که بخواهید بروند، مختار باشند و مطلق العنان خواهند بود؛ خواه به این ولایت ایران

بیابند یا سایر جاهای دیگر که داخل به خاک هرات و افغانستان و کابل و قندهار نداشته باشد.»

چنان که از این نامه برمی‌آید، منظور از افغانستان گستره پشتون‌نشین مرزی (اکنون میان کشور ما و پاکستان) است که هرات، کابل و قندهار بیرون از آن دانسته شده است.

در همین نامه، نامه‌ای که الکساندر برنس به سال ۱۲۴۳ در باب کابل نوشته است، می‌خوانیم:

«... از جمله چهار مملکتی که افغانستان از آن‌ها ترکیب یافته است، یک حصه تابع پنجاب است (منظور از پشاور است) و سه حصه دیگر آن تابع ایران (منظور از کابل، هرات و قندهار است) و نیز فهمیده‌ایم که رییس کابل مردی است دانشمند و دوراندیش و در وفات رنجیت‌سنگه قادر خواهد بود که در همه این مملکت تسلط کلی پیدا کند و...».

از این نامه چنین دانسته می‌شود که در تاریخ نگارش آن، پشاور و سرزمین‌های مربوط آن تابع پنجاب و کشور کابل (که بخش بزرگی از مناطق مرکزی و شمالی افغانستان کنونی را دربر می‌گرفته است) و قندهار و هرات با توابع آن تابع ایران قاجاری بوده است. در نامه که «الیت دارسی تاد»، وزیر مختار انگلیس به تاریخ ۲۴ اپریل ۱۸۳۸ میلادی به وزیر خارجه ایران نوشته است، چنین می‌خوانیم:

«... بنابراین مدام که محب به صدق و راستی اظهار سازد که در سنوات سابق امنای دولت بهیه انگلیس با پادشاهان سلف افغانستان عهده دوستانه نبسته و شرطی محبانه کرده‌اند...».

به‌گونه‌ای که دیده می‌شود، در این هنگام دیگر کاربرد نام افغانستان برای مجموعه سردارنشین‌های افغانی در یادداشت‌های دیپلماتیک انگلیسی‌ها جا افتاده بود جالب این است که در اسناد این کتاب سردار افغانی اعم از مهردل خان،

که‌ندل خان و... هیچ کدام در نامه‌های شان از افغانستان نامی نمی‌برند و این گواه بر آن است که این نام کاربرد چندانی نداشته است.

تنها یک بار که‌ندل خان، آن‌هم در نامه ۱۲۶۹ خود عنوانی ناصرالدین شاه قاجار از «شش جهت افغانستان» یاد کرده است. روشن است در آن هنگام، دیگر نام افغانستان جا افتاده بود.

تنها در نامه‌هایی که امیردوست محمدخان به دربار ایران نوشته است، دو، سه بار از افغانستان نام برده است، آن‌هم با تعبیر گوناگون. برای مثال، او در یک جا کابل را پایتخت افغانستان خوانده است؛ با این که منظور او از افغانستان روشن است گستره زیر فرمانروایی خودش بوده است که در آن برهه شامل قندهار و هرات و بخش‌های دیگری مانند ترکستان، بدخشان و... نمی‌گرفته است.

در صفحات ۲۱۲ تا ۲۱۳ کتاب «افغانستان و ایران» نوشته دکتر یوسف حقیقی، ۱۳۸۳، ایران، گوشه‌ای از نامه امیردوست محمدخان آورده شده است که متن کامل آن در کتاب امیرکبیر و ایران آمده است. آقای پیروز مجتهدزاده درباره این نامه در کتاب «امیران مرزدار و مرزهای خاوری ایران» می‌نویسد که این نامه در آرشیو وزارت خارجه انگلستان وجود دارد.

«... محمدحسین خان، دومین سفیر دوست محمدخان به دربار ایران در ۱۸۳۸ به تهران رسید و نامه‌ی دوست محمدخان را از نظر شاه ایران گذرانید. او در نامه خود نوشته بود:

«از آن‌جا که از اوقات قدیم بزرگان خانواده این بنده به صداقت و درستی مربوط و متوسل دودمان فلک بنیان اعلیٰ حضرت شاهنشاهی بوده‌اند، این بنده نیز خود را یکی از متمسکین و متوسلین دودمان آن سلطنت عظمیٰ انگاشته، چنان داشته‌ایم که این ولایت (کابل و مضافات آن) هم تعلق به مملکت ایران دارد...

سبب عریضه‌نگاری در این وقت، که اعلیٰ حضرت قوی شوکت پادشاه اسلام است، در جمیع این ولایت فتنه و فساد و اغتشاش عظیم از طایفه شقاوت‌نژاد

سیکھ است؛ اگر چه چهارصدهزار خانوار از افغان و طوائف حول و حوش و همسایه‌ها آثار و عامات اطاعت به این خیرخواه صمیمی اند، ولیک به جهت عدم قدرت و توانایی من از برای مشغول ساختن و منظم نمودن این چنین گروه عظیم، قشون من منحصر شده است به بیست هزار سوار جرار و رشید و خوب و ده هزار پیاده و پنجاه عراده توپ... تا حال مغلوب آن طایفه بی‌دین نشده‌ام.

شهر قندهار که اشرف بلاد است و شهر کابل که پایتخت افغانستان است و بلاد و نواحی که با خراسان هم‌سرحد هستند و همچنین مملکت خراسان و مضافات ولایات مفصله فوق کلا جزو ممالک محروسه ایران است و در جمیع ممالک محروسه شاهنشاهی، نیک و بد این ولایات نیز از نیک و بد سایر اجزای مملکت ایران نباید جدا و سوا باشد و نباید از منافع دولت علیه ایران محروم و بی‌نصیب بمانند...».

همین امیردوست محمدخان در نامه‌ای که شاید به سال ۱۲۵۳ به حاجی میرزا آقاسی صدراعظم ایران نوشته است که در صفحات ۲۲۷ تا ۲۲۸ کتاب «ایران و افغانستان» نوشته بهمنی قاجار، چاپ وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۸۶ آمده است، از این نامه برمی‌آید که هنگام نگارش نامه، افغانستان بیرون از سلطنت کابل و پشاور بوده است. زیرا در آن هنگام پشاور زیر سیطره سیکه‌ها بوده است. شایان یادآوری است که شهر پشاور در گذشته تاریخی یک شهر پشتون‌نشین نبوده است. این شهر پسان‌ها به تصرف پشتون‌ها درآمده است. در کتاب «گزیده اسناد سیاسی ایران و افغانستان» در صفحه ۱۲۰ در نامه‌ای که وزیر خارجه ایران به تاریخ ۲۷ جمادی‌الاولی ۱۲۵۴ با عنوان میرزا جعفرخان، فرستاده ایران به عثمانی نگاشته آمده است:

«خواستند حدود افغانستان که از قدیم ملک دولت علیه بوده است را از ما منحرف و سردارهای این ملک را با هم متفق کنند تا مابین ما و هند سدی سدید باشد».

اگر کتاب «سیاحت اسکندر برنس» را پیدا کنید، در آن‌جا خواهید دید، نوشته است که:

«... دوستی ایران از برای ما بی‌فایده است و این همه خرجی که کرده و می‌کنیم بیهوده اگر دولت ما دوست محمد سردار کابل را تقویت نماید، خرجش کمتر خواهد شد و نفعش بیش‌تر.

ما خواستیم ملک قدیم خود را تصرف نماییم. شما هنوز در اردو تشریف داشتید و دیدید که از کابل و قندهار فرستاده‌ها رسید و عریضه‌ها آوردند که ما نوکر قدیم شما هستیم...».

در این سند از حدود افغانستان نام برده شده که منظور از همه سردارنشین‌های افغانی بوده است. در این حال، الکساندر برنس، دوست محمدخان را «سردار کابل» خوانده است. در صفحه ۱۸۴ این کتاب در نامه که «شیل»، نایب وزیرمختار انگلیس در تهران به وزیرخارجه ایران به‌تاریخ سوم رمضان ۱۲۵۴ نوشته است، می‌خوانیم:

«... هرگاه قطعه زمینی از خاک افغانستان را از حکم سرکار اعلیٰ حضرت شهر یاری به تصرف نگه دارند...».

در نامه‌ای که در ذیقعد ۱۲۶۶ ناصرالدین شاه قاجاریه به دوست محمدخان نوشته و در ص ۲۳۶ همین کتاب آمده است، او را «امیر کابل» خطاب نموده است. امیر دوست محمدخان در نامه‌ای که در ۱۸۳۶ میلادی به تزار روسیه نوشته است، کشور خود را «مملکت افغان» خوانده است.

و اما امیر شیرعلی خان، نخستین فرمانروایی بوده است که در نامه تاریخی پنجشنبه ۱۲ شهر شوال ۱۲۹۰ خود به تزار روسیه، کشور خود را چند بار افغانستان خوانده است، پیش از او کسی از امیران کشور ما را در چهارچوب مرزهای کنونی «افغانستان» نخوانده بود. از این نامه چنین برمی‌آید که دیگر در دوره امیر شیرعلی خان افغانستان نام رسمی کشور ما گردیده بود. در آثار روسی نیز چنین

نامی تا میانه‌های سده نوزدهم دیده نمی‌شود. در برخی از مراسلات دیپلماتیک میان ایران و انگلیس در اواخر نیمه نخست سده نوزدهم نیز کلمه افغانستان به چشم نمی‌خورد.

تا جایی که من (عزیز آریانفر) در آثار روسی مطالعه کرده‌ام، شاید نخستین سندی که در آن کلمه افغانستان در معنای همه سردارنشین‌ها و میرنشین‌های افغانی یاد شده باشد، در بایگانی مرکزی دولتی تاریخ در پترزبورگ، بنیاد دفتر ویژه وزارت دارایی، بخش محرمانه OR1، پرونده ۳/۳ فهرست ۲۱ باشد که پروفیسور میخائیل و لودارسکی درباره آن در صفحه ۳۵ کتاب «شوروی‌ها و همسایه‌های جنوبی‌شان ایران و افغانستان» در صفحه ۳۴۱ جلد یکم «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس»، در مراسله رسمی از طرف ویسکونت پالمرستون به مستر بلای سفیر دولت انگلیس مقیم سن پترزبورگ تاریخی پنجم سپتامبر ۱۸۳۴ آمده است:

«با اعتراف به وصول مراسله مورخ ششم اگست شما راجع به امور ایران و افغانستان، لازم می‌باشد به شما دستور بدهم که یک موقع مناسب به دست آورده به دولت امپراتوری روسیه رضایت دولت اعلیٰ حضرت پادشاهی انگلستان را به تصمیمی که شاهنشاه ایران برای تعیین محمد میرزا به مقام ولیعهدی مملکت ایران گرفته است خاطر نشان کنید».

پس از آن که سیکه‌ها، پشاور و دیگر زمین‌های پشتون‌نشین را گرفتند، انگلیس‌ها بر آن شدند، تا این سرزمین را همراه با سرزمین‌های بلوچ‌نشین به متصرفات هندی خود پیوست نمایند. از این رو، نام افغانستان را برای کشور نوی که میان متصرفات هندی خود، ایران و متصرفات آسیای روسیه تزاری چونان گستره حایل به میان آورده بودند، در نظر گرفتند.

در کتاب «حیات افغانی» که در ۱۸۶۵ میلادی به خامه محمدحیات‌خان به زبان پارسی دری نوشته شده و در سال ۱۸۷۴ میلادی به انگلیسی برگردانده شده است، حدود افغانستان چنین شرح داده شده است:

«... مرز شمالی آن هندوکش است که آن را از ترکستان جدا می‌کند. در غرب آن ایران قرار دارد. جنوب آن بلوچستان است ... و در شرق با رود سند از پنجاب جدا شده است. مساحت آن ۳۰۰ هزار میل مربع و نفوس آن حدود هشت میلیون (۴۰۰،۰۰۰، ۸) نفر است ... هزاره نیز شامل افغانستان نیست».

روشن است که این کتاب در هنگام دوره دوم امارت دوست‌محمدخان به رشته نگارش کشیده شده است؛ دوره‌ای که هنوز افغانستان محدود به شهر کابل، جلال‌آباد، غزنی و پروان می‌گردید و شمال و هزارستان هنوز شامل گستره افغانستان نگردیده بود. در صفحه ۸ کتاب «افغانستان گزیده مقالات» مسکو، ۱۹۲۴ می‌خوانیم:

«... بایسته است، به هر حال، میان مفهوم افغانستان و افغان تفکیک قایل شد. افغان‌ها در بیرون قلمرو افغانستان زیست‌بوم دارند. برعکس، در میان باشندگان افغانستان غیرافغان‌ها، زیست‌بوم دارند. افغان‌ها عبارت‌اند از قومی که به زبان ویژه ایرانی سخن می‌گویند...».

در صفحه ۱۱ همین کتاب آمده است:

«... افغان‌ها به زبان "پشتو" یا "پختو" سخن می‌گویند که شاخه‌ای از زبان ایرانی است. مگر در دربار امیر، سرشناسان و در عرصه نوشتاری و بازرگانی امروزه زبان پارس معاصر چیرگی دارد».

در صفحه ۱۳ می‌خوانیم:

«... هرگاه بخشی از افغان‌ها در بیرون از قلمرو افغانستان زیست‌بوم دارند، از سوی دیگر، در خاک آن قوم غیرافغان زندگی می‌کنند که افغان‌ها از نگاه تیپ، زبان و خاستگاه فرق دارند».

آنچه بسیار جالب است که حتا در دوره فرمانروایی امان‌الله خان بسیاری از باشندگان مناطق دورافتاده کشور به‌شمول مناطق پشتون‌نشین با نام افغانستان آشنا نبوده‌اند.

برای نمونه در صفحه ۱۹ کتاب ۱۹۲۴ می‌خوانیم:

«... شایان یادآوری است که درک یگانگی ملی یا سیاسی تا همین، اکنون به آن پیمانۀ در میان افغان‌ها دیده نمی‌شود که آن‌ها با سخن گفتن از میهن خود هیچ‌گاه واژه افغانستان را به‌کار نمی‌گیرند و به نام‌های ناب بومی چنگ می‌اندازند». شمار کل گویندگان به زبان افغانی بنا به آخرین داده‌ها که در دسترس است (آمده در دانشنامه دایرةالمعارف اسلام)، تقریباً ۵،۳ میلیون نفر تخمین زده می‌شود که از جمله دو میلیون آن در امارت افغانی زیست‌بوم دارند.

در صفحه ۱۰۳ از قول Imperial Gazetteer of India می‌خوانیم:

«بابر، تنها نواحی زیست‌بوم قبایل اوغان در جنوب منطقه کابل را اوغانستان می‌خواند».

در صفحه ۱۱۲ آمده است:

«افغانستان بخشی از ایران را تشکیل می‌دهد».

به هر رو، پشتون‌ها با افغان‌ها، صرف‌نظر از همه چیز از اصیل‌ترین نوده‌های ایرانی‌اند که با تاجیک‌ها و پارس‌ها از یک تیره و تبار و نژاد اند.

در صفحه ۲۶۴ جلد یکم کتاب سه جلدی «تاریخ شرق، خاورزمین در عهد قدیم» چاپ پژوهشکده خاورشناسی پژوهشگاه علوم روسیه، با ویرایش دکتر رباکوف، مسکو، ۲۰۰۰، در فصل شانزدهم زیر عنوان «کشورهای پشته ایران و جنوب آسیای میانه در...» می‌خوانیم:

«توده‌های ایرانی‌زبان فلات ایران مشتمل‌اند بر: پارس‌ها، افغان‌ها، کردها، گیلانی‌ها، مازندرانی‌ها، بلوچ‌ها، و... افغان‌ها را توده‌های همسایه با این نام از اوایل

قرون وسطا می شناسند. مگر نامی که خود آن ها خویش را بدان یاد می کنند، پشتون به ایران باستان "پرسو" (پارسو) می رسد. این نام تباری از میانه های نیمه دوم هزاره نخست میلادی برای مناطق زیست بوم کهن افغان ها در جنوب خاوری سرزمین افغانستان اکتونی اطلاق می گردیده است».

از این نبشته ها چنین برمی آید که پشتون ها یکی از اصیل ترین و دیرین ترین تیره های ایرانی (پارسی) هستند و خاستگاه نام ایشان "پرسو" (پارسو) است. باتوجه به آنچه که در بالا آمد، می توان نتیجه گیری کرد:

۱. «افغانستان» به عنوان یک کلمه و اسم مکان، پیشینه ی تاریخی داشته و در گذشته برای گستره پشتون نشین وابسته به مضافات استان پشاور (بیش تر مناطقی که اکنون در ایالت پشتونخوا پاکستان اند) شماری از مناطق پشتون نشین کشور در حدود کوه های سلیمان اطلاق می گردیده است.

۲. شاید نخستین زیست بوم پشتون ها مستنگ با مستونگ ها است که اکنون در بلوچستان پاکستان واقع است.

در کل می توان گفت که افغانستان واقعی و راستین در گستره پاکستان قرار دارد و آنچه که امروز افغانستان خوانده می شود، هیچ ربطی به این نام ندارد.

۳. امپراتوری درانی که از سوی احمدشاه ابدالی بنیادگذاری شد، به این نام خوانده نمی شده است.

۴. کلمه افغانستان برای نخستین بار در آثار انگلیسی در اثر فورستر در ۱۷۹۷ برای بخشی از گستره پشتون نشین امپراتوری درانی به کار رفته است.

۵. این نام از سوی ایرانیان بنا به روال معمول از میانه های سده نوزدهم برای بخش هایی از سرزمین بازمانده از امپراتوری درانی به گونه غیررسمی به کار رفته است.

۶. از روی کتاب «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس» روان‌شاد محمود محمود ظاهراً چنین برمی‌آید که برای نخستین بار کلمه افغانستان در متن پارسی قرارداد ۱۸۰۱ میلادی میان پارس و انگلیس به کار رفته باشد. این درحالی است که در متن انگلیسی این قراردادها چنین کلمه‌ای به کار نرفته است. به گمان غالب روان‌شاد محمود محمود اصل قراردادها را در دسترس نداشته و آن را از متن انگلیسی ترجمه نموده است. شاید ایشان برای آسانی کار و یا برسیبیل عادت معمول ایرانی‌ها که هر سرزمینی را با پسوند «استان» یاد می‌کنند، کلمه «افغانستان» را به کار برده است.

۷. الفنستون، «افغانستان» را نامی مناسب برای سلطنت کابل دانسته است و آن را در کتاب «گزارش سلطنت کابل» خود به کار بسته است (۱۸۱۴). در این حال او می‌نویسد که این نام را شاید ایرانی‌ها بر سرزمین افغان‌ها گذاشته‌اند. روشن است در آن برهه که الفنستون کتاب خود را نوشته بود، هرات و مناطق شمال هندوکش شامل گستره سلطنت کابل نبوده است.

۸. در سال‌های ۱۸۳۲ تا ۱۸۳۸ میلادی کلمه افغانستان برای سردارنشین‌های افغانی در آغاز در آثار انگلیسی و رفته‌رفته در آثار ایرانی، افغانی و پسان‌تر روسی رواج یافته است.

۹. در نیمه نخست سده نوزدهم تا سال ۱۸۳۸ میلادی اطلاق افغانستان بر مجموع سردارنشین‌های افغانی بازمانده از امپراتوری درانی (هرات، قندهار، کابل و پشاور) و نیز خان‌نشین‌های شمال مانند میمنه، بلخ، خلم، کندز و... که بیرون از قلمرو درانی بودند، در داخل سرزمین ما رواج نداشته و در اسناد رسمی به کار نرفته است.

۱۰. در اواخر دهه سوم این سده، دو سه بار از سوی امیردوست محمد خان، آن هم نه برای همه سردارانشین‌ها، بل تنها بخشی از آن که زیر فرمان خودش بوده، به کار رفته است.

جالب این است که دوست محمدخان پس از آن که انگلیسی‌ها کلمه افغانستان را در هند برای توصیف ولایات کابل و قندهار به کار بردند، این اصطلاح را کار گرفته است.

۱۱. در اسناد دیپلماتیک ایرانی، این کلمه در اواخر دهه سوم سده نوزدهم به کرات دیده شده است که در مفاهیم گوناگون به کار رفته است. گاهی برای توصیف همه سردارانشین‌ها و گاهی هم مانند مفهوم گذشته برای بخشی از منطقه پشتون‌نشین که شامل هرات، قندهار و کابل نمی‌شده است؛ مگر به هر حال عمومیت چندانی نداشته است.

۱۲. در آثار روسی گمان نمی‌رود که بیش از سال ۱۸۳۸ میلادی به کار رفته باشد روس‌ها قطعاً تنها پس از انگلیسی‌ها این کلمه را به کار برده‌اند.

با این‌همه، باید در این راستا کار بیش‌تری انجام شود تا دیده شود که در کدام سند برای نخستین بار این نام و در کدام مفهوم به کار رفته است. با این‌همه اگر به قول ولودارسکی استناد کنیم، «افغانستان» باید برای نخستین بار در ۱۸۳۳ در روسیه به کار برده شده باشد، آن هم روشن نیست در چه مفهومی؛ آنچه روشن است، با قاطعیت می‌توان گفت که شمال کشور و هرات نمی‌توانسته در آن هنگام داخل مفهوم افغانستان بوده باشد، چه در همه آثار روسی و آسیایی میانه‌ای از آن به نام «ترکستان جنوبی» یاد شده است که پسان‌ها «ترکستان افغانی» خوانده شد.

۱۳. این نام برای کشور ما در سیمای کنونی و در چهارچوب تقریبی مرزهای کنونی پس از به امارت رسیدن شیرعلی خان در داخل کشور عام شد و پس از آن در همه اسناد دیپلماتیک (از جمله نامه شیرعلی خان عنوانی

تزار روس) کاربرد پیدا کرد. در این حال، هنوز در میان عوام شهرت پیدا نکرده بود.

این درحالی است که در آغاز، انگلیسی‌ها این نام را تنها بر کابل و قندهار گذاشتند و در دوره امیر دوست‌محمدخان بار دوم، پس از گرفتن شمال هندوکش شامل آن شد و سرانجام هم در آخرین روزهای زندگانی امیردوست‌محمدخان هرات هم شامل آن شد.

۱۴. این نام برای نخستین بار در اوایل نیمه دوم سده نوزدهم به روی نقشه‌های سیاسی جهان کشور ما در سیمای کنونی به کار برده شده است. این نام در نیمه نخست سده نوزدهم تنها در برخی از بخش‌های پشتون‌نشین گستره بازمانده از امپراتوری درانی کاربرد داشته است.

۱۵. مهندسی سیاسی ظهور چنین کشوری از سوی انگلیسی‌ها صورت گرفته بود که برای حفظ متصرفات هندی خود، نیاز داشتند میان متصرفات آسیای میانه‌ای روسیه تزاری و ایران منطقه‌ای حایل ایجاد کنند. از این رو، این نام را هم درواقع انگلیسی‌ها بر این کشور گذاشتند که بار نخست آن را الفنتسن آن را پیشنهاد نموده بود.

آنچه مربوط می‌گردد به مرزهای خاوری و جنوبی کشور، این مرزها به گونه نهایی با «کنوانسیون کابل» که نادرست در کشور به نام «معاهده دیورند» شهرت یافته است، به سال ۱۸۹۳ میلادی تعیین گردیدند.

مرزهای شمالی و شمال خاوری کشور همین گونه از سوی انگلیسی‌ها و روسیه تزاری تعیین گردید. همین گونه، مرزهای باختری کشور با ایران از سوی انگلیسی‌ها تعیین گردید.

۱۶. شماری از پژوهشگران چنین می‌پندارند که با توجه به پیشینه تاریخی، فرهنگی و... این نام مصنوعی و تحمیلی است که بر یک کشور مصنوعی گذاشته شده است و نمی‌تواند معرف و بازتاب‌گر کلیت هویت

ملی و فرهنگی ما باشد و با گذشته‌ی پُربار ما پیوند ارگانیک ندارد و صرف نام بخشی از کشور است، نه کل آن که از سوی انگلیسی‌ها بنابر دلایل سیاسی بر آن گذاشته شده است (آن‌هم نام سرزمینی را که اکنون بیرون از مرزهای آن قرار دارد که در سه مرحله بر این کشور گذاشتند، که درواقع یک نام صادراتی است) و رشته‌های ما را با گذشته‌ی تاریخی و فرهنگی ما و افتخارات ما و ارثیه بزرگ فرهنگی - تمدنی ما می‌برد و سردرگمی‌های بسیاری را می‌آفریند. از این‌رو، طبیعی‌ترین نام برای کشور ما «ایران خاوری» می‌باشد و بایسته است تا در آینده به این نام تغییر یابد.

۱۷. باتوجه به این که افغانستان در گذشته نام یکی از استان‌های سرزمین ایران بزرگ بوده و باشندگان آن، افغان‌ها (پشتون‌ها)، یکی از اقوام بزرگ ایرانی که زبان‌شان پشتو، یکی از زبان‌های شیرین ایرانی و خواهر زبان پارسی است، با سایر باشندگان این مرز و بوم هم‌ریشه، هم‌تبار، هم‌سرزمین، هم‌تاریخ، هم‌سرنوشت و هم‌بود اند، این نام برای ما عزیز و گرامی است.

با این‌هم، این نام را بسیاری از پژوهش‌گران برای کشور ما مناسب نمی‌پندارند. روشن است خود پشتون‌ها به‌طور سنتی خود را افغان نه، بل پشتون و سرزمین خود را «پشتونخواه» می‌خوانده‌اند.

افغان و افغانستان، نام‌هایی هستند که پارسی‌زبانان به آنان و سرزمین‌شان داده‌اند.

سرزمین افغان‌ها هرچند از دیدگاه جغرافیایی در گستره ایران واقع است، با آن‌هم از دیدگاه جغرافیای سیاسی در درازای تاریخ گاهی در گستره سیاسی هند و گاهی در گستره ایران بوده است.

به‌گونه مثال در عصر شاهپور یکم ساسانی منطقه‌ی «ابگان» و «پشاور» مرز خاوری شاهنشاهی پهلناور ایران شناخته می‌شده است.

۱۸. به هر رو، چیزی که از دیدگاه تاریخی روشن است، این است که نام افغانستان بر کشوری که در نیمه سده نوزدهم در بخشی از سرزمین خراسان (ایران شرقی) ساخته شد، گذاشته شد، یک گزینش طبیعی نبوده است که خود باشندگان این سرزمین بر آن گذاشته باشند، بل نامی است که انگلیسی‌ها باتوجه به منافع و مطالع استعماری خود برآن گذاشته‌اند. یعنی درواقع نام جزوی است که بربک کل گذاشته شده است.

این نام، یعنی افغانستان، به باور بسیاری از کارشناسان، پیچیدگی‌هایی را از دیدگاه فرهنگی، تاریخی و... آفریده و همه پیوندهای ما را با گذشته‌ها گسیخته است. به‌گونه نمونه، درست نخواهد بود، هرگاه بگوییم زرتشت پیامبر افغانی یا مولانا فردوسی و... سخن‌وران افغانی‌اند.

از سوی هم بحران هویتی به‌میان آورده است؛ چه هرگاه بپذیریم که افغان نام یک قوم است. افغان خواندن اقوامی چون ازبیک، ترکمن، قرغیز، تاجیک، هزاره و... از سوی بسیاری از کسان مربوط به این اقوام پذیرفتنی نیست. با این‌همه، تغییر نام افغانستان به «ایران خاوری» یا «خراسان» در اوضاع و احوال کنونی دشوار است و هنوز زمینه برای آن فراهم نگردیده است.

در فرجام باید گفت که این اندیشه که گویا نام کشور ما در گذشته خراسان و پیش از آن آریانا بوده است، از ریشه نادرست است؛ زیرا خراسان و آریانا (که نام یونانی گستره آریاها است) هر دو نام یک سرزمین است، درحالی که افغانستان نام یک کشور نو است.

روشن است میان یک کشور چونان یک واحد سیاسی و یک گستره جغرافیایی تفاوت بسیار است که در این ادعا به سنجش گرفته نشده است.^{۶۰}

شصتم - جمعی از نویسندگان و صاحب نظران در کتاب «تولد دوباره هویت و اقتدار تاجیکان»

... این رساله با همکاری و گردآوری نظریات و پیشنهادات تعداد زیادی از اندیشمندان و صاحب نظران کشور تهیه گردیده است. اولین بار در اول فبروری سال ۲۰۱۸ میلادی به شمارگان هزار نسخه نشر گردید. در صفحات ۵۲ این مجموعه تحقیقی می خوانیم:

«... بیلو در ۱۸۸۰ میلادی می گوید: خراسان نامی است که مردمان این سرزمین برای کشورشان به کار می برند. درحالی که خارجی ها آن را افغانستان می خوانند. نام افغانستان بار اول حدود ۷۰۰ سال پیش در تاریخ نامه هرات به مناطق کوچکی در اطراف کوه های سلیمان به کار رفته که حتا کندهار، غزنی و پشاور شامل آن نیست. این نام بار اول در معاهده ۱۸۳۸ میلادی در بین شاه شجاع، رنجیت سنگه و انگلیس ها به مناطق «کابل و کندهار» اطلاق شده است». "انگلز" در مقاله مشهور خود در ۱۸۵۸ میلادی درباره افغانستان شهرهای کابل، غزنی، کندهار و پشاور را افغانستان می گوید؛ نقشه های جغرافیایی این دوره نیز مؤید آن است. حتا امیر حبیب الله در ۱۹۱۳ میلادی در «سراج التواریخ» به نام پادشاه افغانستان و ترکستان نامیده می شود. در دوره امان الله خان است که نام افغانستان بر تمام کشور اطلاق می گردد.^{۶۱}

۶۰. آریانفر، عزیز؛ هفته نامه ی «تندر»، صص ۱۹ تا ۲۳؛ ویژه نامه ی «ایران بزرگ فرهنگی»، شماره سوم، زمستان ۱۳۹۲.

۶۱. اپاریسینا (اپارسین) - جمع نویسندگان؛ تولد دوباره هویت و اقتدار تاجیکان، ص ۵۲، اول فبروری ۲۰۱۸، به شکل PDF نیز قابل دسترس در شبکه های اجتماعی است، کانون تاجیکان مقیم لندن.

شصت و یکم - هوشنگ طالع در کتاب «چکیده تاریخ تجزیه ایران»

جدایی ایران و افغانستان!

با شکست ناپلئون در نبرد «واترلو»، دولت انگلستان که از زیر فشار خردکننده امپراتوری فرانسه رهایی یافته بود، سیاست ممانشات نسبت به ایران را کنار گذارد و چهره خشن‌تری به سیاست خود بخشید. دولت انگلستان برای مصئون ساختن هندوستان، دست اندر کار ایجاد حایلی میان ایران و هندوستان گردید. از این‌رو، دولت مزبور، در پی تجزیه ایالت‌های کابل، قندهار و هرات و نیز بخش بزرگی از مکران و بلوچستان از ایران برآمد. برای دستیابی به این مقصود، دولت انگلستان دست اندر کار اغوای امیران محلی شد.

گرفتاری دولت ایران در جنگ با روس، مانع از توجه لازم به مسایل شرق کشور گردیده بود. بدین‌سان، امیر هرات با بهره‌گیری از این موقعیت، برای نخستین‌بار در سال ۱۸۰۵ میلادی و سپس در سال ۱۸۱۷ میلادی، یعنی در دوران نبردهای ایران و روس، از پرداخت خراج سالانه به خزانه دولت مرکزی خودداری کرد. فتح‌علی‌شاه، هر بار توانست وسیله سپاه خراسان، فتنه را بخواباند. هر دو بار، امیر هرات پذیرفت که خطبه به‌نام شاهنشاه ایران بخواند و سکه به‌نام وی ضرب کرده و خراج سالانه را بپردازد.

در سال ۱۸۱۸ میلادی محمودخان که از سوی برادرش در کابل زندانی بود، با حمایت انگلیس از زندان گریخت و عَلم جدایی خواهی در افغانستان را برافراشت. وی پس از تسلط بر کابل، سپاهسانی به هرات فرستاد و امیر هرات را دستگیر و به کابل برد. محمودخان با پشت‌گرمی و حمایت دولت انگلستان، خان خیوه را اغوا نمود تا به یاری یکدیگر، به خراسان حمله‌ور شوند.

به فرمان فتح‌علی‌شاه، والی خراسان عازم هرات شده و خود نیز در رأس سپاهی عازم آن خطه گردید. محمودخان، با دیدن عزم راسخ حکومت مرکزی از در تسلیم درآمد و فتنه خاموش شد.

عوامل انگلیس، پس از شکست دولت ایران و پذیرش عهدنامه ترکمانچای، به تحریکات خود میان عشایر افغانستان افزودند. در این راستا، آنان:

«در میان قبایل افغان شروع به تبلیغ علیه ایران کرده و ماجرای جنگ‌های قفقاز و شکست‌های دولت ایران را در میان آنان شایع نمودند، تا به آن‌ها ثابت کنند که با حمایت انگلستان قادر خواهند بود در مقابل دولت مرکزی مقاومت ورزند...».

با پایان گرفتن دوره دوم جنگ‌های ایران و روس، دولت ایران متوجه شورش ایالت‌های شرقی شد. از این رو در سال ۱۸۳۱ میلادی فتح‌علی‌شاه، سپاهی را به فرماندهی عباس میرزا، مأمور اعاده نظم در آن سامان کرد. عباس میرزا توانست عرض دو سال، ایالت‌های خراسان، سیستان و بلوچستان را آرام سازد. سپس، به امیر هرات اخطار کرد تا در مورد بدهی‌های عقب‌افتاده، اقدام سریع به عمل آورد. اما وی که از پشتیبانی انگلستان بهره‌مند بود، از این کار خودداری کرد.

سرانجام در سپتامبر ۱۸۲۳ میلادی، سپاهی به فرماندهی محمد میرزا (پسر عباس میرزا)، به هرات فرستاده شد. وی نیروهای امیر هرات را درهم شکست و شهر هرات را محاصره کرد. اما ۱۵ اکتوبر ۱۸۳۳ میلادی عباس میرزا، ناگهان درگذشت. از این رو، محمد میرزا که ناچار بود به تهران برود، با امیر هرات صلح کرد. برپایه پیمان مزبور، امیر هرات متعهد گردید که خراج مقرر را ارسال دارد و سکه به‌نام شاهنشاه ایران زده و خطبه به‌نام وی بخواند. همچنین کامران میرزا امیر هرات، متعهد شد که استحکامات غوریان را خراب کند. به دنبال این پیمان، به محاصره هرات پایان داده شد.

کماییش یک سال بعد، یعنی در ۲۳ اکتوبر ۱۸۳۴ میلادی فتح‌علی‌شاه درگذشت. با وجود مخالفت همه شاهزاده‌گان قاجار، محمد میرزا، فرزند عباس میرزا

با دخالت علنی وزیرمختار روسیه و به استناد آن بند از ننگ‌نامه «ترکمانچای» که روسیه سلطنت ایران را در فرزندان عباس میرزا تضمین کرده بود، به‌نام محمدشاه تاج‌گذاری کرد. در این میان، دولت انگلستان نیز برای عقب‌نماندن از معرکه، از سلطنت محمدشاه حمایت کرد. این واقعه، باعث نفوذ روس‌ها در دربار ایران شد.

با جلوس محمدشاه به تخت سلطنت، برای چندمین بار به تحریک انگلستان، کامران میرزا امیر هرات از پرداخت خراج سالانه خودداری کرد. در این میان، وی نه‌تنها استحکامات غوریان را خراب نکرده بود، بلکه به سیستان نیز یورش برده و سرزمین مزبور را به قلمرو خود پیوسته بود.

محمدشاه دستور بسیج سپاه برای دفع فتنه کامران میرزا را صادر کرد. انگلیس‌ها برای ناکام کردن دولت مرکزی، در آغاز کوشش کردند که دوست محمدخان بارکزایی، امیر کابل و کهن‌دل خان امیر قندهار را به یاری کامران میرزا برانگیزند که موفق نشدند. سپس در پی ایجاد اغتشاش در مرزهای شرقی ایران برآمدند که آن‌هم بی‌نتیجه ماند.

در این میان خبر رسید که کامران میرزا، تعدادی از اهالی سیستان را در بازارهای مرو و خیوه به‌عنوان برده فروخته است. از این‌رو، در ۱۸۳۷ میلادی محمدشاه در رأس یک سپاه ده هزار نفری، روانه هرات شد.

انگلیس‌ها، برای روحیه‌بخشیدن و نیز یاری نظامی به کامران میرزا، یک هیأت نظامی به هرات فرستادند. این هیأت وظیفه داشت که افزون بر رسانیدن وجوهات لازم به کامران میرزا، استحکامات شهر را نیز تقویت کند. ارتش دولت مرکزی، بدون برخورد با مانع، در ۲۳ نوامبر ۱۸۳۷ میلادی شهر هرات را محاصره کرد. در این هنگام وزرای مختار روس و انگلیس نیز به اردوی محمدشاه پیوسته بودند.

هنگامی که پس از دو ماه محاصره، سقوط هرات نزدیک بود، وزیرمختار انگلیس اظهار داشت که برای جلوگیری از کشت‌و‌کشتار، آماده است که به هرات رفته و کامران میرزا را وادار به تسلیم و اطاعت کند. اما وی، به‌جای دلالت آن‌ان به

تسلیم، با پول وعد و وعید، کامران میرزا را در خیره‌سری و جدایی‌سری، جری‌تر کرد.

در همین آوان، پیک سفارت انگلیس که به‌سوی هرات می‌رفت، ازسوی نیروهای ایرانی دستگیر شد. بدین‌سان، آشکار گردید که وزیرمختار انگلیس، اخبار اردوی ایران را به کامران میرزا می‌رساند.

محمدشاه نسبت به وزیرمختار انگلیس برآشت و سفیر انگلیس نیز ضمن اعلام قطع روابط سیاسی میان دو کشور، عازم تهران شد.

دولت انگلستان با دریافت اخبار مربوط به هرات، اعلام کرد که اگر دولت ایران دست از محاصره هرات براندارد، با ایران وارد جنگ خواهد شد. همزمان با این اخطار، دولت انگلستان برای نشان‌دادن قاطعیت خود، دستور داد که ناوگان جنگی این کشور، جزیره «خارک» را اشغال کند.

روس‌ها که تا این‌زمان از محمدشاه پشتیبانی می‌کردند، با دیدن عزم راسخ دولت انگلستان مبنی بر جنگ بر سر مسأله هرات، خود را از ماجرا کنار کشیدند. بدین‌سان، دولت روسیه خدمات دولت انگلستان را هنگام تجزیه قفقاز از ایران، جبران کرد.

محمدشاه که خود را برابر دولت انگلستان تنها دید، در ۹ سپتامبر ۱۸۳۸ میلادی دست از محاصره هرات برداشت و به تهران مراجعه کرد. به‌دنبال مراجعت ارتش ایران، انگلیس‌ها پیمانی با کامران میرزا بستند و ضمن شناسایی رسمی حکومت وی، ماهانه برابر با ۲۵ هزار روییه برای او مقرری تعیین کردند. در برابر، وی متعهد شد که از هرگونه رابطه مستقیم با دولت مرکزی چشم‌پوشی کند. پس از عقد قرارداد مزبور، انگلیس‌ها یک هیأت نظامی کامل به هرات فرستادند.

از سوی دیگر، دولت انگلستان برای سلطه کامل بر افغانستان، در پی آن برآمد تا دوست‌محمدخان بارکزی امیر کابل را که در برابر خواسته‌های‌شان مقاومت

می‌کرد، از کار برکنار نموده و به‌جای وی شجاع‌الملک را که دست‌نشانده دولت مزبور بود و در هندوستان به‌صورت تبعید به‌سر می‌برد، به امارت کابل برساند. این امر باعث نخستین لشکرکشی انگلستان به خطه افغانستان شد. نبرد مزبور، به شکست سخت و انهدام ارتش انگلیس انجامید. در این نبرد، شجاع‌الملک کشته شد و انگلیس‌ها، باقی‌مانده نیروهای خود را از افغانستان بیرون بردند.

در همین آوان، یارمحمدخان، وزیر کامران میرزا امیر هرات از شکست ارتش انگلستان در افغانستان پند گرفت و در دسامبر ۱۸۱۴ میلادی هیأتی به شهر مشهد فرستاد و ضمن نامه‌ای به محمدشاه نوشت:

«تمام امیدهای ما به شهریار جهان پناه است و اگر با انگلیس‌ها هنگامی انگلیس‌ها از اعزام هیأت و نوشتن نامه مزبور آگاه شدند، مقرری کامران میرزا را قطع کردند.»

یارمحمد خان، با بهره‌گیری از شکست نظامی انگلستان و نیز ناخشنودی دولت مرکزی از امیرهرات، در بهار سال ۱۸۴۲ میلادی، کامران میرزا را دستگیر کرده و به قتل رساند و خود بر مسند امارت هرات جلوس کرد. اولین اقدام یارمحمد خان اخراج هیأت نظامی انگلستان از هرات بود. وی ضمن ضربه سکه به‌نام محمدشاه، دستور داد برفراز همه منابر خطبه به‌نام شاهنشاه ایران بخوانند. در برابر این اقدام، محمدشاه وی را به لقب ظهردوله مفتخر کرد.

در سال ۱۸۱۵ میلادی، یارمحمدخان، امیر هرات درگذشت و پسرش سیدمحمد خان به‌جای او نشست. ناصرالدین‌شاه، لقب پدرش ظهیرالدوله را به وی اعطا کرد و برای او خلعت فرستاد. سیدمحمد خان هم نسبت به پادشاه اظهار اطاعت و فرمان‌برداری کرد.

در سال ۱۸۵۳ میلادی، کهندل خان سردار قندهار، در نامه به دربار ایران نوشت:

«قندهار از قدیم‌الایام تابع دولت‌علیه ایران بود ... هرچند فرمایش اولیای این دولت‌علیه باشد، بدون تعلل قیام و اقدام نماییم و خود را بسته و متعلق به این دولت بدانیم و خود را زیر حمایت این دولت دانسته و می‌دانیم...».

بدین‌سان، دولت انگلستان به این نتیجه رسید که با وجود تلاش‌های چند ده ساله برای ایجاد رخنه در وحدت سرزمین ایران به‌منظور ایجاد حایل میان ایران و هندوستان، جز راه تهدید و سرانجام جنگ با دولت ایران، امکان دیگری نیست.

از این‌رو، وزیرمختار کشور مزبور در تهران با تهدید و فشار به صدراعظم آقا خان نوری، خواستار آن شد که دولت ایران سندی را امضا کند که نظری نسبت به هرات ندارد. سرانجام در اثر فشار بریتانیا و اصرار صدراعظم نوری، در ۲۵ جنوری ۱۸۵۳ میلادی، ناصرالدین‌شاه سند را امضا کرد. برپایه این سند، دولت ایران متعهد شد، تنها در صورت تجاوز امرای کابل، قندهار و یا نقاط دیگر به هرات، نیروهای دفاعی به آن منطقه گسیل دارد. در ضمن دولت ایران متعهد کرد که پس از دفع خطر، نیروهای خود را بازگشت دهد. در برابر، دولت بریتانیا نیز متعهد شد که در امور داخلی امارت هرات مداخله نکرده و از اعزام نماینده به آن‌جا، خودداری نماید. در صورتی که دولت بریتانیا در امور داخلی امارات هرات مداخله کند، سند از درجه اعتبار ساقط خواهد بود.

اما دولت بریتانیا به سند مزبور بسنده نکرد و بر زیاده‌خواهی خود افزود. دولت بریتانیا به دوست‌محمدخان بارکزیایی امیر کابل (که این بار با حمایت آنان به امارت رسیده بود)، دستور داد که هرات را اشغال کند. دولت ایران به محض خبر حرکت دوست‌محمدخان به‌سوی هرات، به سلطان مراد میرزا حسام‌السلطنه والی خراسان دستور داد که سپاه به هرات گسیل دارد.

در این میان، دولت بریتانیا برای یکسره‌کردن کار، به حکومت انگلیس هند دستور داد تا با دوست‌محمدخان علیه متعهد شود. این قرارداد که به معاهده پشاور معروف است در ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ میلادی به امضا رسید.

اما باوجود پشتیبانی شدید انگلیس‌ها از دوست‌محمدخان، سرانجام در ۲۵ اکتوبر ۱۸۵۶ میلادی، ارتش دولت مرکزی وارد هرات شد:

«حسام‌السلطنه (والی خراسان) در ۳۰ اکتوبر ۱۸۵۶ میلادی در مسجد بزرگ هرات به‌نام پادشاه ایران ناصرالدین‌شاه خطبه خواند و سکه‌های زر در ضراب‌خانه هرات به‌نام شاهنشاه ایران ساخته و میان مردم توزیع شد. همه بزرگان هرات اطاعت ایران را پذیرفتند...».

دولت بریتانیا که از سرسختی دولت ایران بر سر مسأله هرات، سخت به‌خشم آمده بود، با استناد به این‌که ایران سند ۵ جنوری ۱۸۵۳ میلادی را نادیده گرفته و ارتش به هرات گسیل داشته است، اعلان جنگ داد.

به‌دنبال اعلان جنگ انگلیس با ایران بر سر مسأله هرات، در همان سال فرخ خان (امین‌الملک کاشی)، برای گفتگو با نمایندگان دولت بریتانیا درباره شرایط صلح، به استامبول گسیل شد. دولت بریتانیا، شرایط سختی را پیشنهاد کرد؛ از جمله: تخلیه هرات و تعهد رسمی مبنی بر عدم مداخله در امور آن ایالت؛ تحویل بندر عباس به سلطان عمان و مسقط و چند مورد فرعی، مانند عزل صدراعظم نوری و اجازه گشایش کنسول‌گری بریتانیا در شهرهای مهم ایران.

ناصرالدین‌شاه، زیر بار شرایط دولت بریتانیا نرفت و به فرخ خان دستور داد که به فرانسه رفته و از دولت مزبور، درخواست میانجی‌گری کند.

نابلیون سوم امپراتور فرانسه، میانجی‌گری را پذیرفت و بدین‌سان، گفتگوهای صلح میان فرخ خان و سفیر انگلیس (لرد کاولی) در فرانسه آغاز شد. میرزا آقا خان نوری، دستورالعملی به فرخ خان فرستاد، مبنی براین‌که:

«شما اختیار دارید در هر مسأله‌ای که مورد تقاضای انگلیسی‌ها است موافقت کنید مگر در دو مورد، یکی سلطنت ناصرالدین‌شاه و دیگری صدارت من».

درحالی‌که گفتگوهای به اصطلاح صلح در استامبول و پاریس در جریان بود، دولت بریتانیا، با اعزام ناوگان جنگی کامل به خلیج فارس، در ۱۴ دسامبر ۱۸۵۶

میلادی جزیره «خارک» را اشغال کرد. پنج روز بعد، در بندر «بوشهر» نیرو پیاده کرده و شهر شیراز را هدف گرفت. در این‌جا چون با مقاومت‌های سختی روبه‌رو شد، تنها به اشغال بوشهر بسنده کرد. به دنبال این اقدام، دولت مزبور در ۲ مارچ ۱۸۵۷ میلادی، در «خرمشهر» نیرو پیاده کرد و کشتی‌های جنگی انگلستان از راه «اروند رود» و «کارون»، اهواز را متصرف شدند. همزمان با این عملیات، سید سعید سلطان مسقط و عمان به دستور انگلیس‌ها، به بندر عباس یورش آورد.

سرانجام با میانجی‌گری دولت فرانسه، عهدنامه پاریس به ملت ایران تحمیل شد. برپایه عهدنامه مزبور، دولت ایران موظف شد که نیروهای خود را از هرات بیرون برده و از هرگونه ادعای حاکمیت نسبت به هرات و دیگر مناطق افغانستان صرف‌نظر کند. در ضمن، قرار شد که با امام مسقط هم‌ترتیبی درباره اجاره بندر عباس داده شود. معاهده پاریس، پس از یورش ارتش انگلیس به «خوزستان» و اشغال خرمشهر و اهواز، امضا شده بود. دولت انگلیس، این عمل را به دلیل عدم اطلاع فرماندهان از امضا صلح توجیه کرد. درحالی‌که:

«اگر ایران قدری در بستن مصالحه صبر نموده و دست نگه می‌داشت، البته با ظهور اغتشاش هندوستان که یک ماه بعد از بستن عهدنامه جدید بروز نمود... می‌توانست عهد با صرفه خوبی ببندد و افغانستان را به کلی از اختیار دولت ایران خارج ننماید...».

به دنبال ایجاد جدایی میان ایران و افغانستان، دولت انگلستان به سرزمین مزبور لشکرکشی کرد. سرانجام انگلیس‌ها توانستند نیروهای امارت افغانستان را درهم شکسته و در ۲۶ می ۱۸۷۹ میلادی حکومت کشور نوخواسته افغانستان را مجبور به امضای قرارداد «گندمک» کنند. برپایه قرارداد مزبور، نگهداری تنگه خیبر و اداره ایالت قندهار و پشین به دولت انگلستان واگذار شد. ازسوی دیگر، سیاست خارجی امارت افغانستان نیز زیر نظر دولت انگلستان قرار گرفت.

بدین‌سان، افغانستان پس از جدایی از ایران، به‌صورت تحت‌الحمایه دولت بریتانیا درآمد.

هنوز تا چند سال پس از قرارداد پاریس، امارت هرات وابسته به ایران بود. در آن سامان خطبه به‌نام شهریار ایران خوانده می‌شد و سکه پادشاه ایران در آن‌جا رایج بود. سلطان احمدخان حاکم هرات، هر ساله در سلام نوروزی به تهران می‌آمد و خلعت امارت پوشیده و مراجعت می‌کرد.

اما پس از آن انگلیس‌ها شورش بزرگ هند را فرو نشانند، امرای کابل را تحریک و تشویق به لشکرکشی به هرات کردند. از این‌رو، هرات در سال ۱۸۶۳ میلادی از ایران جدا افتاد.

سال‌ها بعد، لُرد کرزن وزیر امور خارجه بریتانیا که صدمه‌ها و لطمات زیادی برپیکر وحدت و نیرومندی ملت فرو کوفته بود، درباره جدایی افغانستان از ایران، به نقش رذیلا نه دولت متبوع خود، اعتراف می‌کند:

«در ضمن گفتگو با جیحی خان مشیرالدوله، در باب سیاست‌های اروپا و شرق، مشیرالدوله اظهار نمود هرگاه دولت انگلیس نصف پولی را که برای جدا کردن افغانستان از ایران صرف نمود، برای دوستی با ایران صرف می‌کرد، ایران سدّ بزرگی در مقابل روس واقع شد بود و این برای هندوستان انگلیس مفید بود»^{۶۲}.

شصت و دوم - میر محمد شریف پاکرای در کتاب «بررسی نفوذ اسلام در افغانستان و نقش افغان‌ها در گسترش آن»

... کلمه خراسان نخست در دوره ساسانیان فارس پدیدار شد و در مورد افغانستان کنونی که در مشرق کشورشان (به‌صورت کشور مجزا) افتاده بود، به‌کار رفت. بعدها در دوره‌های اسلامی این نام از عهد بلاذری (قرن سوم هجری) تا عصر سیزدهم

۶۲. طالع، هوشنگ؛ چکیده تاریخ تجزیه ایران، صص ۶۳ تا ۷۲، چاپ سوم (ویرایش دوم)، انتشارات سمرقند، ۱۳۸۸.

هجری در معنی خاصش، به ولایات شمالی و شمال غربی و در معنی عام آن به کل کشور افغانستان اطلاق و سلاطین افغانی را به عنوان پادشاهان خراسان ذکر کرده‌اند.^{۶۳}

شصت و سوم - خواجه عبدالشکور حکم در کتاب «یادی از یاد رفتگان»

... در صفحات ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۹۰، ۲۷۹، ۱۴۹ و ۳۹۵ می‌خوانیم:

انگلیس‌ها و روس‌ها طی جنگ‌ها در کشور ما درک کردند که کشور خراسان اشغال می‌شود، اما نگاه نمی‌شود. بنابراین، درصدد احداث کشور حایل افتادند و دولت حایل میان مستعمرات انگلیس و روس را تشکیل کردند و نام کشور خراسان را که تا هنگام امیر محمد افضل خان (پدر امیر عبدالرحمن خان) خراسان نامیده می‌شد، به استشاره این دو ابرقدرت به افغانستان تبدیل کردند. این دو قدرت درک کرده بودند که در نام خراسان که یک نام تاریخی کهن این کشور است و وحدت تمام اقوام کشور در این نام نامیده می‌شود، و در نام افغانستان تسلط یک قوم بر اقوام دیگر. بنابراین، نظر به تجاری که در ساخت یک جامعه و یا یک کشور داشتند و همچنان با منافع استعماری‌شان وفق می‌کرد، پس نظر به شناختی که از قبایل اوغان داشتند، تغییر نام کشور را از خراسان به افغانستان تجویز کردند، البته بدون کدام نظرخواهی، و امیر دست‌نشانده خود را که امیر عبدالرحمان خان بود با زرایع مختلف، اما مرموز و حساب‌شده تشویق و ترغیب کردند که نام کشورش را خموشانه مانند شاه‌شجاع افغانستان بنامد و بر این نام تأکید بیش‌تر نماید و ملت را هیچ در این نام‌گذاری نقشی ندهد؛ لذا امیر حسب هدایت و خواست آن‌ها دست به چنین نام‌گذاری عجولانه زد. امیر عبدالرحمان خان نظر به معاهداتی که با ابرقدرت‌ها بسته بود، درحقیقت مزدوری بود که برای سرکوب مردم و بدنام کردن کشور از جانب

۶۳. پاکرای، میرمحمد شریف؛ بررسی نفوذ اسلام در افغانستان و نقش افغان‌ها در گسترش آن، ص ۶۰، ناشر: ریاست اکادمی علوم، ۱۳۸۸.

آن‌ها توظیف گردیده بود. وی در طول دوره حکمرانی اش (۱۸۸۰ تا ۱۹۰۱م) که معروف به دوره وحشت و ترور بود، ۱۸ بار در سفرهای گوناگون که دلایل متنوع داشت، اشتراک کرد. یکصد و پنجاه تا دوصد هزار نفر از ساکنین کشور را به قتل رسانید.

همین گونه در صفحه ۲۷۹ می‌خوانیم:

شهاب ترشیزی شاعر عصر تیمورشاه در مورد انتقال پایتخت از قندهار به کابل و تجلیل از این عمل شاه آورده:

که کابل امروز به آیین کیان جشن گرفت

که نه تاج به سرشاه خراسان تیمور

شاه ولی‌خان دیوان‌یگی در وصف تیمورشاه آورده:

گل باغ اقبال تیمورشاه

خدایو خراسان داد سپاه

همچنان در صفحه ۳۹۰ و ۳۹۱ چنین می‌خوانیم:

... احمدخان با درویش گفت که ای مرشد! پادشاهی را اسبابی لازم است و دستگاهی در خود آن! من با کدام بساط و دستگاهی دعوی این منزلت و جاه کنم و با عدم بضاعت و موزنه چگونه تکیه بر جای شهریاران زنم و با کدام مال و لشکریان را مستمال گردانم؟! در این هنگام سپاهیان به دور آن‌ها جمع آمدند؛ پس درویش تختی از گل و لنگ ساخته و دست او را گرفته بر زیر تخت نشاند و گفت: این اورنگ سلطنت تو! بعد قدری علف سبز بر سر دستار احمدخان گذاشت که این هم افسر شاهی، دیگر چه می‌خواهی! از امروز تو پادشاهی! غریو شادمانی از لشکریان برخواست و قول مرشد را تأیید و با شلیک توپ‌ها بدرقه گردید و احمدشاه پادشاه خراسان اعلان شد و کان ذالک فی شوال ۱۱۶۰ هجری قمری مطابق ۱۷۴۷ میلادی.

در فرجام در صفحه ۳۹۴ و ۳۹۵ می‌بینیم که:

... صاحب تاریخ درانیان آورده است؛ یکی از دوستان ناصرخان حکایت کرد که روزی من به اتفاق ناصرخان به دربار احمدشاه رفتیم، آن پادشاه را دیدم بر زبرتختی زرین نشسته و درویش سر و پا برهنه گردآلود ژولیده موی افروخته رونی در کنار او ایستاده و گاه‌گاه دست بر شانه و کلاه او کشیده، می‌گوید:

ای افغان دیدی که چگونه ترا پادشاه نمودم! و احمدشاه با کمال ادب سر خود را به‌عنوان تأیید حرکت داده و با وی سخن می‌گفت. من تعجب نموده از بعضی از حصار مستفسر حال آن درویش شدم و از اسم و رسم او پرسیدم گفتند، اسمش صابرشاه و از اهالی لاهور است. بعد از چندی همان درویش را در شهر لاهور یافتیم که مانند مجذوبین در کوچه و محلات شهر گردش می‌کرد و به آواز بلند می‌گفت که: من نشان و بیرق احمدشاه را در این شهر برپا خواهم داشت! شاهنوازخان بن خان‌بهداد زکریا خان والی لاهور از این گفتار درویش به غضب شده با وی پرخاش نموده گفت: تو کی باشی که نشان و بیرق احمدشاه را در این دیار برپا سازی؟! این‌گونه الفاظ بر زبان نرانی! صابرشاه گفت: او پادشاه ولایت خراسان است و تو صوبه‌دار شاه‌هند.

شاهنوازخان دیگر تاب گفتار درویش را نیاورده از روی نادانی و جهالت شمشیر از نیام بیرون کرد و آن درویش بیچاره را بکشت، اما شاهنوازخان بعد از قتل صابرشاه چندی حیران و پریشان حال گردیده و از بیم حمله قشون احمدشاه درانی سر خویش را گرفته فراراً رهسپار «شاه‌جهان‌آباد» گردید. هنوز از شهر بیرون نشده بود که بمرد و به مکافات کردار ناصواب خویش نایل گردید.

صابر شاه که برای متمایل ساختن مردمش به نفع احمد شاه به سوی لاهور بود، چنان که قبلاً اشاره شد، کشته گردید؛ مردم برایش مزاری اعمال کردند. زیارت صابر شاه اکنون در عقب پادشاهی مسجد لاهور واقع است.^{۶۴}

شصت و چهارم - دکتر محیی‌الدین مهدی در «روزنامه هشت صبح»

چنانکه در رساله «ذکر افغان در آثار بازمانده از دستبرد زمان» نشان داده‌ام، افغانستان نام جغرافیای سیالی بوده که از محدوده کوچکی در حوالی رود سند و سطی آغاز گشته، به تدریج و به مرور زمان سرزمین‌های وسیع‌تری از مستنگ تا سوات را دربر گرفته است. از آغاز قرن نوزدهم به بعد، این نام به قلمروی اطلاق شده که بیرون از حدود افغانستان تاریخی موقعیت داشته است.

در زمان احمد شاه ابدالی، حدود افغانستان به کجاها می‌رسید، اما چیزی که مسلم است، این است که احمد شاه ابدالی داعیه رهبری افغانستان را نداشت؛ او را پادشاه خراسان می‌خوانند.^{۶۵}

شصت و پنجم - آریانپور در کتاب «خراسان در قرون وسطا»

... در زمان شاه شجاع‌الملک افغان (در قرن ۱۹ میلادی) در عهدنامه سه‌جانبه‌ی خراسان، هند و انگلیس به‌جای خراسان نام افغانستان در مکاتبات رسمی قرار گرفت (۱۶ آگست ۱۸۳۷) و از این به بعد به تدریج نام رسمی کشور افغانستان شد. احمد شاه ابدالی حتا با نام افغانستان آشنایی نداشت و این نام در آن روزگار برای منشیان دربار هم شناخته نبود، وگرنه امکان نداشت که منشی محمود الحسینی بالا حصار منشی حضور احمد شاه در «تاریخ احمدشاهی» در نزدیک به دو هزار

۶۴. حکم، عبدالشکور؛ یادى از یاد رفتگان، صص ۳۹۴، ۳۹۱، ۳۹۰، ۲۷۹، ۱۴۹ و ۳۹۵، انتشارات محمد داوود فیضی، ۱۳۹۵.

۶۵. مهدی، محیی‌الدین؛ جغرافیای افغانستان در تواریخ حافظ رحمت خان، روزنامه هشت صبح، سه شنبه ۲۳ اسد ۱۳۹۷.

صفحه یک‌بار هم از آن یاد نکند؟ نام افغانستان برای شاه‌شجاع هم مأنوس نبود، زیرا او در یادداشت‌های که در حال تبعید و دوری از کشور نوشته است؛ هر جا منظورش مثلاً کابل است، خراسان می‌نویسد، افغانستان نمی‌نویسد. و بدین نکته در مقدمه‌ای که مورخ احمدعلی کهزاد رییس تاریخ بر «واقعات شاه‌شجاع» نوشته است، نیز اشارت رفته است.^{۶۶}



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

۶۶. آریانپور، م. الف؛ «خراسان در قرون وسطا»، صص ۱۰، ۹۷ و ۹۸. بی‌نا، ۱۳۷۶.



بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

سرچشمه‌ها

۱. ابوی صادق، طویی؛ تحلیل رویدادهای سلطنت شاه محمود سدوزایی، ناشر: اکادمی علوم، ۱۳۸۹.
۲. اپاریسنا (اپارسین) - جمع نویسندگان؛ تولد دوباره هویت و اقتدار تاجیکان، ۲۰۱۸، کانون تاجیکان مقیم لندن.
۳. احدی، انورالحق؛ لعل‌زاد؛ مهدی، محیی‌الدین؛ حل مناسبات تباری در افغانستان، ناشر: حزب مردم مسلمان افغانستان، ۱۳۸۶.
۴. اندیشمند، محمد اکرام؛ دولت - ملت‌سازی در افغانستان، انتشارات سعید، ۱۳۹۳.
۵. آرزومند، اکبرجان؛ تاریخ معاصر افغانستان از احمدشاه ابدالی تاکنون، انتشارات پرند، ۱۳۹۷.
۶. آریانفر، عزیز؛ هفته‌نامه‌ی «تندر»، شماره سوم، ۱۳۹۲.
۷. بارکزایی (خالص)، سلطان محمد خان؛ تاریخ سلطانی، انتشارات امیری، ۱۳۹۶.
۸. برادرش، هانری؛ افغانستان و اتحاد شوروی، نشرات: شورای ثقافت جهاد افغانستان، ۱۳۷۰.
۹. بوسعیدی، دانش؛ نگاهی به تاریخ تحولات سیاسی در افغانستان، انتشارات واژه، ۱۳۹۵.

۱۰. پاکرای، میرمحمد شریف؛ بررسی نفوذ اسلام در افغانستان و نقش افغان‌ها در گسترش آن، ناشر: اکادمی علوم، ۱۳۸۸.
۱۱. پوپلزایی، عزیزالدین وکیلی؛ ابدالیان قندهار قبل از احمدشاه کبیر، ناشر: اکادمی علوم، ۱۳۹۶.
۱۲. جامی، خلیل احمد؛ نگاهی به تاریخ معاصر افغانستان، انتشارات مستقبل، ۱۳۹۶.
۱۳. جاوید، سیدعلی جاوید؛ افغانستان کنونی در شاهنامه فردوسی، انتشارات واژه، ۱۳۹۴.
۱۴. _____؛ افغانستان در گذر زمان از سلطنت عزنوی‌ها تا سقوط پادشاهی صفویه، انتشارات رنگین‌کمان ۱۳۹۴.
۱۵. جاوید، سیدمحمد علی؛ افغانستان در گذر زمان از عصر حجر تا محمود عزنوی، جلد اول، انتشارات واژه، ۱۳۹۴.
۱۶. جاوید، عبدالاحمد؛ مقالات تاریخی، جلد اول، انتشارات سعید، ۱۳۹۰.
۱۷. جاوید، عدالاحد؛ اوستا نگاهی به جغرافیای تاریخی آریانا، خراسان و افغانستان، انتشارات شورای فرهنگی افغانستان، استوک‌هلم سویدن، ۱۳۷۸.
۱۸. حکم، عبدالشکور؛ یادی از یاد رفتگان، انتشارات محمد داوود فیضی، ۱۳۹۵.
۱۹. دولت‌آبادی، بصیراحمد؛ شناسنامه افغانستان، چاپ پنجم، انتشارات عرفان، ۱۳۹۰.
۲۰. محمدی، غلام‌محمد؛ دولت امیر حبیب‌الله «خادم دین رسول‌الله» در برابر سه تجاوز خارجی، انتشارات سعید، ۱۳۹۷.
۲۱. رحیمی، مجیب‌الرحمن؛ نقد بر ساختار نظام در افغانستان، چاپ مطبع مسلکی افغان، ۱۳۸۷.

نام افغانستان از دیدگاه پژوهش‌گران / ۱۱۷

۲۲. رسولی، یاسین؛ پاسخ سنت به سکولاریسم در افغانستان، انتشارات عرفان، ۱۳۸۶.
۲۳. زاهدی، محمد تقی؛ حکومت فدرال و اصلاحات در افغانستان، چاپ نینوا، ۱۳۹۰.
۲۴. سعادت، عوض‌علی؛ تاریخ تحولات سیاسی افغانستان معاصر، انتشارات بنیاد اندیشه، ۱۳۹۶.
۲۵. سعیدیان، عبدالحسین؛ کشورهای جهان، چاپ چهارم، انتشارات علم و زندگی، ۱۳۷۶.
۲۶. سیستانی (بارکزی)، اعظم؛ آیا نام افغانستان جعلی است؟، انتشارات دانش، ۱۳۸۶.
۲۷. شاه‌شجاع؛ وقعات شاه‌شجاع، انتشارات میوند، ۱۳۹۱.
۲۸. شرقی، عبدالغفار؛ سیر تاریخی خراسان و یادواره‌های سیاسی، انتشارات یوسف، ۱۳۹۴.
۲۹. صیقل، امین؛ افغانستان معاصر، انتشارات سعید، ۱۳۹۴.
۳۰. طالع، هوشنگ؛ تاریخ تجزیه ایران (دفتر پنجم)، انتشارات سمرقند، ۱۳۸۸.
۳۱. طالع، هوشنگ؛ چکیده تاریخ تجزیه ایران، چاپ سوم، انتشارات سمرقند، ۱۳۸۸.
۳۲. عظیمی، محمدعظیم؛ درآمدی بر قدرت ملی افغانستان، ناشر: موسسه تحصیلات عالی افغانستان، ۱۳۹۴.
۳۳. علمی، حامد؛ روزشماری وقایع افغانستان، چاپ پنجم، ناشر: مرکز اطلاعات و رسانه‌های حکومت، ۱۳۹۰.
۳۴. غبار، میرغلام محمد؛ افغانستان در مسیر تاریخ، جلد نخست، انتشارات عرفان، ۱۳۹۰.

۳۵. فرخ، سید مهدی؛ تاریخ سیاسی افغانستان، ناشر: احسانی ۱۳۷۱.
۳۶. فضایی، حسن؛ تأثیر نظام‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان بر ادبیات دری، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات راهبردی افغانستان، ۱۳۸۳.
۳۷. الفنستون، مونت استیوارت؛ افغانان؛ جای، فرهنگ ونژاد (گزارش سلطنت کابل)، انتشارات قدس رضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۹.
۳۸. فوفلزایی، عزیزالدین وکیلی؛ تاریخ شاه‌زمان، ناشر: انجمن تاریخ، ۱۳۳۷.
۳۹. فوفلزایی، عزیزالدین وکیلی؛ تیمورشاه درانی، ناشر: انجمن تاریخ، ۱۳۴۶.
۴۰. کامجو، بصیر؛ تغییر نام افغانستان به خراسان، چاپ دوم، ۲۰۱۲.
۴۱. کهزاد، احمدعلی؛ افغانستان در شاهنامه - شاهنامه در خراسان یا شاهنامه در آریانا، چاپ سوم، انتشارات سعید، ۱۳۹۵.
۴۲. گریگوریان، وارتان؛ ظهور افغانستان نوین، چاپ دوم، انتشارات عرفان، ۱۳۸۹.
۴۳. لعل‌زاد؛ افغانستان امروزی در نقشه‌های دیروزی، انتشارات سعید، ۱۳۹۰.
۴۴. محتاط، عبدالحمید؛ تاریخ تحلیلی افغانستان، انتشارات خیام، ۱۳۸۹.
۴۵. محمدی، غلام محمد؛ قهرمانان واقعی جنگ استقلال و جعل‌کاری در تاریخ معاصر، ۱۳۹۵.
۴۶. مرادی، صاحب‌نظر؛ آریانا و آریاییان، انتشارات سعید، ۱۳۸۹.
۴۷. مشرقی، دیدار علی؛ بحران هویت ملی در افغانستان، چاپ سوم، انتشارات امیری، ۱۳۹۷.
۴۸. منیب، عبدالعزیز؛ تاریخ معاصر افغانستان، چاپ دوم، انتشارات محمدی، ۱۳۹۳.
۴۹. موسوی، سید عسکر؛ هزاره‌های افغانستان، ناشر: اشک یاس، ۱۳۸۷.

نام افغانستان از دیدگاه پژوهش گران / ۱۱۹

۵۰. مهدی، محیی الدین؛ بلوچ‌ها از مازندران تا بلوچستان، انتشارات امیری، ۱۳۹۶.
۵۱. میرزا عطاء محمد؛ نوای معارک، ناشر: انجمن تاریخ، ۱۳۳۱.
۵۲. میرعظیمی، سید امید؛ افغانستان: مجلس و سیاست خارجی، انتشارات خانه تاریخ، ۱۳۹۰.
۵۳. نامی، محمدحسن؛ جغرافیای کشور افغانستان، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۸۷.
۵۴. هروی، نجیب مایل؛ تاریخ و زبان در افغانستان، چاپ دوم، انتشارات بنیاد افشار، ۱۳۷۱.
۵۵. همام، سید سلطان‌شاه؛ سخن اندر شرح دردهای خراسانیان، چاپ اول، ۱۳۷۰.
۵۶. یمین، محمدحسین؛ افغانستان تاریخی، چاپ ششم، انتشارات سعید، ۱۳۹۲.
۵۷. یوسف، محمد عمر؛ کشف تاریخ، ۱۳۸۸.
۵۸. عارف، سید محمد امین؛ از اسکندر تا کیزی قندهاری، انتشارات واژه، ۱۳۹۴.
۵۹. دست‌نامه آموزشی دولت و مسوولیت‌های آن، انتشارات مجتمع جامعه افغانستانی (مجما)، ۱۳۹۱.
۶۰. جریده افغانستان؛ ۲۲ قوس ۱۳۸۲.
۶۱. کمیسیون قانون اساسی - بخش علمی و مسلکی، ۲۶ عقرب ۱۳۸۲.
۶۲. ماهنامه تاریخی، ادبی و هنری «آریانا»؛ دوره ۲۵ شماره ۲۵۸ حمل و ثور ۱۳۴۳.
۶۳. _____ ؛ دوره ۲۳ شماره ۲۵۷ دلو و حوت ۱۳۴۳.

۶۴. فصلنامه علمی و فرهنگی «آمو»؛ سال دوم شماره ۵ و ۷، اکادمی علوم تاجیکستان، ۱۳۸۰.
۶۵. هفته‌نامه «تندر» ویژه ایران بزرگ؛ شماره سوم ۱۳۹۲.
۶۶. روزنامه «هشت صبح»؛ ۲۳ اسد ۱۳۹۷.
۶۷. آریانپور، م. الف؛ خراسانیان در قرون وسطا، بی‌نا، ۱۳۸۶.

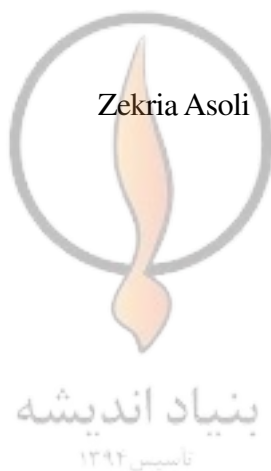


بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۲

Afghanistan Name

From the perspective of researchers



ISBN: 978-9936-1-0143-2